

# نوادرا اخبار :-

تاریخی (نادر خبریں)

ہوالغنی

از خواجہ محمد حسین بلی  
احمد بن عبدالصبور بن قوام تہذیبی کم لکری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

در عقدہ مکتوبہ دار کتبہ ۱۱۳۶

سوال تصنیف :  
مکتوبہ ۱۱۳۶

در عهد افغان : مخطوطی عیسوی

صاحب دار اعظم خان پادشاه

شکر و سپاس جناب مالک الملک و دادار عالمیاں را کہ نہ گنبد آسماں بے ستون بحکمت لم یزلی بالائے ہم ہر پانہادہ معلومات ملاء اعلیٰ  
در گنجایش بطور ہر مدور اخضر بانواع مختلفہ پیدا آورده ہفت طبقہ زمین بقدرت قدیم و صنعت مستقیم تو بہر تو موجود گردانیدہ جنس  
انسان را در فحش گاہ دنیا بہ تشریف و لقد کرمانی آدم نوازش فرمودہ فرقہ انبیاء معظم را بہ رسالت وجوہ وحدانیت از جمیع  
مخلوقات برگزیدہ جاہ و جلال زمرہ سلاطین و حکام رفیع الشان در اطراف و انفاق ربع مسکون جلوہ گر ساختہ لوای قدر و منزلت  
ہر دو کردہ بولولہ فحوائے غرایے اطعوا اللہ و اطعوا الرسول واولی الامر منکم براوج عزت و قاف اقتدار ہر افراخت۔ نظم

دو کون از حکمتش موجود ہر جا سے صنایع مختلف ہر جا ہویدا

بملک قدرت ذاتی و مادام سے نشد نقشہ دیگر گو نہ بعالم

ز نور مہر او روشن مہ و خور سے ز لطف او فرزراں گوہر و در

محیط فیض عامش موج انگیز سے سب سے عالمیں پیوستہ لیریز



ہمارے رحمت اور سایہ افراز ہے بفرق خلقہ در گوشاں جانبار  
ز خوان نعمتش کس نیست محروم عظیم لایزال حتی قیوم  
کریم بے نیاز و بے مقابل ہے شنایش کے توانی گفت عاقل

تغہ درود نجستہ و درود شہداء قدوم صاحب مقام محمود و بادشاہ عالم وجود را کہ خلقلہ کریمہ ما ارسلناک الارحمۃ للعالمین فیما بین  
مشرقین و مغربین لولاک لما خلقت الافلاک در حد و دافق مغربین بر فضیلت درجات و مراتب حسن کمالات او جزو کل موجودات ارض  
و افلاک را گوش گذار است - نظم -

شہنشاہ سریر قاب قوسین ہے مطاع عالمین سلطان کونین  
رسول اللہ پناہ بے پناہاں ہے شفیع عاصیاں داد خواہاں  
امام الانبیاء خیر البرایا ہے جیب کبریاء کان عطا یا  
فروزاں مہر افلاک نبوت ہے چراغ بزم بتجلیل فتوت  
بفرقش افسر لولاک زیبا ہے قباۃ قامت پاکش فاوی  
الم نشرح بیان صاف صدرش ہے ملک مدحت گرد گاہ قدش  
سراپا بحر تفصیل و جلالت ہے بنقش دم زدن غافل محال است

تعلیمات دوام و تعظیبات مدام بر آل و اصحاب خیر الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام و سایر تابعین و تبع تابعین او خاصہ علی ارواح مطہرات

خلفایہ البراہین



خلفایہ الراشدین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین باد من ظہور الحلقۃ الی یوم المیعاد - نظم - ۵

ہدایا بر روان آل و اصحاب ۵ فراوان تحفہ بر ارواح اصحاب  
خصوصاً بر جناب چار سرور ۵ شمس برج دین شاہ اکبر  
ابوبکر و عمر شیخین مقبول ۵ زجہد شان لطافت گشت مخدول  
درگر عثمان و حیدر نام داران ۵ بہر کشور روان احکام ایشان  
بروج کیش احمد را نجومند ۵ کلید گنج توحید و علوم اند  
بجان تابعین صد آفرین باد ۵ رضا بر شان تبع تابعین باد  
باوصاف شہاں دین و دنیا ۵ سخن گفتن ترا غافل چہ یارا

اما بعد میگوید اضعف العباد ابار فیح الدین احمد بن عبدالصبور بن فواجہ محمد بلخی کشمیری المتخلص بہ غافل عفا اللہ عنہم کہ  
احوال خواقین ملک کشمیر و کیفیت آبادانے آں دیار کلہن پنڈت زمار دار اور تصنیف رازہ ترنگ یعنی شاہ نامہ بزبان کشمیری <sup>۱۵</sup> شتہ  
موافق معتقدات ارباب کفر و ضلالت دلائل باطل و اقوال خلاف شرع محمدی علیہ الصلوٰۃ الہیہ الابدی بیان نموده بعضی دانشوراں کہ توارخ  
جدید تالیف کرده اند در اخبار قدیم متابعت مصنف مذکور را کار فرما شدہ اند احوال و مقدار خاطر گذرانید کہ بر این مہبط کفار بے اعتبار  
بشمرده چوں و چہراے ملوک کفرہ موقوف داشتہ حسب حال بنائے کشمیر باحقایق بادشاہ اسلامیہ مجملًا بقید کتابت در آرد تا یادگار سوار  
جویان روزگار بماند و از معتقدات اہل اسلام بیرون نباشد ہمیں خیال تصانیف متقدمین و صحایف متأخرین کہ مورخان فوی تمکین در سیر سلطین



کثیر نگاشته اند به نظر مطالعه در آورده از هر نسخه چیز نیک بصحت قرین و دلنشین دانشمندان ادیبان و دید بنگارش پرداخته صفات این اوراق

از لغات غریبه روایات صحیحه مشحون ساخته صحیفه شریفه را به رسمیه نوادر الاخبار مسمی گردانید. نظم

طبیعت جام بهای سخن زده صلا نکه سخنی در زمین زد

سرود نظم و نشر لغز آراست به بقانون مقال از پرده راست

رباب در زمانه مهیا نمود از تار تقریر مقفا

بجانب نغمه شیرین تقایق ادا کرده باینک موافق

بسان بلسان غافل بیایاز نوای داستان ساز آغاز

آورده اند که بهتر سلیمان علیه الصلوات الله الرحمن در زمان نبوت و عهد فرمانروایی خویش آب و هوای

آن سرزمین که محدوده اربعه از کرانه اش بایتمام در زیر آب غرق بود خویش کرده بعد غن مالا کلام از مدت مغرب

بایتمام <sup>کشور</sup> دلیوی آبش بیرون کناینده در بلاد و امصار افاق فرمان داد که از هر شهر یکی جفت نر و ماده جنس

انسان که یف ترین اقوام شرفا و نجیب ترین قبایل نجاری هر دو در دیار باشند بار اقامت برداشته

درین اقلیم دلت سکونت گیرند در نیک پست تو عمارات جابجا خاطر خواه طرح انداخته مواضع اطراف

و شوق سوار تختگاه پایش نشانیست قریب سازند کار پردازان درگاه آسمانها پیش بنفاد حکم واجب الانقیاد



کار بند گردیده پنجاهمی که ترین آراستگی بلده و آرایش آبادانی هر قریه و قصبه مطابق خواست او در انباف صحاری و اطراف  
جبال و نقش شهر اتمام یافت آن معموره فردوس نشان را سلیمان باغ نام نهاده چون مقصدی مهم بیرون کشیدن آب کشتو  
دیو بود زن او را سمات میری میگفتند سالکان در محاوره دیگر اسمین زن و شوهر را بنتریم داد کشتو و پای اُمیر  
مسماء میری یک نام شیر مثل شنید میگفتند بنابر آن بمرور ایام که بزبان خاص و عام مثل اسم قرار گرفت مسمی بلده  
کثیر گشته در اطراف عجم بعد کثیر مشهوره و در اقصای بلدان عرب با اسم باغ سلیمان معروف است در حین حیات  
سلیمان پیغمبر علیه صلوات الله الاکبر تمام مردان ضلع اطاعت احکام دین و اجابت امور ملت او داشتند و بعد از انتقال او  
از دنیا عالم بقا بدستور بلاد دیگر شیوه است پرستی و آئین آتش پرستی و شعار آفتاب پرستی و غیره آثار مذاهب فسق و فجور پیدا  
آمده جمیع شیخ و شاب زکور و ناث که از دین حقیقه بفراموشی نموده بادیان باطله کفر گردیدند و رسوم طرق بطلان در آن دیار روز افزون  
گردیده شجره آفاق از پرانه شتافتند و در گوشه های ویرانه خات و نواح آبادانی جا بجا رطل و قمارت انداخته فنون ظلمات و مهارت و  
سحر جادو ابداع کرده آئینه ظل طایفه را در زیر رنگ و غبار فسق و فجور پوشیده الواح نورانی در پرده ظلمات پنهان گردانیدند  
و مد ظلتی مدید حکام و سکان آن ولایت بدین و تیره اوقات میگذرانیدند و اعلام کفر آنرا نشو و نما میدادند و گویند که ملوک و سران  
آن خط خبیث مثال را از ابتدا میسر و رسوم بطلان بدستور فرقه کفار فجور اسم را به اطلاق گشته خواقین آنجا علی الدوام صا  
شوکت و شان بودند و سران دارکان سلطنت شجاعت و شهید پرستی افزون داشتند که استماع امور دلاوریها و مردانگی ایشان



در وصف قوت ساعده افراد بشر که گنجایش ندارد چون مستوداد اوراق از شرح و تفصیل چگونه احوال سلاطین گفته سکوت  
پسندیده بنا بر آن تو سن اقلیم خجسته ارقام از میدان حقیقت مالا کلام اکثر شایان بر تافته بدست قسیم بعضی نقاش عجیب که مناسب  
دانش است پرداخته شمره از حقایق مملکت آریان گفته تا زمان فرماندگان اسلامیه بر سبیل اختصار خواهد نقاشی شد و این نام خدیو  
در آوان خدادندی خویش شهر نو بود و بعد در هشتاد و چهار ملک خانه با قلع و استوار آباد ساخته الحال آن ضلع را که بدستور مواضع  
دیگر با مضافات قریب بسیار معمور است بنیه نو نو متعلقه برگزیده کامرانی نامند و در دفاتر بادشاهی و غیره پنهان توالت مینویسند و این  
کلنگه در سلطانیه بنیره راجه نو در بنه نام سلطان خلیف دو قریه یکی کاماپور و دیگری کنگه مجموعه آباد کرده تا الیوم بر دلقو برقرار است راجه سوژند  
بادشاهی فرزند راجه کلنگه در ایام کامرانی خویش دو موضع یکی مسوژند و دوشانی سوژند آباد نموده حاصل بر دو مکان بطریق وقف مدام  
در وجه صرف معشیت فقرا و مساکین پخش کرده تا این دم بر دو قریه موجود است و بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب در این ممالک  
عراق و خراسان جاماس نام حکیم بارگاه خود با تحف و هدایا نزد راجه سوژنده فرستاده دختر او کنایون بانو را که بزرگوار  
مستفاد فی خواسته ضرب المساعی جاماس حکیم عقد از و داج شاه بهمن و دختر مذکور بطریق و بیوسه بعد حصول مدعای مرغوب  
جاماس حکیم را شاه بهمن بخواه اطف و مزاجم خردانه نواخته راجه کوه بهر خاقانی در عوثر حکیم خویش بقعه نو تیره که الحال با سوژند شهر  
در هم است دو موضع استی پیل که تا امروز کنایه رتالاب دل معمره است آباد فرموده حاصل بر دو قریه بر سبیل تصدیق دوام زود  
ضعیفان و مستحقان را انعام بخشیده راجه سوژند نام شهر یارمی جلگه گشته راجه کوه بهر در دیر است و متعلق خویش بدسترن نواح...



پیرگند آردن بر روی زمین پیدا آورده سکان آن ضلع را از شداید و صعوبات گیم آبی دار نمایند تا الیوم در آن سمت جاری است  
راج جنگ سپهبداری قرة العین راجه سوژناک در وقت اقبال خویش در بقعه یکی جایگزین و در آن آباد کنی بنده برود  
موضع تا این دم برقرار است راجه شمی نره جهاندار می سپه راجه جنگ در حین حکومت خویش قریب شاد و پیرگند در همی آباد گردانیده  
تا امروز موجود است راجه اشوک تحت لشینی پیره راجه جنگ مذکور که از صلب فرزند دو منشی بود در عهد تخت فرخیش  
مشیر پیشو با قلع مستحکم بقدرش در خانه آباد ساخته بالفصل اشراکی از آن پیدا نیست العبدۃ علی الراوی راجه جلوک  
کسی ستان در نویت مملکت آلامی خود من کیمپاد علم طلسمات رزیک آموخته است در اج بی نهایت در خلا و دلا از و بظهور می آمد  
وقتی از اوقات فرس غریبت با سران و دولتمندان آن معتمدان امور جانب مملکت هندوستان تاخته تا اقصای قنوج  
ممالک را متصرف گردیده هوای مراجعت کشمیر طرف برافروخت راجه کشک و راجه رشک جهان نمایان زمانه هر سه برادر  
حقیقی با اتفاق یکدیگر در شرکت امور سلطنت پسندیدند و در حکم رانی خود با اقصیت بمدیکر بقعه شکر و مهر راجه کشک آباد کرده  
پای تخت خویش در آن معمره آراسته و موضع رستم پور راجه رشک آباد نموده هوای فرغانه سی در آن سر زمین برپا داشتند و قریب گانش  
پور راجه کشک آباد فرموده در آن مکان با اقامت گزیده هر سه بقعه تا حال برقرار است راجه آتیه من گزیده کشای در گردش دولت  
خویش قصبه آتیه من پور در پیرگند با نقل آباد کنایند تا الیوم بسواد کم و بیش موجود است در زمان چند زمانه بر همین در عالم پیدا شده  
بدلیل و بر این وجه موضوع خود در خلاف معمول و معتقد است هم کیشان خویش اشارت همه آنطرف از کتاب اعمال کفران و بی پرستی مقرر گردانیده



راجه پیراؤن تاجدارمی در عمل اعانت خویش بدلاوری و در انگی سران شهنش نشان و دولتی امان بادگاه شهنش بنیان اکثر محاکم  
مستقل و مستان در قبضه افتد از خود کشیده راجه بهیچ فرمانداری حاکم گشته راجه پیراؤن در روزگار تحمل خویش علم موسیقی از نوازنده  
کمالات آن فن زیاده از قبایع بهر سائیده ترانه های دلاویز یادگار عالمیان گذار گشته راجه بهر ناک دارای در نشو و نما سنی عالمگیری  
خویش شهنش پیراؤن پور آباد ساخته الحال بسبب قلت بیوت و کمی مردم بموضع بریل مشهور است راجه پیراؤن کل خبروی فرزند راجه نیرنگ  
در طبرستان مسندی خویش شهنش پیراؤن کل پور آباد کرده بالفعل اثری از آن ظاهر نیست اصل دفتر عیش و خرمی و بازی و دانه راجه بهر کل  
جایانگیری بنیره راجه بهر کل در وقوع عالیجایی خویش بنیره چند کول نواح پیراؤن آهون مهیا آورده نشسته لبان آن بوادی را زلال و عاطف  
در دکان احوال ریخته تا این دم در آن صورت جاری است وقتی از اوقات بقصد تشریف اطراف از پایا علی سرخورد و کوچیده تا آن و غارت نشان  
طالب دریا که شود و ممالک بند و ستان و اضلاع دیگر در قبضه خوف خویش کشیده بنظام معاد دتس خیل از بالای کتل افتاده بقصد ای...  
غلطیدن خوش گشته فرمان داد که صد زنجیر خیل از بالای کوه بنده از زند کار پردازان با جرای حکم او اشتغال ورزیدند و راجه بهر ای  
بر تنه کتل استاده مانده تماشا می مدای فریاد و غلطیدن اقیال دیده کتل مذکور را هستی و رخ یعنی کا به بدن اقیال نام نهاده  
مندان مراجعت جانب تختگاه تافته از آن گاه باز کتل مطور بهمان علم مورد دست راجه کو پاوت اور یک نشینی در فرصت  
فرماندهی خویش بنیخانهای بسیار با گنبدی که بالای کوه شلیمانست تاسیس نموده در حین حکم سلطان سکندر بت شکن  
رحمة الله علیه بنیاد بنیخانهای مزبوره بالکل منهدم گردیده راجه جلوک عالم پناه در اشتیاق شهنش پیراؤن خویش



بشد پیر طفلی صغیر در دواب بحار کثیر که نزدیک قصبه باره سوله بسبب فرود آمدن کوهی بنشینده بود و عید آن کمید  
زرد سیم مغروب غیر مغروب بیرون از اندازه شمار بجای مسدود جریان در کلب و چینه منادی کنایه بند بر کوه و هم از مکان  
مسدود آب دریا با هر قدر زرد سیم از آب بر آرد مال خالص است خلق کثیر از شیخ و شهاب شمرده ندای منادی  
چشم طبع بر حصول زرد سیم دوخته از هر چپ و چار سو فوج و خلق دویده در طرفه العین در دواب صاف گردانیدند  
و یک تبه آب بنده افتاده بجریان در آورده اند و مذکور بعد حصول مدعا آن بقعه را و کاره کله بعضی کوه زرد نام گذاشته  
تا امروز بهمان اسمیه اشتباه دارد راجه کوپال آدت گردون سریری در زمان افشار را می خویش بقعه کثیر نما یک جانب قلمرو  
نبردستان شتافته تا کنار دریای شری اطراف و الکاف بغرب زور در تعلق خود گرفته عنان غریمت به غسخت گاه دریا فکنده  
جزایر بسیار در تحت ثوف اولیای دولت مدار کشیده طرف وطن مالوف را بایات عالیات برافراشت راجه سرشت سین جهان  
طاعی قره العین راجه کوپال آدت در اوان خویش جم جلالی حاصل تمام ضلع سرکار نگر کوک عرف فرموده در موضع پان درین  
بتخانه پیچید تمام بنیاد نهاده در زمان حکومت سلطان سکندر بت شکن انا والله بر مانده اساس بنیاد فنا سپردند  
راجه میر و زمین عالم مطبوعی در هنگام تعظیم خویش کثیر کثیر الحال محمود است بقدر سی و شش یک خانه مسی به تسمیه سرکار نگر  
آباد ساخته در اندک فرصتی باز با سیم کثیر خرا گرفته تا الیوم مجرد گردش روزگار گاهی در تو سیم سواد آن افزوده گاهی  
به تنزل رونق داده بتفصیلات ربانی از دست برد آفات ویرانی و حوادث انوار سالم فامونست راجه بالادت گردن



افرازی در ایام شصت و نهمین خورشید باران ده تسخیر محاکم بندهستان از کشمیر برآمده بودند هزار و نهصد و نود و نه راس آب  
تقدیر کرده است که سوار و دست و پنجه از اسب و آلاغ با زمین و لجام و تمام ساز و سرش و ده هزار پانکی همراه گرفته ساخت شصت  
و بیایان زمین بندهستان با قدم آرزو بهیموده بعد تسخیر اطراف و کنار جانب پایه ای سر پی خود معادرت فرموده راجه پرتاب است  
کیوان مکانی در محو مسند گزینی خورشید شهر تاپه آباد بنموده با تفعل قریه تاپه مشهور است راجه لکنا دت تاجوری پسر راجه پرتاب  
ادب در دیو عظیم ارشانی خورشید محاکم بندهستان را تادریا می شور با ضلع کابل و مضافات اقلیم قادرا الهی و مملکت ولایت  
خطا و خشن و معموره کرد و نواح تبیت و بلقعات سمت شمال مشرف شده بعد مراجعت از موضع مذکور در موضع پیرس پور بنخانه در غایت  
تعلیف بنیاد گناینده در محن بنخانه مناره بار ارتفاع پنجاه و چهار درع از یک لخت سنگ برپا داشته در ایام فرحانروایی  
سلطان سکندر بت شکن بندهستان فرقه بنخانه مذکور با مناره مسطوره منهدم گشته راجه شور و در فاخوردند افزای در وقت  
خلایق خورشید عزیمت تسخیر محاکم بخاطر گذاراینده با ده هزار سوار و نه لک پیاده و سپه زر بخیر میل از پای تحت خود کو چید  
قلعه و بندهستان و اطراف گجرات که احمد آبادش نیز میگویند با معموره تمام دکن در تحت تصرف ادلیای دوات آورده  
جانب و طن عالوف عثمان اختیار بر تاخت تاراج بنده گنج است آسمان چاهی در حصن دارسی خورشید مواضعات بسیار آباد  
گردانیده که اکثر آن قریه تاپه است و در مدت صحنه خانه های بشمار تیر نفیست عالا طلام بکار برده در وقت  
جیانسانی سلطان سکندر بت شکن بندهستان صفی بنیاد میگردید با زمین جدید و قدیم بر باد فنا رفت راجه و شصت  
ولایت باریک با رگهای در عهد محاکم داری خورشید گجرات اطل راجه بکره راجه عم حقیقی خود را که بمنار عت او کمر بسته بود و از میدان



۱۲  
قتال و جدال گریخته در قلعه اتویره کوهت بالنگر سیمراهی و تحسین گردد بد با شتغال آتش که از چپ و چوهار بر فرد زانید  
بر رفت و ثانیاً بر بهون دالنگر سرداری پاسپاه و بنوه در وادی پیر خاش پایی استقامت فشرده بعد محاربه و  
مقاتله بر او نیز ظفر یافت شکرانه نیز دو صورت نو در شمشیر کرد و در راه راج الوقت بحسب کین تصدیق و سیران زمانه  
و انعام بخشیده راجه هر هر سه دیو عالم مدار پ بنیره راجه انتفت دیو در نوبت جمشید مقامی خویش از امور سر بر نشین  
و حلقه در کوشش کردن خلدیق را مانع آمده از راه ساده دلی و سفله نویی چرب زبان بیپوده گورا خا اید و نوره  
میرساند سرداران تحسین و تجمل بکرتبه افزون داشت که هر روز بلا مانع پیش رویش هزار مشعل افروخته میشد راجه اجل  
سرفرازی این عم راجه بدشته دیو در دور عدل گسری خویش دادالشفای بنا ساخته کار برداران مارگاه را حکم کرد  
که از وی و آرزو چه آزار مندان تمام محاکم محروسه از سر کار و الا موجود و مریبا دارند و بر سر قضی غنی و فقیر که دارد  
شود بجهت اطباء و دوا و غذا بلا مضایقه و ایهمال رایگان بدیند راجه حی سنگ کردن کشتی برادر زاده راجه اجل در کوشش  
مالک رقانی خویش راجه جل چند حاکم پر کند لاره را با عساکر و جنود بیکران و شران دولت خواه با شتغال شکر گران  
که از راه بلده کابل با تجمل و سپاه فراوان رویش بنیاده بود بر سبیل یلفا و فرستاده در کنار دریا سیداب در و صفات  
اضلاع کابل است در شکر مقابل همه دیگر فردش نموده راجه جل چند مند و شبانه بعنوان جاسوسی در آرزوی غنیمت تنها  
قدم پیچوده در خواجگاه سردار شکرخان سر کشیده رفته نوشته زیر بالین او گذاشت بدین ضمن که بنده راجه جل فرج



عساکر راجه جی سزگ برای تفحص شدت در خوف لیل آمده ترا در خواب استراحت دیده از آنجا که دلاوران بهرام و چون  
خفتگان دست آغشتن و کرده و معیوب شدند لهذا آنها را اختیار بهرامی خوشتریزی ندوانیده بعد مشاهده احوال  
معسکرت جانب خیام خویش نشان گردانیده اگر سلطنتی جان و پاس آید و مطلوب تو باشد از ترک و در معاندت در گذرد  
قدم مرا جهت طوف و طن و طوف بلا گفت و شدند بر آورده چنگ که سردار و ترکان همچون رفو مزبوره خوانند از کثرت  
و ایستاد و در پشت جرات رفو نویسی شب گردید بر خود بلب زبیده دست بدامن مصالحه زده از مخاصمت در گذشت هیچ  
سالم هوای باز گذشت بر او افتاد راجه قل چند مظفر و منصور بلا مشاهده اراهی از جنگ و عدل با خنجر و جنود  
همراهی جانب پایه اعلی سر بر خداوند خویش معاودت فرموده راجه راز و دیو سلطنت پر داری از اولاد راجه می سنگ  
در عمل دادوری خویش قلعه گنگنه گیر منطبق و استوار با سواد خاطر خواه آنکمان بنا کنایده تا امروز ابا دانی آن قلع  
موجود است و قلع منهدم شده راجه رام دیو چار سنی بنیره راجه راز و دیو در روزگار ریاست قلع مستحکم در  
موضع سله کنار آب نهر لور بنیاد ساخته الحال سواد و همور است و قلع ویران گردیده از سبب عدم اولاد  
و طایفه مسطور سلطنت بعد فوت راجه رام دیو با قوام بر منان خدمه <sup>رازدار</sup> او تعلق گرفته مقدمات مملکت  
نهایت ضعف و سستی پذیرفته لجه دیو نام بر همین نژادی ~~مستقیم~~ متبنا ی راجه رام دیو بر سر سلطنت  
کشمیر نشسته <sup>۱۰</sup> ایام باقیات حیات با انجام رسانید مهمات فرمانروایی رامها رکن فیل داده سیم دیوین لجه دیو



قایم مقام پدر کرد دیده سنگرام چند سردار برگشته در کمر خاکست او بر میان جان لبه از دست لشکریان گرد و نواح بگردد  
میزبیت خورده سپهر دیو بن سیمه دیو بن لجه دیو بعد فوت پدر در اطراف حماک محروسه رایت جهان نزاری برافراخته از سبب  
سفته خوی و سفیه طبعی او سران بر کوشه و کرانه سرا سیمه گشته بکثرت در بخش و شدت کدورت فو اطرد را مور بند و بست  
اکتاف و اطراف کمر کوشیده در عهد سپهر دیو مذکور شهر سلطانی زاده با پدر زاده سرکار سوادگیر الحلقه سلطان شمس الدین  
با ایل و عیال از وطن مالوف بلباس درویشی جانب سر زغان کشته شد پدر عزیمت تاخته در نفس سواد قصبه باره موله رحل اقامت  
انداخته و لشکر چک یکی از سرداران سرکار دارد و بعضی اخبار نویسان او را از نسیل رستم داستان می شمارند بحسب نصیب  
آنچه از شرف قلعه و کثیر از مسکن قدیم عنان اختیار تاخته در موضع ترا بهقام مضامین برگشته کامراج متعلقه پشته او تر برای  
خود مسکن و عمارت گزیده در بنج و تاخته بعضی افاکن سمت ثبت بابی اعمام خویش منازعت کرده از جهت غلبه مدعیان جانب  
کشور کثیر تعداد عزیمت بهر نیزه و اسب زده در قلعه گنبد کیر عمده برگشته لاریجه و رام چند حارس ثلثه مسطوره و مدار المهای سیم  
دیو مزبور بساط استراحت گسترده و ذبح نام پادشاه بلاد شرکتان باراده تسبیح اقطاع و اقلع ولایت کثیر از راه سرکار نقلی  
با بهشتاد هزار سوار شیراز از خنجر گذار سر کشیده چون در ضلعه قصبه باره موله قدم نهاد تیغ تحر و تعدی بیدریغ از نیام بیرون  
آورده دست قلع و قمع بقاع واکر و خلق کثیر و جمعی غنیمت در ویرانات بوادی و جبال و آبادانی تاصیات و غلات  
و سواد محوره کثیر از بیابانی صغار و کبار اقو بار و ضغاف و نیوان پیر و بزرگ و طفول ذکور و اناث ششده خواره بر جبار آعلی  
المرم بملک عدم فرستاده خلیق پس ماندگان صغیر و کبیر از نسوان و اطفال و رجال شیخ و شباب تعداد قتلا از خبر و شمار کثیر



رفته کرده کرده اسپر ساخته سپیم دیو فرمانروایی ملک و حکایت از شنیده دست برداری اندازده و استقامت خاربه و تاب  
و طاقت مقاومت مقابله شد یان ز لجه اصلا در وجود خود ندیده جانب سرکار کشته در راه گریز پیش گرفته راجه رام چند حارس  
قلعه کنند گیر معجزه پر کنه لار و مدار الهیام سپیم دیو مخوم در قلعه عجمه خویش مستحصین شده ز لجه در هر دشت و صحرای کس فتح و غلبت  
خواسته ایام تابستان احوال بهار تا موسم زمستان سالم و غایب بلاد منازعت و مخالفان مدعیان در سواد بلده شیر بآرام تمام  
گذرانیده آخر موسم پاییز بواسطه قحط و شدت برف و دشت هوای زمستان وایت مراجعت ترستان برافراشته بقصد شیر  
سرکار کشته در مطابق تدبیر بعضی دولتمندان پاچهای اسپران کشمیری نژاد از راه موضع پرنل ساسانیان منازل و مراحل پیچیده و تنگای  
ربانی روزیکه بالای کتل فروکش نموده بنهنگام شب بارش برف تهنی بوقوع پیوست که چهار ستمکار مکتوب مع فیما و خمرگاه و جوش  
و خیول و لغال و القال و اجمال و افراس و انقیاس و خوشی و طهر و اصفه و اقمه و هندو ساری کشمیری نژاد بالکل در زیر بارش  
برف نیست و تابودگشته متنفسی از آن نمیکند جانگاه در آن مکان سراسر اسبده جان بسلامت پرده پنهان عینکه زمزمه و رکشت  
ز لجه و صحرای خاص و عام از هر گوشه بگوشتش کشمیریان خود در آن اطراف و جوانب جا بجا راستند و در پیش زمینداران  
تبت که در قلعه کنند گیر معجزه پر کنه لار بچهار راجه رام چند حارس قلعه مندومه و مدار الهیام سپیم دیو مسطور اوقات میگذرانند  
جمعی خرام آورده بحسن تدبیر خویش جمله انگلیخته وقت فرصت راجه رام چند منزله در راه از جاان گشته بر سر سلطنت متمکن شده راجه را در آن  
پسر صغیر راجه رام چند مقتول با سخالت معقول رفیق خویش گردانیده سلسله ناسب و تقارن قریب لاهوری باد مظهر طبعه اکلیل سلا



سلطنت و ولایت کشمیر بر وفق محرابون گذاشته متهافت حاکمیت را از هر چه باطنی شایسته پیرداخته در آن آشنا سپیم دیو مرتوم با مبد  
توق و قلم و قدیم و مودتی از سر کار گشته از جانب بلده کشمیر همان اقتدار یافته هر چند در میدان مقابل و مقابل و رتبه و تراوان چندین  
و چار و دست تر و د باریده هر گوش و کرانه روز بار و مطلقا مدعایش بمحصله نا نجا میده و در مرتبه ثانیا مایوس سلطنت را از جهان  
و دل و دایع کفایت طرف سر کار گشته از عروس و منسوب از تحصیل مقصد طلبی مرکب معاودت با فرزانه نظام حکومت دیار کشمیر  
بلا تبارع اهدی در قبضه اقتدار رتیجو افتاده بعد از تمام میهم دیو مکتوب و شکست پشگریان او بادشاه نیکو  
سلطان رتیجو بر ظفرای اسم و رسم علم سلطان افزوده بساط ایوان نصفت و عدالت و سباط رعایت عامه  
رعیت در گرد و نواح ممالک محروسه ملبوط گسترده فراغت و کبارت از ~~مورخان~~ بدرجه افزون نوشتند  
که عقل عقلا و فهم از کیا از دریافت چون و چرای اعمال ستوده بالش متحر و متعجب میماند اکثر اوقات و قبال  
بچیده و قضایای مشککه را با حکام غریبه منجومی کره میکشود که ارباب دانش و فنون بر حدت طبیعت  
و کثرت درایت او تحسین و آفرین میگفتند چون در زنجیر ملتی و مذهبی مقید و پاسبان نبود یا فکر سلیم  
و زمین مستقیم سنجیده که رشته آیین مطبوع بر گردن آویختن بغایت اولی و نهایت انس است بنا  
بر اندیشه صواب دیدند کوره بر همان دانا منش را از هر آیین و کیش در حلقه محاسن خویش پس و پیش  
نشانیده اصول و فروع معتقدات مذاهب و رسوم و قواعد معتقدات مشرب از هر یک عصاره فضل عدا  
جدا پرسیده دلیل نا بهنجار فرقه اوانان پرستان و برابین بے اعتبار زمره آفتاب پرستان و اقوال



افزوده احوال آتش پرستان و حج نامعتبر مدبران طوائف جمیع ادیان بطلان از هر طرف به گوش  
هوش شنیده در گوشه خاطر و در با مفاخرش قبل و ثمال ارباب ضلال بهیچ وجه جایگزیده حضور و شکل  
نشان مسکوره قرار داد که علی الصبح روز آینده پیش از طلوع آفتاب اول و سیم هر که بامن ملاقات کند  
رشته کیش او بر عمده گردن خویش آویزم و در خلوت سرا از بارگاه خالق الارض و السما عزاسمه با اعتبار  
تمام و ابتهاج ملاکلام بدعا خواست که خداوند الهی مقرب و آئین متین بهر گروه انداز تارک و نیائی  
کنیف سیه محمد شریف عرف شاه آبلیل و بابا بلبل قلندر مشرب مرید شاه نعمه الله فارسی قدس الله تعالی سرها  
حب الامام نجیبی از سر زندی مکه معظمه زادگاه الله شرنا بعنوان طی مکان هماروز سر دروازه سلطان رنجو  
نزدل اجلال فرموده حکام یا مدار سعادت ایراد سلطان نخبه نهاد روز دوم بر طبق قرار داد یوم گذشته  
از دیوت خانه بیرون خرامیده رهبر راه معنوی بابا بلبل قلندر را در نماز فجر مشغول دیده تا ادای صلوة بر بالین  
او ایستاده وقتی که سجد نماز باز گفت اسم و رسم طور و طریق و اصل و فروع مذہبش فی الفور بر سیده خدمت  
بابا زبان جواب سواش بدین تکلم کشاد که نامم بابا بلبل قلندر و دینم آیین اسلام است اگر صادق القوی  
زود حکم شہادت بر زبان آورد تاج افتخار اسلام به سر گزار تا غنچه غریب ارواح کبوان و هر انوار شوکت  
پر مشارق عالمیان روشش تابد بمسجده استماع کلام مذاہب اسلام سلطان ذوی الاحرام کسوت مطاہت



امر اسلام برتن مبارک پوشیده راجه راون چند پسر راجه رام چند مقتول فرزند بمتابعت سلطان عالی همت فی الحال  
 فی الحال زنا رکفر و ضلال از گرون خویش دور انگنده زلال کوثر اسلام بکام دل نوشیده طراز فقاوت  
 خطاب ملک راون چند بر لوح جنبش مطرز گردیده نا ایوم نسل او بعلم ملک مشهور است و اعیان و  
 ارکان زمانه با خلافتی خاص و محام سایر الناس بمقتضای فحوائی عزای الناس علی دین ملوکهم اطاعت و القیاد  
 سلطان موقت اسناد واجب و لازم فسموده در هر کرانه ابنوه ابنوه بدین اسلام گردند و اول کسی که از اولیای کبار در  
 شهر کشمیر تشریف شریف از زانی دفرشته چراغ دین اسلام روشن برافروخت بابا بلبل قلندر است و نخت کسی که از سلاطین قلم و کشمیر  
 کلمه شهادت بر زبان رانده در اطراف و انکاف احکام شریعت غرا آشکارا کرد سلطان رنجو است المقصود که در ۲۵ هجری هفتصد و بیست و پنج  
 یا در ۲۶ هجری هفتصد و بیست و شش از هجرت سلطان الامم صلی الله علیه و سلم در عهد حکومت سلطان رنجو انا الله برمانه به همین قدم میمنت لزوم بابا بلبل قلندر  
 قدس الله تعالی سره الانور در ملک کشمیر جنت نظیر صانها الله عن الافات والتدیر آوازه دین اسلام منتشر گشته سلطان مرقوم دبد به اجرای احکام و  
 آئین خیر الانام علیه الصلوة والسلام در هر گوشه انداخته جهته ادای اوقات خمس و سکونت بابا بلبل کنار دریای بهت که الحال محله علی کدل مشهور است مسجیدی  
 مختصر برای جمعه و عیدین در مکان دیگر نزد تکبیر مسجد مکتوبه بر لب دریای مذکوره که بالفعل محله بلبل لنگر اشتها دارد خالقها بی و بیع و پیرامون خانقاه مستوره  
 جهت معرفه فقراء و مساکین میطبخی ماییس و تعمیر فرموده در ضمن خانقاه مذکوره کورستانی مرتب ساخته براسه  
 کفاف وجه معیشت فده بابا بلبل وظیفه مقرر نموده بترویج احکام و اسلام و ترویج احکام شرعی از  
 دل و جان پروافته شهر سلطان زاده با بی زاده سرکار سوادیکر از قصبه باره موله بملازمت سلطان مرقوم







بنی اعمام سپهر دیورام سلطنت در دست خویش مضبوط گرفته بر عایت هم قوی و بنی اعمام دیورین دیور سپهر دیور از سر کار  
سواد گیر که بنابر عزیمت عساکر بر آورده صلح سلطنت از خانواده خویش در آن ناحیه اوقات میگذرانید در معموره کثیر طلبانیده  
باجارت و اعانت شهیر وزیر و لشکر چک سپه سالار و ملک را در جانب اختیار و اعیان ستران و ارکان زمان او دین دیور مستطورا  
بر مسند حکومت نشانیده قضایای زمانه هنوز در شت استقلال او استحکام نیافت که آواز دال نام سرکشی از پیر فاش جوانان سمیت  
ترکستان بقصد قلع و قمع اقلع و بقاع اقلیم کشید از راه کتل سبز بچان سرکشیده در موضع سپهر پو رفیام مصکرم زده دست تطاول  
بر غارت اموال و قتل خاص و عام اکناف صحاری و جبال دراز کرده از اجتماع کیفیت دست برداری اندازده آواز دال  
ترکناز او دین دیور از صحره طاقت مقابلهت شرفیده بی اطلاع ستران و دولستان بارگاه خویش جانب سر کار سمیت  
خود که آنرا دره سمیت نیز میگویند مضطرب الاحوال گر خیمه سماء کوشه دین دست و بازوی جرات را قوت و دانگی بخشیده  
بالتفاق شهیر وزیر و لشکر چک سپه سالار و ملک را در دین چندی صاحب اختیار و نخبه بت کاکاپور می از مشیتان مرصع خویش و ستران  
دیگر بمکیدان رزمگاه شتافت کردن نشان رکاب را فرمان داد که از هر گوشه بر افواج لشکر مخالف دلیرانه بنارند سپهر  
وزیر با شهیدلان بی نظیر حکر دستوارتر در جوق که چسبایسان نیز بر غران دویده رو بروی شکرگاهه فوخر او اشتغال آتش  
گیر در آنجویا روشن افروخت که بن دبار حیات ابا نامداران قوی هیکل مثال خس و خاشاک یکدست سوخته باوصف  
جبین محاربات و مقاتلات مردانه صدمت بازوی کارزار ترکان خنجر گذار از تنک و در باز نمائده سماء کوشه دین پهلوانان



استقامت لشکر اعدای بعضی سران دیگر که در احکام صحاری و قتل جبال سکونت داشتند و از امور امداد و معاونت افواج  
رکاب سماء کوته رین تفاضل می درزیدند تا فحاش علی التواتر نوشته در ضمن مقامات هر کدام بر دار طعن کم خراش  
و گوشمال حرام نمکی نیز بر نگاشته باطلع مقامین فرامین رک جنت و غیرت هر یک گوشه گزین مانند باد صحر در هر  
مکان منبیده جنبه دستخوده از هر کرانه حاضر آمده گرد و پیش گوشه رین پیام و خراگاه زدند و شهبیر وزیر حسن تدبیر داری  
صواب نمایی خویش سران قدیم و جدید را به دست و چار چپوشش ترکان بر گماشته با منازارین ترکان و بجا دران کردن افراز  
در میدان پر خاش نیگامه کردار آراسته خون ترکان خاکسار نفیجی بر زمین ریخت که آرزو دل باد خود کثرت لشکر و فرید مردان  
در سنگنای اضطراب و اضطراب مستبد کردیده ناچار از شهبیر وزیر فرمان آفاق طلبیده طرقت العین با پس فاندگان مجروح  
و متالم جانب ترکان مرکب مراجعت انگیزنده ضغفار و کبار سران کشمیر نزد هیئت اجتماعی حقوق اطاعت و القیاد شهبیر وزیر  
بر کردن آردن کشند و سماء کوته رین شادمانه فتح دولت خواسته طرف دار امانت رایات محاورت افراخته او دین دیو کمریز پا از سر  
کار نسبت باز آورده کثرت ثانی بر همانند جمع سران بر سنده حکومتش استقلال داده دین مرتبه او دین دیو منور میپا دانیات  
حیات در پرداخت مهتات ملکی بقدیم رسانیده به مقام موعود اهل کافر و مشرک از عالم غالی در گذشته ملک را در چند صا اختیار  
بمرد و ایام معدوده پس پیشی نیز از دیای نا پایدار بیرون رفته پس او ملک اهل بنیاد در صفر سن بوده سری دیگر قابل بیاندازی  
در مملکت قلم و کشمیریانی نموده سماء کوته رین سر انجام مهتات مملکت خویش بر دمه خویش لازم شمرده شهبیر وزیر راهوای دغدغه بیانی  
در منور سر آرد بهر گوشه درزیده اکثر سران صحاری و جبال دهموره بلده ازل و جان باد گردیدند آنچه میان مانده سریر و شهبیر وزیر



محاربات و مقاتلات متکثره جایز بود و پیوسته نهایت کارخانه سریر از سبب مغلوبی و اندک از اموال همراهی و قتل بجهت کامیابی  
 بعضی شران نامداران در قلع و قمع اندر کوت متعلقه برکنه سایر المواقف پایشن متحصنین گشته مشغول و زبر پیاپی شدن فرستاد که در سبک از دواج  
 من منسلک کرد و عاقله سریر را مضمون قیل و قال پیام فرموده زبان خار بیابان در حکم خلیفه مانند دار سیاه دم بدم بر خود پیچیده از کثرت رغبت  
 و غلبه غرور سلطان زاده کیتی بجواب بنعام مکتوبه زبان لا دفعتم مطلقاً نکند و قولی هست که در سبک عقد نکاح شهبه و زبر استظلم یافته باقی  
 ایام حیات خویش در حبالتن و زوج ادب بریده اکثر مورخان دلالت دارند که چون گردش روزگار ناخوار در قلع مذکور بهر طالع دارند خود  
 از هر جهت با موافق دیدن بلبان و تنگی از زخم خنجر پهلوی خویش دریده بهمان کامرانی و ایام زندگانی را الوداع گفته محفل کلام آنکه در سینه پیچیده  
 پیرایه و در حیرت جناب غیر العباد علیه صلوات الله الی یوم المعاد خویش سلطان شمس الدین لقب پسندیده ابواب لطف و احسان و در خایر  
 عدل و استنانت بر روی رعایای خاص و عام در هر گوشه کرانه یکسان باز گردانیده بترویج احکام شریع و ترویج اسلام مسلمانان از دل و جان  
 کما یبغی کوشیده پیر و برنامی اعیان و اربکان و صیغ و کبیر سایر الناس بر ایاد تفقّل عواطف فرودان و نبذل عنایات بیکرانه او نوئی همچون دگر در  
 مانند که در قلع و قمع افراد بشر مافوق بران شعور است و لشکر چک سبیل از رفاه و سرادار سرکار دارد و که بزعم بعضی مورخان از نسل رستم است  
 بود و شسته آبست ترویج فاندان او بر کردن خویش آویخته مراختار باوج فلک الاطلاق رسانیده سلطان شمس الدین مدعوم بعد تسلط  
 به ملک کثیر موضع شمسی بر با قلع و محکم و آبادانی خاطر خواه طرف پایشن مکرده در زمان حکومت و آوان سلطنت خویش آباد ساخته الحال  
 قلع و یران و معموره بر قرار است با آثار محسنه و مراسم مستحسنة آواز اقسام رعیت پروری و انوار عدالت گسترده تا الیوم در چشم عالم و عالمیان

(سلطان شمس الدین معروف باسم شهبه  
 وزیر نور الدین مرقد بر سر درواز  
 نیم نهاد الکلی کشته کشتای بر فرق  
 و دایره کشته شده جبهه طنز است)



سیداد بود است بنکام معبود یک تار اهل سر بگاه میان تاخته میان آبادانی قصبه اندر کوه شفاف برگشته سایر مواضع باین  
مردوست تاریخ وفات او که سود آوران در سبک موزون کشید بروق صحنه نگارش نموده رباعی

چو شد شمس دین از جها که بود است تالار ملک یقین

بی سال وصل شد دین پناه به بگفتا فخر اشرف عمار دین

در سینه صفت قد و جیل و شش از هجرت سلطان انبیا الدین علیه اشرف الشیخا بالعدوت سلطان شمس الدین  
مسکی شهباز وزیر محمد الله علیه خلف العبد المذنب اود همیشه عفا الله عنه بر تخت جهان بنایی نمکن پذیرفته تاج فرمانداری بزرگ  
شهبازان آراسته از سبب کثرت اشتغال امور لایالی تبریز این اسلام چندان نیز داشته نویی بهام سلطنت دلدی در محاکم  
مردم جابجا افزایده تا میعاد دوسال گزیده می گم و زیاده ایام کارانی در عالم فانی گذرانیده بدستور دالمرحوم مغفور امور رعیت  
پروری در رسوم مراست مملکت را مدتی و رواج افزوده موضع جم نکر در سر زمین عمل پر کنه آردن که تا الیوم مصور است آباد کرده  
ناگاه برادر کبیر و سلطان علاء الدین غوغای دعوای سلطنت پیدا آورده بمراقتت و موافقت اعموان دولتخواه دالصار جان  
فدایا خویش در میدان محاربات و مقاومت پایی استقامت افشاده سلطان جمشید با کردن کشتن در سراسر از آن بارگاه جانب  
یادیه روزم گاه عنان اختیار تاخته میان افواج برادران مجادلات و محاربات متعده ده بقادر فتنه آتش منازعت و مخالفت اشتغال  
بخون بین الفرق یقین روز بروز نیز گشته نهایت کار و بار در موضع دینی بود متعلقه بر کنه او سر عا کر جانشین با هم در آینه اشتغال  
خروب سیف و دستان و آلات خروب از دالدران طرفین بطریق پیوسته هنگام کشتا کشتن کید در جابجا از آن هر دو گروه سلطان جمشید



بر خشم شمر برادر خود سلطان علاء الدین پادشاه بکشیک یکی از لشکریان که خود را مسوول صبا بقتل رسانیده قوی دست که چون غلبه  
بنمود برادر خفیه دست آورد چشم جهان بین مشاهده نمود و صفا بخش بیابان هنر بیست و پیموده بگرد و ایام قلیل و محدود در همان سال  
جنگ و جدال از عالم غالی انتقال مکان نموده العلم عبدالله بر کشف که یک اجل کرسیانش گرفت مضمون صداقت مشهور انوش  
حق بر بیاض سینه افکار خویش رقم زده رحمت حیات از وسعت گاه حیات بعد تعقل و تعقل بر رسیده در قصبه دینه پور در خون  
گویند که پیش از تدفین عبد سلطان جمشید قصبه مذکوره مکانی بود و پیرانه چون مقبره سلطان مسطور در آن بادیه مینا داشت تعمیر  
معدوده کرد و انواع مقبره مذکوره درینست یافت سلطان زین العابدین نو را الله مرقد در عهد فرخنده و ایمنی خویش قریه مرقد را  
بدستور قصبه آباد گردانیده بنام زینیه پور را شهرت دادش داده الحال قصبه مکتوبه بسواد قدیم باکم و پیش معهود است تاریخ وفات  
او باین قطعه داور دی زین جمشید شاه

باوردس مغفرت کردید شفقت سه هاتنی از چرخ چرخ بر ملا

سال نویش جمشید گفت

«سنه هفصد و چهل داشت از هجرت جناب ختم المرسلین علیه صلوات الله البین بعد تحت سلطان جمشید  
با عزیمت او غفر الله و نفعه برادر کبیرش سلطان علاء الدین سر الله عیوبه بر سر بر سلطنت نشسته تاج جهانمائی بر فرق  
مبارک گذاشته از سبب کثرت اشتغال امور لایبالی بدستور برادر مقتول در مقتولات ترجیح مسلمانی کرده نوشته بهما بنزد



اطراف و کناف و معاملات سرانجام فمالک خود سه از هر جهت که بخواهد تا بفرام رسانیده پیرامون معموره بلده بالا تر خالقاه  
محلی کنایه دریای بهیست محله علاء الدین پوره مع دولتیانه و دار الامارت خویش آباد ساخته بر لب دریا مذکوره مشتمل محله مذکوره  
کو رستائی برای مسرود خود مرتب نموده بالغفل محله مذکوره با سواد شیر مخلوط است پسر بزرگ او سلطان شهاب الدین روزی  
بعزم پسر بجد و اعمال الخیر و شکار از دولتیانه پا خدمت و هوا که جانب صیدگاه شتافته در اثنای پنجه بازی بشوق مشتاقه تماشا می  
سیر در کوششهای دشت و بیابان با سه نفر نموده یکی ملک چند دارد ثانی او شتر را <sup>۳</sup> و ثالث اختاچی که مورخان نام او بر اوراق  
صحایف اصلا نوشته هر طرف چپ و چار بادیه را شنیده پراشتیاق تافته در گوشه ویرانه نهایت صحرای عالم غیب زنی اصلاح آثار  
دستورده کرد از با کرد فرس و جمال ناگهانی پیدا آمده کاسه پیر از شربت صاف و لطیف پیش سلطان بر قوم دست بدست حاضر  
آورده سلطان بلبذاقبال زلال جام شربت لذت برد که از بطرفه العین شکم سیر پشتر نوشیده و بالغی که در ساعز موجود ماند ملک چند درگاه  
را دل با صیدگر تمام آتشامیدن و اختاچی از حقه اوس شربت قطره بخشیده زن فرخنده مقال و صادق الاقوال جانب سلطان حبه  
افعال بزبان فصیح گفت که دادار متعال جل جلاله ترا سلطنت عظیم و مملکت موفور خواهد بخشید و در لفر اوس خورمنا صبت وزارت  
و مراتب اعانت خواهند رسید و تو سیوم که از اوس شربت نفسی نیافت فی الفور جانب عالم آخرت خواهد دید سلطان با سماع کلام  
غنیف بکتوبه و مشاهده بصورت و سیرت او در کرداب شکر و تعجب فرورفته بانفا در مذکوره و خدمت و موالی دیگر طرف دولتیانه عینان  
معاودت تافته هنگامیکه مسند است راحت در خلوت سرالکند و در جمیع خدمت و موالی بصورت مسکن خود خدمت میبردند و اختاچی  
مذکور که اوس شربت نخورده بود بجز در دو دعاسن خویش جان بقایض ادراج سپرده صدق نقل و قال مشرب غشیه تبریح خاطر



دریامقاطر سلطان مذکور نقش بسته از پدر و الا که برای تسخیر اقطاع و اضلاع مضافات قلمرو گسترش اجازت خواسته باملك چنه  
ار داد و شاه راول پنجاه نفر دیگر از نفس سواد گسترش سپردن کو چیده شاه راه کتل حیو بنجال دست و بیابان مراحل و منازل  
قطع فرموده حدود سرحدات راجه و نو شته گشتوار و نگر کوٹ و جود بتر و سیالکوٹ و دانه کلی و یعلی و پیر و پنج و دتور و چهار  
و سوادگیر و حسن ابدال و ملک و دکن و کرنا و دکت شپال و کپال و بانبال و دتپال و شیت خورد و غیر هم اطراف و کناف بسیار و شمار با تو  
و واقع حرکت و کرانه که شران و طرف داران جمیع بقعات و اقله از زبان حکومت سپیم و پو لبیب خنوف سلطنت و سستی اهنکام کلام  
در هر مکان بقی و سرگشتی میوز و زید و بزرگ زور در قصبه اقتدار خویش کشیده دلاوران مدود مرقوم و پرفاش جوانان سرحدات مکتوبه  
هنکام کرد و در معارک قتال و جدال بر قصبه و قریه قوت با زدی ملک چندار داد و شاه راول چون از لدا زه جنبش نبی آدم افزون  
دیدند بیست اجتماعی جهت تسکین خاطر خود را گزیدند و در ملک چندار را در پله راز و آزموده شیخ من خاک و دانش در میزان عدل بنجیدند  
و نیروی پنجه آ و د و شاه راول علی بن القیاس بخود پیکر و چشم تشخص روز کار نیز جبهه کردیده سلطان شهاب الدین بعد افتخار  
اقلع و اضلاع سرحدات مذکوره طرف داران و در داران جابجا با بنو دصف شکن و جیوشن شمشیر زن علی العموم و همراه رکاب  
سعادت باشند و از سر زمین کوستان مضافات قلمرو گسترش بقوم تسخیر اقطاع و اضلاع مستقله اقالیم ایران و توران را بایات  
کوچ عالیات برافراشتند با سپاه فراوان و مبارزان شجاعت عنوان که صحت کشور ستانی بر میان جان بسته زمام تسلط بدو  
غریب و خطه لایست بدیشان و ممالک زابلستان و قلمرو کابلستان و بعضی بلاد مملو که سرحد را اندر و توران در قصبه تعرف  
خویش آورده سلطان احمد کابلی تخت نشین صوبه کابل و صوبه غفیفه خود در ملک از دواج سلطان شهاب الدین و برادر خود



۲۷  
۱  
ادشاه قطب الدین مشطلم گردانیده سلطان شهاب الدین خواهر عفت مادر خود را با سلطان احمد سلطان فغان عقد  
نکاح خوانده بنا بر عتق و تناسیب مزبوره در عایت و رایت موقوفه سلطان شهاب الدین بر سر بی سلطنت کشور کابل -  
سلطان احمد مکتوب را بنیایه مستقل نشانیده بر سر پیر راجیات مملکت ایران و حدود خراسان عفت برگزیده شته اوییه فتوحات  
شهر فندار و مسموره تپستان و بعضی بلدان عمده ایران و خراسان را بجا برافراخته جانب سرزمین سند اقدام لغت اعلام پیچوده در  
کرد و نواح بلده لشکر و شهر لیکه و ضربه قلستان کوس اقتدار و طبل افتتاح خواسته مملکت پنجاب سواد بلده لایه و هر کشته  
و کرانه ستر ساخته از دار السلطنة لایه و با پنجاه هزار سوار فخر گذارد و پنج لک پیاده قهر و دگر از جانب اقلیم هندوستان  
تکادر عزیمت ساخته بیست و پیل از سرکار سریند و در طرف ملک پنجاب کنار دریا ک سلند و خیام مو که آراسته ویر و شاه فرهادی  
قلعه و بندوستان با استماع ورود جنود و نصرت آمد و سلطان شهاب الدین در سریند وستان زمین با سپاه خون آشام و مبارزان  
شجاعت اعلام از نفس سواد بلده و بیلی دارالامارت خویش جانب معکر مدعی جلو و پیر شتافته بعد طی منازل و قطع مرا حل کند و پایا  
مذکوره بمقابله شک مدعی مستند و اعاده مقارلات و محاربات لشکر چندگاه امور کرد و دار و داران فرعون در میدان روزمگاه  
پی در پی بکار رفته بر ضحایر میزد و خا و خطر طرین مصون فتح و لغت اعداء مطلقاً "مکتوب و شهبه و نلکته ویر و شاه را  
رشته تو هم با بای زراعات و خراپ سواد نا حیات کرد و نواح عساکر دوست و دشمن در فاطر پیچیده امور و صا که در کم  
معاهده بلاد اشپاد پسندیده و پیا بین هر دو کشور وستان و آریافنت که در سرزمین و کار و صند بقعات متعلقه هندوستان



با سرکار مستوره طرف ملک پنجاب در دست تصرف کار برداران بارگاه سلطان شهاب الدین مسلم و مقرر باشند و  
با حیات ناصیات مضامین اقلیم بندهستان را به دستور معمول قدیم توابع درگاه فیروز شاه بلاممانعت گیری عمل نمایند  
بر همین قول قرار دهد و پیمان مولد امر مصالحه در رسم آشتی دوز را و امرا جا بنین مستوره داشته از منازعت و فحاشی یکدیگر  
در گذشته و بعد استقامت سلسله مصالحه و صلح معاهده در دوزخ عالی گوهر فیروز شاه در عقد نکاح سلطان شهاب الدین (در عقد تزویج)  
(فرد) و برادر خود اد شاه قطب الدین و خواهر عصمت دختر سلطان شهاب الدین در عقد تزویج فیروز شاه مقرر شده چون بهنگام  
مصلحت مزبوره و عفو و تناسب و قوه خاطر خواه برود آسمانگاه بظهور رسیده است فیروز شاه گردن کشان و دولتمداران جانب معمره دلی  
دارالامارت خویش عنان معادرت تاخذه و سلطان شهاب الدین با خدم و حشم کوفته بهنگامیکه بالشکر بیکران و سر و سامان زاری  
و مخالف و غنایم سایر ملکان در دارالامارت کشمیر نزول اجلال فرمود و الهه عالیقدرش سلطان علاء الدین زاید پدار فرزند  
خورشید حبیب و شجاعت اکین جهان جهان روشنائی چشمان جهان پس در عالم نشاط و انبساط خاطر افزوده بنمکین جان فرم  
و استقلال حکم قدیم و جد پدار فرما را می نموده وقت موعود اجل بمقتضای خواهی غرای یا بخرج الحی من المیت  
و بخرج المیت من الحیته کامرانی جهان فانی را سر اسرایی اعتبار شکر ده طرفه العین جان بقا بقض اوداع سپرده در  
محمد علاء الدین پوره کناد در پای بهت میان کورستان که در حین حیات خویش مرتب کرده بود و در دست تاریخ دفاتر  
ادریاس

علاء الدین چو عزیمت آخرت کرده ز جام مغفرت نوشید و بهر  
بی سال و ناتش لایقی گفت سه خدیو عالم از عمرش معنی



در سینه بنفصد و شفقت از رحمت رسول رب العالمین منوات اللہ علیہ و علی آلہ المقبولین بعد فوت سلطان علاء الدین  
عفا اللہ عنہ فوت العین او سلطان شہاب الدین ازاد اللہ سرمانہ با عروس جہانبانہ ہم آغوشش عنودہ تاج و تاج و ای بر تارک  
صہا چون پیر اسد سر بر سلطنت را بجوین بخت و کوس خویش زریب در بخت بختیدہ آدل دیبا کار برد از ان بارگاہ را فرمان داد  
کہ در تمام ممالک خود و در منزلت دین حسین رحمہ علیہ صلوات اللہ علیہ پیش از پیش بفرایند مساجد متقددہ و  
معابد متشککہ در معمورہ بلدہ و پیرایون اطراف صحارہ و جبال جابجا بنا سازند و خدمہ مساجد و معابد هر محلہ در گرانہ از زر  
پر بزرگاران زعامہ عبد القیس نما بزد و ظالیف لایب کاف معشیت خود بہ فراخور احوال هر یک خود دیدند و مقرر دارند  
د از فراز این سرکار دالاسر و ف معبودہ بلا مراحمہ تعلق و تغافل جمیع خدمہ پارسا را در جہ و ظالیف مقرر می نمایند گردانند  
تا رونق عبادت گاہ هر محلہ مکان بآیین شایستہ روز بروز افزون شود در داج حکام مشرفیت غدا اعلام مراحمہ  
مسلمانی در هر گوشہ و کرانہ بوجہ اتم و اکمل استقامت پذیرد و عبادہ بر ایاد کافہ خاص و عام را تا کپید بکار برد کہ شیخ شایب نوکودنا  
شغل حفظ کلام ربانی از سرتا آفر بر اشغال دنیوی مقدم دارند اطفال نو دلالات و طوبی را علی الصوم قد عن کنند  
کہ در صغیر سن پیش طفل غیر از شغل حفظ کلام اللہ بکار دیگر نپذیرد از در ایام بلوغ و بنظام تکمیل چالاک طبعمان کثیر الادراک  
تحصیل علوم تفاسیر و رموز احادیث و تشکیص غوامض فقہ و تحقیق مسائل شرعیہ لازم در ادب شناسند و حسب الزمان واجب  
الادعان از خلق کثیر از اطفال صغیر بدین کلام مجید و حفظ آیات پناش تقید در زبیدہ و جمعی دیگر از عقیلا کی در شن ضمیر



بتحقیق علوم دینی و تحقیق در موزل و نقد مشغول گردیده در هر کویچه و بازار معموره بلبه و ناصیات صحاری و خیال رواج تحصیل علوم  
و حفظ آیات قرآن در دلتی اعلام شریف غیر الا نام علیه القلوة والسلام زیاده از حد مبالغه افزوده مساجد و خانقاه بسیار  
و معابد و مدارس بسیار در بر افکند سواد شریف و لغات لوادی صورت تاسیس و تعمیر بوجه احسن پذیرفته و فرزند مساکین  
محتاج و فرقه مستحقان عظیم الا استعداد برای اقامت اذان و اقامت اوقات خمس و خطابت نماز جمعه و عیدین و سرایان و اوقات  
مساجد و معابد و مدارس خانقاه در مساکین و اماکن متبرکه تعلق یافته عالمی از گمشدگی و غایت تنگی اوقات دار پرده  
قصبه شهاب الدین پور پایش تر سواد کثیر مقدار بخت میل در کن در پای بلبلت در در و کجای رسیده و خارج «لشونه و دارا  
لا عارت خویش آباد فرموده تا الیوم قصبه مذکوره معموره است و خلق اطاعت جناب قطب العارفین سید تاج الدین عجم زاده  
عارف معارف ربانی بانی مسلمانی علی شاه حضرت میر کبر میر سید علی بهمدانی قدس الله سرهما الشیخی که از ولایت بدشان  
بارشور دیگر همراه عساکر او در قلمرو کشمیر شریف اتریشی داشته بود بقلوبی خویش آویخته حاصل بید پر کنه راجحه  
کفاف وجه معشیت خود و بیادست قارب مستور در مان بوسنت که قادمه الحیات محال و ربوده در قبضی دلشوف خود و قوه  
بحال و برقرار باشد و سید حسن قلف القدر تاج الدین و کتب و اسباب ظهور رنجها و کتبها مردانه و مبارزتهای دلیرانه  
که هنگام محاربات و مقاتلات معارک محمداک هندوستان و ناصیات پنجاب و اقطار ایران زمین بی اندازه از و سرزد  
بخطاب سید حسن بهادور و رسم زبان سرفراز گشته ملک چندار داشته را دل پر فاش و دران قدیم لغایات و مراحم  
مناصبت مدار الهی مملکت و در انتساب سلاطین عساکر نورث مانتر سر غرث و قرینت با فداک اعشار و افتخار و سازند



و رسیدن دولت چنانچه راجع مذکور در حق الحکم سلطان گسترگشا افواج خداداد و جود و احسان گریه خداوند اهرام خود  
گرفته برای تسخیر بقعات ملک شریف کلان که از اقره شریف نیز میگویند و قلعه جات قلعه دکان شریف و سرحدات سرزمین ترکستان مراکز  
محکمیت جانب امان سلطنت به بله تا فتوح و در حدود شریفه خود را هر چه دلاوری بیگر اعلام فتح و نصرت یعنی اقطاع و اصلاح  
جایگاه برادران شریف و پیش یکدیگر جارب دارالامارات اعلیٰ نصرت اقدام مراجعت بپیمودند ان شاء الله سلطان خلافت بنیاد جاری  
قدل جبال و ناظران بقعات دست و بیابان را بطایفه اسفاد زمینداری اصلاح تعلیف خود را علی العموم سرور ساخته و کلام  
طرف دار را محمول گردانید که طرق و شوارع راه گذر عبوره خویش با احتیاط تمام و اهتمام بالا کلام هر یک سردار محفوظ و مضبوط  
نقشه دارد و ملک اجل چادر بی را از جهت ترددات نمایان مخابرات بقا رک بلاد نعمان و کابل بدفشان بدستور استوار مسطور و لغت  
زمینداری قصد جادوره و کسوت تمهید مکان مزبور از راه غنایات پوشانیده و کثرت گرد و انواع و ابراق مشعل و قصد  
بعبره الامور داشته تا الیوم در دست طرف دار هر سمت عبیده زمینداری سرحد خویش بر طبق قرار داد و منشورات سلطان  
خجسته حرکات متفرقه معین است و اعیان دارکان معموره بلده و پیشگاه دارالامارات را بر مسند مناصب عمده و مراتب زبده  
علی قدر آیتیم مقدر و محفوظاتنا بنیده ضعیفاد اقویای سایر الناس شهری و محرابی را از لال چشمه سار محو اطف بیکر  
سپه سپه پیشانیده خرقه کر آن با تا حیران دشت دراز و گشته گیران با پر هیز گاران دریا غنث گشتان از تفصیلات فردان  
تبدلات بی پایان سلطان سعادت عنوان بخاطر مصلحت در مبدعش امان اوقات گذرانیدند و مقبلان عبادت شعار



[illegible]



ابادانی منزهات قرار دانی بطور انجا میبده چون زعام تسلط ممالک تثبیت کلان و بلدان سرزمین کاشغر در ایام سلطان زاد  
 در حکام ملک گیری خاطر خواه شیرش نکشته بود بر مان فرمانروایی هوای تسلط هر دو مملکت در سر او پیچیده با لشکر کران  
 و مبارزان جانشان از دارالامارت خویش کو پیچیده در سرزمین ملک تثبیت منزل اقامت و استراحت کرده باد  
 قلعه کاشغر که در آن حکم رانی اقطاع هر دو دیار میکرد با اجتماع شرول رایات او در سرحد معموره تثبیت از مکان خود پیچیده  
 با گردن کشان خونخوار و خنجر گذار و دستخواهان شجاعت شعار و سیاه صفوف آزاد مبارزان اعلام و سرسلطان تحشیم تمام بمقابله اش  
 شتافته بود قتال و جدال بسیار سلطان عالم مدار غالب شده باد شاه کاشغر را منهدم گردانیده عنان حکومت ولایت کاشغر  
 و تثبیت کلان که آنرا قریه تثبیت نیز میگویند در قبضه اقتدار خویش کشیده رایات عالیات جانب کشمیر برافراخت فلقی  
 کثیر بسی مشکو را در شرف سعادت اسلام دریافته بخانه های پیچیده در زمان خود خراب ساخته اگویر باله کفره در عالم  
 رنگین انداخته چون و چرا فرمانروایی و کشور کشایی و جهل تر زمین آسین اسلام که از دین و بیعت اگر منتقل نگارش باید  
 طایفه عقل از آشیانه سر عقلی محایا خواهد پرید بحملی بر سیل اختصار قابل بی مقدار رقم زده تا وقت موعود اجل نخی اعمال حسنه  
 زاکار فرما بود که مزیدی بران متفق و تثبیت چون پیک اجل به سرش رسید تثبیت سرانجامه کل نفس ذایقه الموت بیکدم  
 پیچیده در نفس شنبه پیراهن بازار زرد کران مردنوست تاریخ وفات او که بخاطر قابل گذشت برین صحیفه منووم گشت رباعی ۹

شهاب الدین زدنیا رفت بهر بست که دارای جهان بود و جهانگر  
 پی سال وصالش از افلاک ... ه نزار دانی دادار کشمیر

بعد از وفات



بعد از وفات سلطان شهاب الدین نورالدین مرقدہ برادر خود را شاه قطب الدین بردارد و در سینه بنفشه  
پشتاداد از هجرت خیر العباد علیہ صلوات اللہ الی یوم المیعاد اکلیل حکم رانی بر فرق مبارک آراسته عروس مملکت در آن  
خویش گزیده بدستور برادر اجماعی امور ولایت اسلام و احکام شریعت خیر الانام علیہ القلوة والسلام و نظم و نسق  
ممالک و احسان برای خاص و عام اوقات شریف مہر و فدا شدہ بدستور جمعی فرقه سادات و ارباب عرفان و اصحاب دانش  
و اہل سخن کہ بعضی در عہد سلطنت برادر او دیار رخت اقامت کشیدہ بودند و جمعی در حسین تسلط او تشریف آوردند  
بوجہ حسن پرداختہ وظایف زمرہ قدیم حسب الفرفان برادر او گذاشتہ و ضروریات لابد طالب تجدید فراخور حال  
ہر یک مقرر نمودہ تا زمان حکومت او چیز مملکہ از و امر و مناسبتی شرع شریف و ولایت خیف از روی کتب متداولہ  
و اظہار احوال و دلائل دانشمندان آشکارا کردید و کہ وہ از رعایا و سکران مسلمان بابا شاہ ذی تمکین بران ازل  
و جان اطاعت میکردند و آنچه لکوشش کسی نہ رسید عمل آن بدستور تعارف بنا بر عدم توقف از هر کس بکار میرفت  
بدینجہ اکثر بدعتہای باطلہ و اعمال کفرہ موجود مانده ارادت اللہ بر رفیعہ البقیہ امور منہیات و رسوم ضلالت جلوہ گر شدہ  
کہ بر طبق فرمان جناب سرور عالمیان علیہ صلوات اللہ الرحمن قطب حقاً غوث محمدانی محبوب پندار عارف معارف  
ربانی بانی مسلمانی امیر کبیر سید علی محمدانی قدس اللہ سرہ السجا با ~~بہ~~ بنفشہ سادات عالیہ درجات و اولیای  
و اصغیای صاحب فضایل و کمالات از مریدان خویش در سینه بنفشہ و پشتادوستہ از ہجرت سلطان کائنات



علیه افضل الصلوات واکمل التحیات عنان التفات جانب آن سرزمین تافته رنگ چهل و غبار رویه مبتلا از ورات  
قلوب سکنان آن ناحیات بصقل احکام و اسلام و افادات دینی بالکل زوده شاه قطب الدین بانهذبت و لدی ناکری  
پیش احمد باکری هر سه زنار دار و ملک احمد ایست و ملک دوست بدله ملک آخیل چادوری و غیره سران ارادت  
نشان لبرف قد میهنش ادست تافته دست انابت بدامن آن بدایت منزلت استوار زدند بهمن نزل اجل  
جناب سیادت مآب رسمیات کفره باطل خیال نیست و نابود گشته مهذبیت بلوق میر محمد می دلدی ناکری بخطاب  
ملک لدی عملدار بعد ادراک شرف اعلام اختصاص یافته خدمت عملداری درگاه خویش بجا نوده ملک لدی  
و فرزندش ملک احمد باکری مفتوح فرموده باد شاه دین پناه حاصل دو پر کت بطریق التماجیه صرف مطیع و خادمان  
جناب سیادت عنوان نیاز گذرانیده ملک ددنت چادوری برای ادا اوقات خدمت او در محد علاء الدین بود  
شهر می نیاساخته جناب ولایت مرتبت و سیادت منقبت بنفس نفیس خویش بدستیار می مریدان همراهی و خلقه  
مکوشان آن دیار نزدیک همان محد برب دریا بهت که الحال خانقاه معتق در آن مکان بنی و موجود است چه کتب  
سواد جلوس خاص صنف دلا و میرزا راسته گردانیده تاسیت مساجد و مقاد متعدد در بطن شهر و بیرون  
اطراف صحاری و جبال با اتمام رسانیده ملاء فرق مبارک خویش از راه عنایات بشاه قطب الدین و رحمت  
فرموده گویند که از زمان بادشاه مذکور تا عهد فتح شاه با جیب شاه که از اولاد او بودند و چندین پشت از میان کلاه  
مسکوره و یک تخت نشین بر کاه پیش خود نگه میداشتند بنکامیکه فرما را و ای جان تقاضی ارواح می سپرد



و قایم مقامش بجای او دیگری فی ثبوت تمنا روز اول جلوس عوین تاج بر سر پی نهاد چون نوبت یکی از  
نام برده های بر روی کار آمد روز اول متابعیت قدم کرده یوم دوازدهم دنیا ی فاد وقت اخفصار کس و کوی خود  
را وصیت نمود که کلاه سیادت پناه پاکفن من پیکیده در فریم خوابید انداخت تا پیرکت آن ایند مثال جل شان  
کنایان من بیا مژده تابعا نشی و حیت بعمل آوردند و مشایخ زمانه چون دچرا کرداد روز پوره شنبده اخفصوس خوردند  
گفتند که استحقاق سلطنت از او در سلسله دودمان این جهانیاں اصلاً صورت پذیر نیست که حله تسلط محاکم از فرق این  
فرمان دای پیریده سخن بزرگان بوقوع پیوست که در همان نزدیکی محکمت خلیل پذیرفته عوینای عام المولف الملوک پیدا کردیده  
نظام تحکیم از دست اولاد او بیرون رفت بعد صیدگاه جناب سیادت پناه عازم اصلح دیگر شده داده نوش ساغر عرفان  
شیخ سلیمان کشیم الاصل خدای سبیل بابا اسماعیل و حقان و معارف نشان میر محمد خوشنویس ان قره العین شیخ سلیمان  
مرکب و ششای جناب سیادت مرتبت که عالیهان بهرست سطره برنام او علم میرافزود و در محبوب ربکا پیر حاجی محمد خانی  
در عارف امجد صورت شیخ محمد معروف عسلی قدس است اسرار نعم از خلفای خوشش برای ترتیب پادشاه آسمانگاه و لغات نور  
شرعی و اصلاح مقدمات آدین مبین و روان دیار برکات شد محبی دیگر از سر پادشاه صفت الخواهدش خویش و اخبارت آن عفا کیش  
نیر دران خط سلوک گزیدند و حاجاد در عمارتی و جمال مساکن آراسته اندازان پس پادشاه آدین پناه و خلق بگویشان  
خاص و عام را و دای کفیه بفریم سیادت را بایات عالیات بیرون کشیده سطح زمین اطراف و کفاف پیموده در ایشان طعی منازل



و مراحل بقوله مصافات سرگذشت افراي محو اي عرش ايا اليك المكنة ارجعي الي ربك راغبته مرصفت  
بگوشت معارف نبوتش خورده گوهر جان بجزين دار جانان سپرده در محوره كولا ب نواح مشرق غلغل از مصافات اقليم حاد و النهر  
مدفونست ب مقام انقطاع نفس بسم الله الرحمن الرحيم بر زبان رانده چشم حق بين از جهان فاپوشيده نگاور متفقد جانب عالم  
بقادر سیده مخلصا بعد انتقال مكان او عدد كلام آخر بنفش بجا در مقام اقلدم شمرده ديد نكده تاريخ و حال آن سوره  
ا حال برابر افتاده آخر عقلت بنادر باد و تاريخ ديگر در نظم بسته بواسطه يادكار عالميان برين صفيه رقم زده نظم سه

جسته دلم سال وفات علي سه آنكه بده شاه زمان دولي  
داده رقم دل ز كلام قد يم سه بسم الله الله جلن الله حيم  
تاريخ ثاني نقطه چون برون شد از جهان آن مقتداي دين علي سه شد دل عالم ز داغ جان كزي او مملول  
ر شگست و گفت با كف آشكار سه سال تاريخ وصالش ر بيت آل رسول

تاريخ ثالث سه فرد -

چون علي ثاني از دنياي فاني شد برون سه بهر عالم بكفت سال وصالش با لقي  
بعد از عادت جناب سپادت مرثيه شاه قطب الدين نور الله و رفته سه بين خدا پرستي پيش گرفته در مقام اسود  
مرثيه و ستم سنيه سلطان انبيا عليه الشرف التحيا از دل و جان بوجه انم و اكمل كوشيده رعيا و سرائر ابدار و عدل و ان  
و اعطاف و انعام و اكرام را غني و شاكرد داشته مساجد و معابد در هر مكان زياده از تعداد مكان بنا كنهانده در زمان معبود ديكر  
تاريخ اول و ثاني



تا از اجل غرق اعلیٰ بریده مسمون کل شیء بر جمع الی اهل درگوش او فرو خوانده فرشت استقامت بکشتن سبزه  
آفرت فرستاده در محمد قطب الدین پوره که بنا کرده او است بجوار مسجد جامع را قید مدفون است تاریخ وفات او پسند درگاه  
که قابل بمقدار راست داد در صفی بنکارش در آمد لفظ

چون ز جهان رفت نه قطب دین به کشت روان جانب خلد برین  
سال همایون وصالش شتاب به گفت خرد شاه ولایت قآب

بعد از وفات شاه قطب الدین روح الله در حفر زند دلیند او سلطان سکندر بیت شکی نور الله فرقه در سینه  
بنفقد نمود شش از محبت جناب رسالت قآب علیه صلوات الله الوهاب الوای جیانبها در صفت کاه قلم و دیوان  
کار الی هر قمت و چار اطراف بر افراخته ملک احمد امیر که دلاور یکتا و دستور دان بی همتا بود دبیر مسند وزارت نشانی  
مطابق معمول پدر والا کرده عم ستوده سر چرخ دین و آئین بالفاس تعدیق و یقین در محدوده آن سر زمین بر افراخته  
سیت سیه سالار لشکر اد صیب الفرقان و اوجب الاذغانس بموافقت و موافقت سران دیگر و مجاهدان شجاع  
سیکر اساس پتخانه و مواضع کوفستان در هر مکان بنادقنا سیرده رشده ای زنادر و هی که در آن زمان کلمه شهادت  
خوانده از کلمه ای خود را بریدند یکجا جمع گنا شیده چند خردار برایج وزن کشیر که هر خرداری برابر سه من خالی است  
بالا در صاب سیکرند حضور سلطان سکندر و غازیان دین سید المشعل علیه الی یوم الممیز در پله ترازد کشیده بحکم  
تفا جریان باد شاه کیوان مکان در آتش سوخته پوستک غایبی کتب و نامقبره معتقدات کوفه فخره که ارقام حقانی ادیان



مبطله عوض کما غدا بر اوراق تو زلفا شده مجلدات بشمار هر جلد می بقدر ششصد کفاز از اردو روزگار یکفر جبهه الطبار  
شعاع در هر گوشه و شیب انداخته بودند سبب مذکور از هر کرانه واقعات را با انبار جمع آورده با مرسلطان عالم بدر  
تمام مجلدات بی اعتبار را با خاک و خاشاک و سنگ ریزه در هم آمیخته میان آب تالاب های عریض و طولانی برای عبور  
و مرور دارد و صا در راه گذران مجلدات خاشاک آلوده در مکان سدهای مستحکم و استوار است تا الیوم هر دو  
موجود و برقرار است یکی از آن در برگه لارنر در یک موضع ناله سوار مستقل سد قدیم که چند میل راه بطرفی دور میرود از سهگی  
وسط آن سمت دیگر مقدار نیم میل راه سد جدید مضبوط آراسته برالسنه خاص و عام بعلم سد قدیم مشهور است و تالی  
میان آبادی شهر در یک جانب محله جمال بستر مطول و بسیار رسد امدات بنیاد نهاده بسبب ممکن و الا توطن طایفه  
در دیسان کاک مخاطب بران سد فولاد بند با سیم کاکه ستر یعنی سد کاکان بر زبان برابا اشتهار یافته بطور اورد مسطور چیست  
سلطان سکندر مغور مزبور نحوی در دلپای کفار مقهور قرار گرفت که شیخ و شهاب اثاث و دگر هندی و مرد و دبا و جوری ایگالی  
الکار دین خود را می نمودند و در ارتعاب اعمال شنیاع مثل تشنه بر حبه کشیدن و زنا و در کرد آد پختن و غیر ذلک طاقت  
و قدرت نداشتند که اشعار را بتقدیم میرسانند و گویند که در آنوقت مرگان بدخت زیاده از یازده نفر نکست طینت  
در وسعت آباد آرامگاه بلده کشمیر موجود نمائند از کثرت و هشت و شصت بهم جان پس مانند کان ملحدان در ستر احوال  
صبا اکلن میگویند و بادشاهان دین پرور بکمال سعادت دانی و تفصیلات خالق اکبر در رعایت رعیت و خلافت

39  
2



و عیادت سران برگزیده و خایق سیمی بلیغ بکار برده کافه سادات و خایق نشان و دانشمندان و سخنوران سابق و حال  
و الباقیت استوده تعظیم و تکریم شان از حد ستجا و زافزوده جماعه قدیم را نیز طبق قرائین والد حلاله آئین و علم روشن  
جبین و جوه معشیت بحال و برقرار داشته بنمود حدید را زپاده از دست و مقدر در جدا جدا هر یک شخواه داده در عهد  
او قطب الادب لغوث الاصفیای سادات و شریعت دلایت منقبت برگزیده بارگاه حضرت محمد خلف العهد قطب مقام  
امیر کبر سید علی محمدانی قدس الله سرهما السیاح حسب الوصیت پدر بزرگوار شریف در آن ولایت از زانی فرموده بجز دورود  
تدوم میمنت لزوم از سلطان کندر باور بر خود ملک احمد ایوب سپه سالار شکر سپه بت و میر محمد اسکندر سپه بت و ملک لدی ماگرای  
عمله اردل پسرش ملک احمد ماگرای و سران دیگر بشرف عنقه بوس از پیش دیده هواداران و الدنا دارش فوج فوج بهره اندوز  
سعادت قدیم بوس او گردیده بهمین سحاب مقدم همایونش گشت زار آمال کسریان و لبانستان گلشن دین و ایمان سر سبز و تاب  
گشته خباب سعادت مآب با سماع دلا در پهای سپه بت سپه سالار در تجربت بهمانی ضقه مخاطب ملک شیخ الدین ادرا  
نواخته بادشاه عالم نزدیک محل علاء الدین پوره بر لب دریا بهت بمکان خفته که میر سید علی در بنقام شریف شریف خویش آراسته  
بود برای انوار اوقات خسته و نماز جمعه و عیدین و اقامت خد و فوایا همرایان اد خانقاه مولی بنا کرده تا این زمان معتقدان  
اخلاص کیش صبح و شام علی الدوام نریارت آن بی پردا زند و حاصل برگزیدن جبهه عرف معاش خاص سیادت و شریعت و محمول  
بواجب بسیار برای مودنه لابد خد و نیاز گذرانیده تا الیوم بنحله آن حاصل موضع تزل عن مصافات برگزیده او لر در توف  
اولاد خادمان خانقاه مذکوره برقرار است و شرح تفصیل کمالات صوری و معنوی آن چشم و جبر اخ و دمان نبوی علیه صلوٰه الله القوی



کرامات است که بیان سازد پس بیست و دو سالگی شرح شمه در علم منطق و در سال دیگر در روز حقایق و تصوف تصنیف کرده  
 زبدة المصنفین شیخ نورالدین ریشی کشمیری قدس الله تعالی سرافند اولیای آن دیار خلعت ارشاد از آن سرخیل اوتاد  
 بر قضاوت رعنائی خویش سپرد است چون چهرای ریاضیات و کرامات آن عالی درجات شیخ مذکور در شن ترا از افتاب  
 بد بکنوال جناب سیادت قاب چند گاه اراد نمودن بارگاه الهی را تلقین امور طریقت و معارف حقیقت و طالبان  
 دین محمدی را تعلیم علوم شرعی و مقاصد فضیلت نموده که ناگاه معاندان روزگار میان سید السادات کاشف اسرار محمدانی  
 سید محمد مصداق شادمانه و آن صدر نشین مستعار ربانی قدس الله سرهما السجانی سنگ تفرقه انداخته خواطر دریا مفاطر  
 هر دو اکابر ملول و ملر گردانیدند از آنجه جناب سیادت منقبت الکر علیما و عرفا از عراهیان خویش در آن دیار گذر  
 باشند محمد مصداق مذکور طریق صلیح و آشتی پیش آورده جانیین از گفت و شنود ملاکات انگیز هم دیگر عذر خواستند تهنیه  
 سفر مهیا کرده پس از آن با جازت سلطان سکندر قدم در ساحت اطراف نهاده بعد طواف حرمین شریفین زاد همما الله تکریم  
 و تعظیما و زیارت مقابر و مراقد مشایخ و عظمای اعاجد در معمره کولاب فرس اقامت گسترده و تحت "معمره کولاب فرس"  
 معبود اجل تفسیر کلام الموت حیر البوصل الحیب الی الحبیب بر بیاض سینہ کی کینه نکاشته جانب عالم بقا فرامیده قبر الدکاکا  
 در دولت تاریخ دفا و نظم سه

فیسمه پیروان ز د محمد از جهان به خواجگانش شیدر زمان معین  
 بهر سال پاک وصلش از سما به گفت و گفت نور چشم مصطفی



بعد از چیدن آواز شهر کشیر سلطان سکندر را مار الله برانند بجز افتت سیدت المقلب بملک سیف الدین که شهر پیشه سیجا  
و یک تار میدان دعا بود در قلع و قمع بنیان گفته از سر نو کمر همت لبه در لعل شهر و بیرون اطراف همه تنخانه ها منهدم  
ساخته بروج دین داسلام از حد تجاوز برداشت در چهمان ایام امیر بشمور گرامان بعد فتح ملک هندوستان خواست که  
اعلیهم کشیریم در قیغه اقتدار خود بیارد لشکر پانش در اضلاع سرکار دارد از دست انواع شران کسر و طرف دار گار  
مذکور سپاست و کوشمال قرار واقعی یافته هنر بخت خوردند چون مدعایش میسر نیامد بدایا و تحف امتو لغنه خواج  
زوا و اخیال و انزال لغزان آشتی و طرح دوستی برای سلطان سکندر فرستاده از سر تکلفاغل زده داشت حدود  
تعلقه خویش پیموده سلطان بعد اخذ تحایف و استماع تفاغل امیر از طرف خود هر چه کبابی طالب بادشاهان برایش  
ارسال داشته لغزاع خاطر محله سکندر پوره در نهایت معموره شهر طرف مشرق آباد گنا بنده بنای رفیع مسجد جامع را بدستور  
تعمیر احاطه معطر و مطابق فرمایش قطب ربانی امیر سید محمد سید محمد سید الله سید الله الشیخ در محله نو بنه طرح ریخته میان  
محدوده اربعه آن مسجد و هیئت استون مطول و پهن و از انجند می و دور کن در چهار طاق چهار حمد که سه طرف ابواب و یک  
محرابش راست گنا بنده هر یک استون بار ارتفاع چهل درع و ضخامت شش درع نصب فرموده هنوز کار مسجد مسطور به اتمام نرسیده  
که شهبودار الموت بانی لغنه بر شهرستان حیاط او تاخته طایر و وحش از قید قالب بیرون پریده در سهیل بال بر لب دریای است  
قد فو لنست سکنان کشیر کورستان او را بد و فرار یعنی مزار حلال می نامند در مدت حکومت او مورخان اقوال مختلفه



نوشتند هیچ آنست که درین صحیفه قلمی شده تاریخ فات آن عالی درجات مولف نسخہ بنظم در آورده برین صحیفه نگاشتن نظم

شاه شاهان زمان سلطان سکندر بت شکن سه آند روشن سناستخ دین محفل دین صغی

خیمه برون چون کشیده از جهان بی وفا سه گفت سال وصل از خاقان دنیا با نفی

بعد از وفات سلطان سکندر بت شکن رحمه الله علیه خلف بزرگ او سلطان نور الدین شده

بر سر پشته یاری اقامت گزیده رونق بازار اسلام در پست تا سپیس شریف فز الانام علیه الصلوٰه السلام پیش

در پیش نظیر آورده رعایا را در سایه نوای عدل و داد در میان سلطنت را در حفظ و حمایت سپاه بجای گفت خویش محفوظ

داشتند جمیع سادات و اهل الله و فقها و موزون طبقات قدیم و جدید را بر سر عزت در محفل شادمانی با تمام محفوظان سپاه

فرقه قدما را حسب الفرائض و اهل بزرگواری و جند نامدار سلطان شهاب الدین انار الله بربهم و طایف معین بلا فراغت گفت

دشنود و آنرا شد جمعی که در عهد او شریف شریف آوردند فراخور حال هر یک و جوهر معینت بهر کدام اکرام فرموده تا زمان

حکومت او عبود مردم راه گذران در پای بهت غیر از کشتی و سفینه که در هر بلده متعارفت جنبه که از آن سرور با نامین

شرایط آنها بالایی هم یافته مردم از دریا میگذرند و در اطراف ملک بهشت بنور موجود است ممکن نبوده لغو است

موجوده پل علی که لجه و نور خلافت بر دریای مذکور است در مصلائی عیدگاه مسجدی وسیع جبهه ادای نماز عیدین باران

تمام در شب در صحن گردانیده میان تالاب و ک که محدوده چهار سمت آن مقدار بهشت و بهشت میل است بجای عین آب



جنزیره لنگ بواسطه سپردن و تماشای خلق الله بپا نموده تا الیوم موجود است حسب الحقیقت ایندی قبل قدومه بنو ز قهرمانان  
منزبور با تم نرسیده که توفیقش بیدر وقت عنایات شجاع رفیق شده ز عام سلطنت بدست سلطان زین العابدین برادر  
کبر خویش سپرده عازم ادای مناسک حج و عمره گردیده بعد طواف حرمین شریفین زاد عیال الله تحریماً و تشریفاً  
در بلده طیبه مدینه منوره ز فرقه کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام بگوشش خویش شنوده فرشت  
عزیمت بچندان آفرین تافیه در سماء دیار فالیف البرکات و دنو نیست سایر مخیران حسب حال او چندان نوشند و مولانا  
نادر کی ملک الشعراء زمان برادرش در بعضی تضایف خود بدین دستور رقم زد که سلطان علی بعد ترک سلطنت  
در خانه راجه سرکار جمو خسر خویش تشریف برده راجه مسطوره از عمل ترک فرما ز ادای ملامتش کرده بنا بر ترغیب و تحریک  
خسر خویش شد او بعلیق گمک همراه گرفته بقصد تنخیر مملکت کشید از سرکار جمو باز گشت چون در سرکار بعلی رسید سلطان  
زین العابدین برادر او نیز پایت محالیا بد التسمت کشیده پنجا بین برد و گروه در نواح سرکار بعلی محاربه شدید  
و مقابله عظیم روداده ملک چادری که در امور کشور و جبرایت ادرا بختای تمهین می نمودند از لشکریان سلطان زین العابدین  
در آن جنگ بکار آمده پس او ملک اذکار بمنتصب اجداد قایم مقام بدو مانده سلطان علی از سبب مغول بی و الزام  
فوج همراهی بقصد برادر در افتاده در محبس از دنیا گذشت الفلم عند الله متصف ایس رساله اتفاق اکثر مورخان  
بصحت مقرون دیده مطابق بر این و دلایل شان تاریخ دعوات او موزون ساخته برین صفحه رقم زد



چون زد پیا شد بیرون سلطان علی به آنکه بوده ناصر دین بنی  
سال پاک رحلت او از سما به گفت آلف حاکم کسی گشت

بعد از ترک سلطنت سلطان علی بنو الله صفی برادر خود او سلطان دین نورالدین و فرقه در  
بهشت صد و لبت و شش از بهجت خود سپید سپهر نبوت علی افضل النعمیه برادر نک جیبا نداری نشسته اکمل  
فرمانروای بر فرق مبارک آراسته در بسکه در رفاه رعایا و بر ایاسکین و پنهو علی الدوام گوشتیده انواع  
فصل و احسان نسبت بارگاهان محمدت و گران آلف بر سمت بظهور آرد در بزرگان خاص و عام بدو شاه لقب او  
مقرر شده یعنی بادشاه بزرگ و حلال آراه پاک طینی طریق رعیت پروری و اشغال عدل گسری  
پیش گرفته در احراکی احکام شرایع و تغایز او دین تبیین اصلا تغافل و تقاسیل نور زیده کلن اسلام را بآب  
پاشی مستماعی جمیده خویش رشک فرمای کلستان فردوس گردا بنده بجز دجلوس چمنیت مانوس بر تخت جیبا بنای  
واله آرد و طایف طایفه شادان و بدلا و علما و خیال بندهان متفقد دین کار پر دازان درگاه را فرمان داد که مطلقا  
و زاحمت ایشان نکنند و حسب الخواص برادر و پدرم و غیره سلاطین شتمت آکین و جوه معیت هر کدام بحال  
و برقرار میداشته بر آئین قدر و منزلت شان زیاده از حد امکان بیفزایند و بواسطه استکرام آبادانک و تبیین



تلمذ و حرفه گران و هنرمندان هر فرقه از اخلاص و لایق و فادرات و ممالک خراسان و اقالم عرب و روم  
و شام طلبه داشته و بر احوال جمیع ارباب فنون و مہمات مہارت و هنر و عیانت نمایان و عنایات بی پایان  
بکار برده و ضایعی که در تمام عالم و سطح روی زمین موجود است در آن معموره و نشین مہتیا کرده بنای تمام مسجد  
جامع در محل نوین و جزیره لنک در تالاب دل که از پدر و برادرش انعام نیافتہ بود با تمام رسانیدہ بمنازلت برادر  
پل پنه کدل بر دریای بہت بالا تریل علی کدل بر آب عبور و فرور راہ گذر ساختہ سوار در پنے کمر و زینہ کولت و زینہ پور  
و غیرہ جایجا در اطراف و پیرانجات آباد فرمودہ و مکان تالاب معمور است و در میان تالاب اولی کہ مقدار دہ میل از شہر  
دور است و محدوده چہار صوب آن بقدر سی میل راہ تخمیناً فی شمارند جزیرہ لنک بدستور جزیرہ لنک تالاب دل  
و سیو ترازان بجای عمیق آب بنا نمودہ و عمارت دیکش با مسجد عا بر احاطہ آن سہی طرح انداختہ و ہنما پیلہ تعمیر عمارت  
و مسجد مذکور با پین شالیقہ و رتب گشت یکی از شعرا فی دفترش تاریخ التمام آن گفتہ فرد سہ  
تاریخین عبادان در آن جشن کند پیوستہ چو تاریخ خودش خرم باد و  
مسودہ اوراق را تاریخ آن بنا کہ تا امروز موجود است چنین در خاطر گذشت نظم سہ  
بر روی زمین خلد قصا لغز طراوت سہ دل چشت جزیرہ چو باغ ارم آمد  
تاریخ تھا پون بنایش طلبیدم سہ لایف ز سما گفت بہشت ہم آمد



در پیوستگی شهر قدیم محله در غایت توسیع بمضافات چندین محله مسی بنوشته آباد کنانیده نیز کج کول از چند  
 منزل بیرون شهر کنده آورده میان محله مزبور جاری گردانیده تا این زمان برقرار است و پای تحت خویش  
 در همان محله قرار داده نیز شاه کول در برگرد و چپن پاره و انبار دیگر در اطراف و جوانب صحاری بی آب جایجا  
 مهیا ساخته تا الیوم کشت زار آمال سُفهان هر دای بسبب اجرائی آب انبار مذکوره شاداب و سیراب است  
 و در میان تالاب دل از حد کناره شهر تا دامن کوه پرنه پهاک برای عبور راه گذر سدی مضبوط بسته در بعضی مکان  
 سدی مسطوره بواسطه اجزاء آب از یک سو بسمت دیگر تپهای متعده آراسته تا این دم وجود است در عهد او  
 سادات و معارف آگاهان و دانشوران و نکته سخنان ارباب فنون و میره علم موسیقی و اهل علمه انبوه از هر  
 کرانه گرد همی با اختیار خود و جمعی حسب الاستدعای او در آن سرزمین شتافتند و هر یکی بعنایات بیکدیگر  
 و عطایات لایا پیش مستفیض و بهره اندوز گردیده در تنایم اشعار قطعی برای خود تخلص پسندیده این غزل زاده  
 طبع عالی اوست غزل هـ

ای بگردش هیچ روی عالمی پیرانه ز لب شیرین تو شور لبت در هر خانه  
 منزل غمهای تو شد سپیده و پیران من شعله جرم باشد همیشه کنج در و پیرانه  
 ماه من گریه بنیوای رحم گش بر بیدلان شگفتا کنز تو ماند این حکایت در جهان فسانه  
 من بچندین آشنا میخورم خون جگر سه آشنا را حال این درای بر بیکانه

بزم پیران



قطب سکین گردن عجب کرد عجب آدمکن سه عیب بنو کر گناهی میکنند دیوانه

در عبارت علم موسیقی مورخان ادراکاتی میگیرند کمالات علوم فصایل و شرایع و آراستگی رموز حقایق و معارف دستوره کی احوال ظاهری و باطنی و از اندازه لغز پر و تحریر اقسام شکسته زبان بیرون است بسبب کثرت اعمال حسنه و جاه و جلال علم شائش آوردن تشینان صفت اقلیم تحایف و بدایای نادره و غیر مکرر قصد برای او میفرستادند در سبک ارتباط و ارتباطش توصل میجستند اول مرتبه امیر تیمور که حال چند زنجیر فیل با جواهر نفیسه و اقمشه مطبوعه در وجه مبارکباد آوردن تشینی برایش ارسال نموده در ضمن واصل اشیا و جواب نامه او نوشت که فضلا دانشمند و تصانیف معتبره به از جواهر و اقمشه و امیال مطلوب است بناء علی هذا کثرت ثانی شش نفر فاضل چند و بنفنده قطار شتر پر از مجلدات صحایف لغز و عمدت ارسال فرموده کتب احادیث و تفاسیر و فتاوی برای تحقیق مقدمات دینی از برای هر کشور که میطلبند بلاد و ترک و اعمال جانب پایه اعلی سرپر او ارسال میداشت خاصه ترغای مکه معظمه و علمای مدینه منوره زادها الله بجلاله و تقدیس رعایت استرضای خاطر او زیاده از مافوق بظهور می آورد و ارجاعی الکناف بنکاله و مانوه با سلاطین میداد و اطراف دیگر علی الدوام بار سال تحف و بدایای مطبوع نفیسه تقدیم میزدند در زمان سر اسرارستان و جماعه از مکر که آرایان محرا حقیقت که رشته تناسل و توالد هر یک با صلاب کشمیریان متوجه حقیقت مثل عمده التواصلین شیخ بهاء الدین المومنین بکنج بخش و مقدماتی



عازمان شیخ سلطان ساکن الاصل سرکار لکلی وزبده العاشقین بابا زین الدین المشهد مریشی و قدوة المؤمنین  
بابا الطیف الدین را به زاده قصه فردا دون و غیره اولیا یی کبار و اصغریا یی نادر قدس است اسرار معجزه روزگار  
پدید آمده بزم صفایق و معارف رازیب در زینت بخشیده اند محمد آن اسوة المومنین شیخ بهاء الدین در  
ترتیب سلطان زین العابدین پرداخته از انشا صهیای سماعی تو حید و عرفان ادراست در سهوش  
گردانیده قبرستانی که ایلیم بادشاه مذکور ز پور خود فروخت مرتب کرده بود بواسطه یمن و تبرک شیخ  
بهاء الدین را بعد لغافرو هزار آرزو در آن کورستان دفن گنا نیده بدیجته هزار شیخ بهاء الدین مشهور  
است الحاصل که سگان آید نادر و مسافران هر گوشه و کنار از انعام و احسان بادشاه عالم مدارق و اعجاب  
و اکرام بشمار می یافتند وقتی از اوقات طرف دار ملک ثبت سر از رده اطاعت بیرون کشیده و با قریب ازای  
ولایت کاشغر پیوسته سلطان زین العابدین بعد استماع سرگذشت باملك محمد باکری سپاه سالار که هم نمرد  
گودر و بهرام بود و سران تهمین نشان و فوج ببرت هزار سوار و یک ملک پیاده عازم آن صوبه شده  
در موضع شمشه ذی مضافات اضلاع ثبت با طرف داران سمت و بادشاه کاشغر در امور جدال و قتال  
پرداخته ملک ثبت را باز در خوره خوف اولیای دولت قاهره در آورده منصرف و مظهر جانب کشمیر پایت  
عالیات اخراخته ملک محمد باکری سپاه سالار و ملک او تار و ملک هلمت و ملک احمد انبیا یی ملک دو  
و بسبب مردانگی که در محاربه بکار بردند زیاده بر جا کرات قدیم هر چهارتن از جمیع النعام محالات دیگر افزوده



سایر سرانرا بعد و فرستیم از بیدل و ایشانرا هم دعوا لطف جدا نمودند و در همین میعاد میثاق مضمون کریمه  
کُل شئی یا لک للادویه بخاطر دریا و قاطر گذرانیده و دیعت حیات بقای نفس ارواح سپرده در محله سهیلجا بجوار  
قبر والد استوده خصال مد فو نه است درک زار و زبور اگر چه پدیدار است اما بنام آن مقام که بر زبان فاضل و عام  
بدو شاه لقب او قرار یافت اشتیاق دارد و شیخ و شامب آن گورستانرا بدو مزار میگویند یعنی مزار علان  
تاریخ وفات آن مظہر انوار حسنات مولف نامه بدین و تیره موزون نموده درین صحیفه مرقوم است  
قطعه جوین العابدین رحمت از جهان بست سه که او شرع بنی بر دلنق افزدود

قلم سال وصالش بر صحایف - سه رقم زد شهر یار دین محمود

بعد از وفات سلطان زین العابدین فتح الله علیه البواب التحیه حبر گوشت ادشاه حیدر عفا الله  
در سنه یشتقد و هفتاد و بیست از هجرت قمری <sup>عنه</sup> الا فم صلی الله علیه و سلم تاج جهان داری بر سر نهاده تخت  
فرمانروائی را بجلوس مینمیت و الواس خویش زینت داده بدستود پدرو اجداد نیکو نهاد انار الله برانیم  
رو به دین پروری و طریق رعیت نوآوری پیش گرفته رعایا را به تبدل احسان و سرانرا بفنایات لایبایت سرافراز  
فرموده زمره سادات و محققان و دانشمندان و شاعران و ارباب فنون و اهل هنر را پیراخت قرار و اقصی نموده مطابق  
عمول پدر و سلاطین دیگر نور الله فر قد هم با جمیع قدا سلوک خسرانہ التفاف آمیز بکار برده و طایف قوری  
پیر گدام بلا کم و کاست بحال دیر قرار داشته جمعی که تازه از اوطان خویش رخت اقامت بر چیده در آن سرزمین



عیان اختیار کشید از حال آنها اصلاً غافل نماند و فراخور حال هر یک وجه معیشت و تمت کرده از میدان چپه  
 بیکو خان سخاوت گوی سوادت در بر بوده بمنابعت پدر و عم پل نو کدل بر دریا پی بهت پایش تر علی کدل بر آبی عبور  
 و مرد مردم راه گذر بنا ساخته در اندک فرصتی قاصداً اجل نافر الموت مقدر بنظر انوارش گذرانید و اعی حق را  
 بسبک اجابت گفته لباس حیات لغو آشفته نجات سپرده در جوار قبور دال و جود مغفور مدو نیست تارخ و نای آن بمنزله کار  
 بدین وجه بسته شده و قیوم کشت قطعه

شاه حمید رسوی جنت چون شرافت در دریم رحمت غفار حق  
 زندک فی القور طائف آشفته در سال خوش خسرو و جواد گفت  
 بعد از فوت شاه حمید در غفر الله دینه پسر او شاه حسین در سنه هشتصد و هشتاد از محبت سلطان  
 انبیا علیه اشرف التما یا هر سر بر شهادت می ممکن پذیرفته ایام سلطنت خویش علی الدوام در عیش و طرب با تمام سامنده  
 یکه اردو دولت لغو حفاظ خوش الحال و قوال قاعده و مطربان شیرین مغراب از مردم بندهستان و اضلاع دیلر  
 مخصوص ملازم سرکار دولت درارش بودند هر چند که در رعایات سادات و مشایخ و طلبه علم و نازک خیالان و ارباب  
 فنون و اصحاب هنر و اهل فرقه که هر دو تن در دلاوری رستم زمان در دانش ارسطوی دوران بودند بدستور پدر و آجد و الا  
 نمراد کوشید و ندیم و جید را در ترویج امور اسلام و احکام شرعیه مساعی جمیده مبذول داشت اما از اصلاح مقدمات



بیت  
چنانچه بانی و میراست تمام ملک مورد مطلقاً بنیجه مانده بسبب نارسائی او در مقام مملکت دارای ملک احمد و آینه و تازی  
سپه سالاران میرانقت ملک سنج و ملک او تار و منای ملک احمد چادر و در پی و سران هر سمت در انصرام قیامات نیکو تحصیل  
حاصل باج و خراج و امور لازمه حکومت را بی بوجه انتم و انکمل می پردازند تا زمان او رنگ نشینی او از اطراف  
پنجاب و کثافت ثبوت و اضلاع گردنواح کار پردازان درگاه آسمانجا هشت حاصل خراج بقید تحصیل در می آوردند  
چون امور لوبو لعب را شب در روز از حد قیامت تجاوز اشتغال و زبیده در معاملات بند و لبت قلم و بخوبی دانستند سران  
هر گوشه با بجا سر فرستاده و فساد برداشتند و غوغای کشتی طرف داران از هر جنبه مکرر دستورات بگوشش ماکناش خورده  
تازی بت سپه سالار و شیر پیشه گیر دارغان توجه جانب سرکار سپاه مکرر تافه هر قریه و قصبه آنکه در امارت  
نموده خراب ساخت و در سرکار مذکور را گوشمال و امیسی کرده طرف کشمیر بازگشت در آن اثنا تا تارخان حاکم بلده لایه و  
باسپاه فرادان بعزم تسخیر اطراف کشمیر از سر حد خود تافه تا کوه کاجدار می متصرف بعضی بقعات کرده باز بوطن خود شتافته  
طرف داران هر چپ و چار سر از ربه اطاعت بیرون کشیدند و ضعیف و سستی در امور سلطنت بمرتبه پیدا آمده که تسلط  
حکومت نواب او در هر جامع مطلق افتاده بعضی و گوشش سران دو لشکرهایش پیش گرفته زمام تحکیم اکثر اطراف از دست  
کار پردازان او بیرون شده تمام مملکت نهایت ضعیف و خلل پذیرفته با وجود مشایده این احوال شاه حسین از بنزم آراستی  
نشاط و هنگام پردازش عشرت باز نمانده مطلقاً خطر نقص سلطنت در خاطرش نگذاشته لیل و نهار دست صهیای  
کامرا و دیوشش نغمه سرای شادمانی بوده تا آنکه نیک اجل بر سر او دیده از لباس حیات مستعارش عاری گردانیده



بعضی مورخان نوشته اند که بجو از قبور پدر و مادر مدفونند و اکثر مبرزان اتفاق دارند که بسبب خروج سران اطراف  
از پایه اعلی سریر خویش بقصد تنبیه میگردان کوه اندیش رایات عالیات بیرون کشیده جای خالط و نسق خود در دست  
کرده در سرحد پیر کند الموده مضامین معموره ثبت حلال میان گوشتان که با سر زمین سرکار مراد آباد متعلقه بلده دینی  
دارد در حل اقامت انداخته هنگام موعود سپیدار کلام ایما نکو نوار انگ کم الموت و تو کشتم فی بروج مشیده بنگاه معاش بی  
اعتبارش تاخته در همان مکان از سرحد جهان فناء منزل عالم بقا شتافته بیرون سواد پیر کند و کوه رتبه اش آراسته  
اند و در آسمان و دنا سر حسینی نام لغزب دسکه او تا الیوم در این سمت جاریست تا پنج ذرات آن سر مست باره همیشه و نشاط بدین  
نیج موزون گردیده درین صفحهاش یافت قطره

خیمه زد بیرون ز دنیا شاه و الاشان حسین سه کرد میر پادشاه سپید رحمت پزدان لوا

گفت بهر سال پاک رحلت او با توفی  
به باد شاه کامران دلمی جم جبه از سما

در آنت سلطنت پیش کرده از مسکن معین خویش جانب دار الا قارت کشمیر رو نهاده ابواب فحاصمت و نماز

باز گردانیده محمد شاه با سیران در لنگرگاه از بارگاه آسمان جبه بیرون شتافته در میدان بی دسج با فتح شاه مو که جدال و قتال

آراسته قضا ی ربانی فلک گز فناء هنگام او بر هم زده از دست مقتله و محاربه هر یکم خورده بطرفی کد راه یافت

کر نیت و تلبه از انیز ام محمد شاه در سینه پیش خورده و در پنج از هجرت نبوی علیه صلوات الله فتح شاه بدولت و سعادت



افزوده فرموده ای بر سرگذشته ستر انجام بهیات مملکت و انفصال قضا پایی معذرت و اصلاح امور دین مبین در امور  
شرعیات بعهد ملک سیف دار که کیفیت عدالت و سخاوت و شجاعت و جوانمردی او در کتب مبسوط مذکور است مقرر  
فرموده بمثل اوست شاه چهر و سلطان زین العابدین و سلطان علی انار الله بر عظیم پل فتح دل بالاندر زین کدل  
جهت فرود هر دو در دریا پیاپی بهت بسته چون بر سرند حکم استعدال گرفت عزل ملک سیف دار از موقوفه  
در خاطر گذرانیده خواست که او را دلیل سازد و در پیش مفید گرداند بدان داعیه بامدک شمس چک از اخفا و لنگر  
و ملک سرنک و ملک موسی و ملک نصرت ادلا در ملک چادر و ی طرح بیک رنگی انداخته ملک سیف دار از معاملت معاندت  
و کینه داری او مطلع گشته در حفظ خان دربان و آبروی جان خویش بسیار مانده فتح شاه با سران نامبرده و پناه رزم خواه  
در بادیه موضع را قلعه حرگاه زده آتش کینه و تنافع با ملک سیف دار برافروخته بعد ابلاغ دیپام مصالحت که اصلاح صورت  
نشد میرفت بالفرد و ملک شریف دار هم با مسوولان خویش داران بقعه حاضر آمده میان فریقین مقاتله عظیم واقع شد در انتهای  
کردار محاربه ملک سرنک چادر و ی است خود را متصل مرکب ملک سیف دار رسانیده و بیک ضرب شمشیر تهاوش رانی  
کرده ملک سیف دار پیاپی پیاده با حریف میدان خود در آویخته بر ادلا و برخم شمشیر و خنجر بیکدیگر از پا بر افتادند و از عالم  
غدار در گذشتند اکثر مورخان ملک سیف دار را در شریعت عالم با عمل در طریقت تحقیق بی بدل صاحب زهد و ریاضت  
دکشف و کرامت بشمارند مقبره اش بر کنار دریا پیاپی بهت در محد جمال بهت واقعت و فتح نصرت لقتل ملک سیف دار نصیب  
اولیای دولت فتح شاه کردید ملک شمس چک را که از منشیان فرستاده بود خلعت منصب وزارت پوشانیده ملک



ملک موسی و ملک نهرت چادریان را اکرام و انعام فرمودند و مرخص نمودند پس از تردد لیل و نهار متعدد سپادت پناه  
میر محمد و ملک ابراهیم ماگری سرداران عساکر مملکت و ملک حاجی طرفدار موضع توک با اتفاق حمدیک لشکر گران  
فراهم آورده در نواح مشرق کثیر نزدیک خالق با بابل قلندر قدس الله تعالی سره الانوار اعلام مقائد و محارب با فتح  
شاه و ملک شمس چک وزیرش برافراختند و حسب فرمان الاذغان فتح شاه ملک شمس چک با افواج بادشاہی  
در محرابی زال در کره بار اقامت گشاده می دادند و سپاه جانبین ساخت دشت منازعت و فحاشی یکدیگر می کردند  
آخر الامر لشکریان ملک شمس چک رفته و توشل از دامن سردار گشته با جنود و غنیمت پیوستند از نتیجه ملک شمس چک با  
معدودی چند از اقرباء و جوان خویش پایی استقلیل بر مرکاب نیز گام فرار نهاده در موضع تراستقام متعلق بر گزند کار  
شکست گزیده فتح شاه و ملک موسی و ملک نهرت چادریان بنا بر مصالحت وقت و هزیمت خوردن ملک شمس چک  
بعید و پیمان موکد با سید محمد و ملک ابراهیم ماگری و ملک حاجی بونوکی فی الحقیقت و موافقت پسندیده کمر تعاقب  
ملک شمس چک بر افقت حمدیک بر میان جان خود با چاق ساختند و قبضه سویی پور آن روی لب دریای بهت  
معسکه آراستند و ملک شمس چک با شماع تعاقب عساکر غنیمت مخالف و افواج بادشاہی بقصد شجورن سپاه مدعیان  
از مکان خویش گویا پیده فتح شاه سران دیگر بالشکریان از سبب اشتباه و غم شجورن در یاف امتداد یافته زیاد  
در محرابی نشست گاه برافقت این روی آب دریای مذکور خیام و خرگاه زده بکلیا از سر دریا برداشته و ملک شمس چک



بمشاهده حرکت جنود هر یغان غنیمت اموال و اما نده شان بقصد ترقوت خویش در آورده با ملک موسی چلدوری که از  
جهت عدم فرصت و تنگی وقت در بایر آن روی لب دریا از رفقا جدا نموده بود با امور محارب پرداخته هر چند دست  
تجرب و تردد باز پدید بر فوج حریف غلبه ندیده ناچار طرف کوهستان که در سمت بندرستان واقعست با حال غنیمت  
گرفته در اندک زمانی میان فتح شاه ملک شمس موسی چلدوری منازعت روداده ضرورتاً فتح شاه ملک شمس چک  
را بمواسات و دلا ساز کوهستان مسطور پیش خود طلبیده بموافقت او لشکر بر ملک موسی چلدوری کشیده هنگام  
همچا با تابعان او بر پا کرده در عین جولان گری مبارزان طرفین ملک شمس چک در دست حریف داشت قتال اسیر  
افتاده دولتخواهان مدعی بلاد رنگ و اقبال سرش از تن جدا نموده و فتح شاه هر پخت خورده بعد القضا می مدت  
سفت سال و چهار ماه از سلطنت آرامی خویش قرار گرفته کشته در او خرسند نمیداد و دوازده هجرت رسول اکرم صلعم  
بعد از فراغ فتح شاه ملک موسی چلدوری بر سریر جهانبا نی نشسته در زمان تسلط او میر شمس الدین محمد عراقی پور بخشی مذهب  
و اقامی مشرب بلباس قلندری در آن دیار محل اقامت افکنده در خالقاه محبوب بارگاه قهار جلیل صفت بابا اسماعیل  
قدس الله تعالی سره که از اولاد سرد فر عارفان دعا شتقان جناب شیخ سلیمان خلیفه قطب ربانی سید علی محمدی  
قدس الله سره الهی که بوده در وقت خود شیخ الاسلام زمانش می شمر دند فرشت اقامت گزیده با خدوه خالقاه  
وارادتمندان حضرت بابا اخطلاط و ارتباط زیاده از حد امکان ورزیده بجز در ایام خود را در زمره مریدان پاک



اعتقاد صاحب خالقاه داخل گردانیده اشتغال ریاضات شاو و ملوک مطبوع سالکانه به نظام پیش کرده باطنش خدا بهتری  
دانست در انصراف خدمات خاتمه صغیرت بآباد و بالغان او مثل آب کشی برای اشتغال طهارت صوفیان خالقاه و کلون  
تراشی جهت مهر زبایا و امثال آن از دل جهان بحد غایت گوشیده بدان سبب نسبت بجز بدان خاص جناب بابا امتیاز  
بهرسانیده نزد فخلهان عوام و اهل دنیا اعتبارش پیشتر افزوده خدمت بابا بمشاهده استقامت او در ریاضت  
و اطاعتش در فرمان برداری او را دلی عهد خویش خوانده در حلقه جدی پل برای سکوئت او خالقاهی و سماع بناساخته  
صاحب الارشاد فرشته جسد بناد میرشمس الدین مذکور در خالقاه مسطور رفت اقامت انداخته حاضمینان خاص و عام را دلجو  
و حدادت و ارباب طلب را تلقین از کار تعلیم او را بر نموده چون استقلال او را خود با استقبال مردم مستحکم دید و مورد  
نور بخشید و امامت را در عالم جلوه داده بتدریج و تدریج مذایب فرموده کار فرما شده ملک موسی تحت نشین و جمع  
حکام آن دیار را با بعضی سران دسکسان محالات جدی بل و حسن آباد و میرجان پور و گمانگر پور و آری دت اکثر از انعام  
قلق و قلیلی از قبایل اعیان و مردم مواضعات و بقعات از پیکنه جات کوپاوه ذذ شیو و بالکل از راه برده حکام شهر  
و سرداران سگه موضع چادره که مطلق از احکام بابا استماع میل داد امر مذایب ضیفه و اهل سنت و جماعت سرافنده  
رشته القیاد مذایب جدید به حکم میرشمس الدین بر کردن آدینچند اعیان و اکابر زعانه تکلیف القلاب مذایب  
بر روی کار آوردند از آنجهت نمند در آن سرزمین پدیدار گردیده بعضی غوغا و فسادات طرف سرکار سیالکوٹ  
و کلات دیگر فرس عزیمت نمائند و ملک موسی چا «ری در محل حکم خویش اگر چه بانبرام شجانه مانع و القیاد در روح



امور شریفیت پرداخته تا مدت مدید سال که امر سلطنت مفوضی داشت حتی الحقد در از ترس آیین اسلام غافل نماند بکنی  
ادب حکم رانی موافق اعمال و ریای تسنن محل منبسط در او سطحت حکومت بر طبق معتقدات مذایب مذکوره که احداث  
پیدا آمد از اعتقاد معمول در باب تسنن و جماعت در گذشتند اطلاع است امور مذایب جدیده معتبره دانسته تا آخر حیات  
بر آن مستحکم رساناده در نهایت آیت حکومتش ملک ابراهیم ماکری با تصور اب تعفی سران لوائی مخلصیت و منازعت  
باب و برافراشته در معرکه گیر و دار از دست لشکریان ملک ابراهیم مذکور قبضه رسیده و عام مپیام جهاندار یک در آخر رسیده  
که بعد و دوازده از هجرت خیر البشر علیه صلوات الله علیه که در دست ملک ابراهیم ماکری قرار گرفته همگی چهل روز بر سر  
حکومت میکنی بوده که ملک عثمان و انکره با کردن گشایان قوم خویش و سران دیگر بر افواج ملک ابراهیم ماکری تاخته و او را  
از مسند امارت قرار گردانیده برادرش سلطان اقامت گزیده تا دو ماه محل تحکیم خویش پیش برده که ناگاه ملک  
جهانگیر پور بر افقت ملک حاجی چک از اولاد لنگر چک و ملک کدای و سران دیگر بمنازعت و معاندت ملک عثمان  
و انکره برخاسته ملک عاری جان و ملک و نی دغیره سران نامدار را از قوم و انکران بچیدان عدم فرستاده ملک عثمان  
و انکره را از بستر بیماری دستگیر نموده در قید ابدی انداخته بر سر حکومت خلوص فرموده در آن اثنا ملک ابراهیم  
فرموده القدر در اطراف هندوستان جمعیت بیکران میپاشا خفته عثمان معاودت جانب خود در کشمیر تافته  
از موضع پیره پور فتح شاه باد شاه قدیم و موز دل را که از روز هزیمت میدان مقابله ملک موسی چادر یکی تا آن زمان



در آن اوقات میگذرانید هر اهل خویش برداشته بعد از آنکه ملک جهانگیر پدر در فغانش بایستاد  
در مراقبت ملک مذکور بر سر سلطنت او را باز نشانیده و در اطاعت و انقیاد فرامین او امور مملکت را تا یک  
سال بتقدیم رسانیده آنگاه ملک عثمان وانکه بعنایات خسروانه فتح شاه از مجلس بیدار آورده بر فاقه ملک شکر  
و ملک نصرت چادریان لشکری فراوان فراهم آورده ابواب محاصرت و منازعت با ملک ابراهیم ماکری گشوده  
فتح شاه نیز با آنها موافق شده با بیس آتش مقابلد بر افروختند در آن معرکه دو حکمران گشته ملک ابراهیم  
ماکری جان بقالضی ارجح سپردند و ملک ابراهیم از سبب مغلوبی طرف سرکار تروج کر خجسته بجز در ایام معدود و ملک عثمان  
وانکه در ملک شکر و ملک نصرت چادریان بموافقت ساداتی بغی و سرکشی پیوسته فتح شاه مقاومت جنگ و جدال  
با رکنان مذکوره در وجود خود ندیده رفت استقامت از بارگاه تسلط خویش بر چیده باد پای فرار را بر طرف  
که خواست روانیده ملک عثمان و ملک شکر و ملک نصرت مسطوران باطمینان خاطر و تسکین دل بلا محالوت مدعیان  
تقسیم اطراف ملک میان هم دیگر پسندیدند و در اختلاف معینه خود کار فرمای حکم کردند در آن مدت که سران و حاکم  
در مخالفت و معاندت یکدیگر بیدریغ و بی محابا می شکستند مشایخ و فقهاء اعیان و اعیان نظام زمانه بموافقت  
ماهی مناهمی بقتل حضرت بابا اسماعیل قدس الله تعالی سره و سرداران اهل سنت و جماعت و مردم خواص و عام بواسطه اشتها  
امور مذاهبت جدید و غوغای عام برداشتند و باجای اطاعت کنندگان احکام مذاهبت نورخشیه و امامیه را از هر حیثه بجا  
نیدند و میر شمس الدین محمد عراقی از اعدای و معاد سنت حاکم و بعضی سران که با دزدان و دزدان بودند در امور تقابل



و تجارت و تاج و غارت خان و مان یکدیگر اشتغال میورزیدند و پیراهنت احوالش نکردند مطلق و با لعل و یوس مانده تا  
مقادیرت علیه ارباب سنت و جماعت اصلاح نیاموده ناچار طرف سرکار شربت خورد فراگشته سگهان آن سمت را با طرف داران  
بر ضلع در سلک انقیاد امور مذاهب مطبوع و خویش منسلک نموده بخاطر جمع در آن اکناف باران قامت گشاده در ادبیل نهضت  
چهارده از هجرت رسول رب العالمین علیه القلوه والسلام ملک ابراهیم ماکری در سرکار پیر و رخ با سر اودان قوم چکان و بعضی  
نامداران زمان رنگ لبت بنای آشتی و اختلاط ریخته بمشاورت و مراقبت هم دیگر محمد شاه فرزند حسین شاه را که سابق  
بس هفت سالگی بر سر سلطنت نشسته از دست فتح شاه هر یکت خورده بود بر تخت فرمانروایی مستقل گردانیدند و در  
شهر کشمیر رفتند با ملک عثمان دانگر در موضع پوششگر متعلقه پیکر که کامراج هنگامه مقابله آراسته او را بقتل رسانیدند و  
ملک شنگر و ملک نور چادر بیان بد شربت عساکر پادشاهی مکر الطاعت و انقیاد بر میان جان بستند تا نه ماه محمد شاه بر  
فاق ملک ابراهیم ماکری در کامرانی و فرمانروایی بر برده که ناگاه فتح شاه افواج سپاه ترتیب داده حبیب شاه پسر خود را  
با سران بنزد آزار از راه قریه منکه نار پیش فرستاده ملک جهانگیر پدر و اکثر سران نامور و شیرافکن همراه رکاب و پایا  
عالیات شامل گشته طرف پایه اعلی سریر کشمیر در نهاده محمد شاه با اتفاق ملک ابراهیم ماکری افواج لشکر از شهر بیرون  
کشیده فیما بین دو کرده مقابله عظیم بوقوع پیوسته ملک ابراهیم ماکری با دو فرزند دل بند خود در آن محاربه جان غریب یافته  
محمد شاه بنابر فصل دولتخواهان و انبزام لشکریان طرف هندوستان شتافته فتح شاه بعد حصول فتح و ظفر بر سلطنت  
بار یافته را یات مملکت آراستی در هر گوشه و هر ابرافراخته محمد شاه از پیش سلطان کندر باد شاه هندوستان فوج سپاه



سوار و پیاده کمک آورده در ایام غیبت او ملک کامی چک از اولاد لنگر چک و ملک شنکر و ملک نصرت چادوریان با اتفاق یکدیگر  
 با فتح شاه طریق منازعت و معاندت پیش کرده از هنکاه نادردگاه ادر کریرانیده برای محمد شاه عراقی نوشند که باید اعلی  
 سریر جبهه جلوس میمنت خانوس والا حالت شرب اندر روز قدم رنج فرمایند و سریر سلطنت را بتصرف خویش آرایش دهد  
 آشنای طای منازل و قطع فراصل عراقی «لتجوا» از نظر مطالع محمد شاه گذشته فوج ملک سلطان سکندر بندی راز محبت نموده برای  
 وارکان محمدکوت را در جواب عراقی حکم فرمود که هوکدام باستقبال راپات عالیات شتابد و شرف عصبه بوس درگاه عالی در کوهستان  
 بیرون شهر حاصل کند حسب الوفاق واجب الاذعان او ملک کامی چک و ملک شنکر چادوری و سران وارکان در دولتخواهان کثرت  
 اجتماع جبهه قدم بوسش پیش دویده در سرکار نو شهر که پائین کوهستان واقع است هر یک سردار از سعادت عصبه بوسکارگاه  
 آسمان جاه ادبیره دولتخواه اند و خدمت ملک شنکر چادوری البیاب عذر کرات و قرآت دد غوغا کردن گشتی در قید گذاشته  
 ملک کامی چک را از جبهه نسبت رعایت منسوب وزارت سرافراشته فرمائش داد که پیشتر از راپات عالیات بکشتی برود و در  
 بند و نسبت فراست ملک خبر دار باشد و حسب الاستماع احوال سرگذشت ملک شنکر چادوری و سرافرازی ملک کامی چک  
 ملک نصرت چادوری را غوغا و غضب در خاطر پیچیده بر فاقه ملک نوهر حاکمی در قلع ناکام بقصد شجون فوج ملک کامی چک  
 منتظر مانده چون و چیرای قصد او که بکوشش ملک کامی چک خورد با اتفاق ملک جهانگیر پدر فوج سپاه رزم خواه در میدان  
 زال در کریمیار او استاده جنبو دطرین کدران بادیه باهمدیگر آویختند سرای مبارزان شیر جنگ مانند کوی بیابانی  
 بر روی زمین غلطیده ملک نصرت چادوری در عین گرفتار جولانگری درخت هستی بباد فنا سپرده هنکاه متنازع طوایف

۶۵  
 ۲



بظرفه العین منظر کردیده بعد نزول محمد ابدال محمد شاه به دارالامارت کشمیر ملک شنکر چادوری در سهندان خانه بادشا  
نیز از داوروز به پار عدم پیوسته در اندک فرصتی ملک جهانگیر پدر و ملک کدای بنای بر سوی خلق ملک کاجی چک  
رشته الماعت و القیاد محمد شاه پریده در قعبه پانچور سکونت گزیدند و ملک مسعود چک قره العین ملک کاجی چک  
بر طبق فرمان محمد شاه داورالاکام خواهر و مکر متب تا و برده میان جان بسته هر دو سردار به عاینه عدم طاقت تقابل  
و در نفس خود فی الفور از آن قصد جانب سرکار در درخت عزیمت کشیدند پس از انوار آینه ملک مهر ماکری و ملک  
عیدی چادوری بر افقت و متاورت یکدیگر سکندر شاه بن فتح شاه فرما زوای مودل منبرم را در قلعه ناکام بر تخت  
جهان بنایی نشاندند و ملک جهانگیر پدر و ملک کدای فراریان با شتهار این خبر و پیغام دولتی از آن سکندر شاه با انصار  
و احوال خود را از سر گذراند و از دود کو چند که با عساکر سکندر شاه ملحق شوند چون در ضلع پیرکنه لایر تو نزول افکندند  
ملک مسعود چک و ملک دولت چک و ملک تازی پس از آن ملک کاجی چک با جمعیت بسیار حشمت الحکم بادشاه عالم  
مدار و اجازت پدر کامکار خود را با استقبال ایشان شتافتند در حد پیرکنه لایر و هنگام تقابل را با هر دو سردار و نامدار آرایش  
دادند در آن موقع ملک کدای سردار فوج غنیم از جان رفت و ملک جهانگیر پدر سرافراز دوم جنبه غنیم طرف هندوستان گریخت  
و ملک مسعود چک از جمله سرداران عساکر بادشاهی بکار آمده بر آتش منظور و منصرف به جانب پایه اعلی سریر قراعت  
نمودند و از سبب شهرت این واقعه سکندر شاه و ملک مهر ماکری و ملک عیدی چادوری را که همت شکنند غیر از این چاره ندانستند  
که بواسطت بعضی ارکان سلطنت در بارگاه عالم پناه محمد شاه با جمیع مشورستان خود را حاضر شده و تذکیرات خواستند



بعد از زحافی دیگر ملک علی چادوری و ملک نوهر ماکری و ملک ابدال ماکری در قلع و چمبره او در با هم جمع گردیده در شکست  
و زکات ملک کاجی چک مدبر بستند و محمد شاه و ملک نوهر چک یکی از بنی اعمام ملک کاجی چک در فکر انداختند که تن  
از جان و دل رفیق کشد اشتعال آتش منازعت و محاصرت با و ملک کاجی چک برافروختند و بنا بر عدم استطاعت مقابله  
و مقاومت ملک کاجی چک هنگام فرسخت با جمعیت اقرباد متوسلان خویش از شهر کشید و بر کنده در میان کوهستان  
کار نو شهر فرسش استقامت کرده مدعیانش در مہمات ملکی بخاطر جمع برای جواب دارالامارت با ملا محمد شاه لوائی  
زدند تا گاه شیخ علی بیگ ترک یکی از سرکشان بشکر بابور بادشاه از سمت کابل بحکم خداوند خویش با لشکر کران بقصد  
دست بردار اف کشید در قلع و سرکار نو شهر رسیده ملک کاجی چک بی آنکه از غشیکاه مخفی را جازت یمنخواست بمقابله  
خروج غنیم لشکر آراسته ملک تازی خان چک و ملک بخاری چک خان و ملک حسین خان چک را جدا افواج دلا و در کوه  
شکست سپرده از مکان علی بیگ تا مکان اقامت خویش پیش فرستاده میان عساکر هر سه مبارز رستم مدش و  
شیخ علی بیگ ترک حربی عظیم و شدید بر روی کار آمده نرکان تهنیت نشان هر پیمت خوردند و مبارزان چک  
نزد اعلام فتح و لغوت در میدان مقابل برافروخته جانب سردار خود اعمان معادرت یافتند و ملک کاجی چک  
همگی مدت هشت ماه در آن کوهستان گذرانیده آنگاه بنا بر پیغام منبانی محمد شاه فرس عزیمت جانب دارالامارت  
کشید تا خسته ملک علی چادوری و ملک نوهر ماکری و ملک ابدال ماکری قسب الاستماع توجه ملک کاجی جانب پاینده



اعلیٰ سریر با مستویان خویش و انواج بیکران از نفس شید بیرون دویده در موضع کجافه لشکر ملک کاجی دوچار گردیده  
براهش گرفتند که پیش محمد شاه سرود و در پیماده گفت و شنود و در بین احوال انجامیده از هر دو جانب بر جنگ و جدال  
قرار یافته در آن وادی مبارزان جانبین رو بفرسوف کارزار نهاده سیوف و ضارب را بخون همدیگر رنگین ساختند  
آخر الامر ملک علیچا دوری در دست حریف مور که اسیر افتادند ملک نوهر و ملک ابدال ماکریان از هتفا و مقتاندا  
طرف دیگر گنجینه و ملک کاجی چک سالم و غنائم بقدمهوس محمد شاه شتافته در اندک زمانی که همه روز کار از  
سران ناعدا و مدعیان ذوی الاقدار عالی دید و رفت قابو محمد شاه را از نجیر بدمیا کرده میان کوهستان در موضع کد  
محبوس نشاندیده بواسطه تسکین خواطر سران و ارکان زمانه و بر عایت نسبت رعایت ظاہر ابراهیم شاه حکمران  
محمد شاه محبوس مذکور را بر سریر سلطنت مستقل گردانیده باطناً زمام نهامت مملکت آراستی بقصد توقف خویش  
در آورده در آن مدت هیچ مزج که سالها از میان گذشت بر حال هر کس و چه و چس و چس عالی و جانی رود داده اگر  
سران اهل سنت و جماعت از سبب قتل و غارت شب و روز در گوشه های الاق و قتل جبال در سرحد قلع خویش هر کدام  
شکونت گزیده حادثه اوقات خورشید اوج تبخیل صفت استماعیل قدس الله تعالی سره نیز بوقوع پیوسته بعضی  
اعیان و اکابر فضل و عرفان و اهل دول و ارباب قدرت بمشاهده شیوع فساد دایمی باطراف و انان رفت اقامت  
کشیدند و ملک کاجی چک در سلطنت محکم خود قرار واقعی برداشته میر شمس الدین محمد عراقی را از اضلاع  
تحت خود در کثیر طلبیده بترجیح امور مذایب و نوحشبه و اناصیه پدید رفیع گوشتیده از آنجهت شر و شور تازه در نفس



شهر و بیرون اطراف محاربی و جبال پیدا آمده در آن هنگام بسبب عدم استطاعت در رفتن و آمدن حکام نگویند بخت  
 خلقی کثیر از اهل سنت و جماعت در محاب فصایل فقهیه یگانگی استاد زمانه حافظه علوم شریعت سالک رسوم و تقیید علم  
 صداقت مقال صورت مولانا کمال المحمود فیکتای رحمته الله علیه و جمعی غیر همراه زبده العالم شیخ فتح الله عالم  
 خلف القیدی عظیم العذیل بابا اسماعیل قدس الله تعالی شأنه و جمعی دیگر کثیر جدا از رفایقت آن هر دو نامور اکثر از ارباب  
 نو صید و عرفان و اصحاب فصایل و توفیق نشان و قلیلی از خاص و عام و سایر الناس جانب سرکار سپادکوت و الکفای دیگر  
 شب بدین ترتیب راندند و ذکر و همی از او بازش و اصحاب شکند کثیر حلقه بگوش اطاعت ویر شمس الدین مذکور گشتند در آن  
 آشنا ملک علیچا دوری از جنس ملک گاهی چک خلاص شده در ضلع کوهستان سرکار نو شهر رفتند از آنجا ملک  
 لیک چک و ملک ابدال ماکری و ملک نوهر ماکری و غیره سران از قوم چکان دعا کریان با خود همراه برداشته  
 عثمان لکاو در جانب بلده کابل دوانیده هر چهار رفقا بترافقت همدیگر از بارگاه بایر شاه بادشاه شیخ علی بیگ ترک  
 را با لشکر آهنگن گز برای استمداد و استعانت رفیق خود را نموده زعام معاودت جانب کشمیر یافتند چون خبر واداشت  
 ناهبرده با ملک بایر شاه بادشاه در گوش ملک گاهی چک رسید با سپاه نو لادخا و سران و زعم آنجا با استقبال  
 مدعیان از دارالاعانت شهر بیرون کتیر لایف فرموده از ساختن بوداری پرکنه با لعل میان دولشکر نوخیز از هتکافه  
 که در آرایش یافتند در آن جنگ بید رنگ از هجوم تر لکارتنگ و نیز و رنگ و شهبام فدنک نقاش قضا و قدر



نانون  
نخون دلاوران پلنگ جنگ مبارزان ننگ آبنگ مسلح روی زمین را با انواع نقوش و نقار رنگ بسته بسیار پهلوانان  
مانندار طرفین از دست بردارند و در حین جنگ بسیار فدا شدند و در نهایت کارزار ملک حاجی بیک در  
قادرین سمند باد رفتار قرار بر نشسته با اتفاق ابراهیم شاه داشت و بیابان اطراف و کثاف پیموده ملک علیچادری  
و در مقابلش شیخ علی بیک ترک از تحایف و بدایا فرج حال خود را قابل شان او پیش گذاشته بمعاذیر  
دلیپذیر و خاطر داریهای موقوف بانوح همراهی رفتنش کردند که جانب بارگاه خداوند خویش بلغا نماید و بعد از  
وزاع شیخ علی بیک مذکور سران اربعه مسطورده مملکت را بچهار حصه یکی بنام علی چادری دوم بنام ملک زیلی بیک  
سوم بنام ملک ابدال فاکری چهارم بنام ملک لوه فاکری قسمت علی الشویه پسندیده بتراهی محمدیکر بیک بنقل  
سرحد خود علی تسلط افراخته در همان نزدیکی بابور شاه قویف آب و سواد گوسفتهای سراسر فضایی ملک کشمیر  
از زبان شیخ علی بیک تر شنیده میل سخن آن ولایت در خاطرش پیچیده میرزا کاویران را با محرم بیک و شیخ علی بیک  
در بود و سپاه فراوان جنگ بر طرف کشمیر فرستاد که آن ممالک را در دست آوردند و میرزا کاویران باز قفا و سپاه  
قدم از مکان خویش بیرون کشیده بعد طی منازل و قطع و اخل در سرکار نوشهر پایشن کوهستان معسکه آراشته  
بجکم او شیخ علی بیک ترک و محرم بیک مذکوران بارت هزار سوار فیر که از جهت دست بردا طرف کشمیر تها در عزیمت پیش  
راندند و بیرون شهر در حوالی آبادانی اعلام و قیام عساکر کردند بمشاهده بلای ناگهانی رفقای اربعه مسطورده که بر طبق تقسیم علی الشویه



در حدود خود با بکرانی مشغول بودند از ساکنین خود دل برکنده در قلعه میرآورد و یکجا جمع گردیده مصلحت و شورت یکدیگر قاصداً  
بادبیارایشان ملک کاجی چک بهم دوایند که ملک از آن نیست و درین هنگام کوشش و فتح تسلط بیکانه از اطراف مملکت قدیم و  
موردی شمارا ضرر لازم است و ملک کاجی چک بعد در در سو لانی و مطالعه نا محلات سران اربعه باستیصال تمام در مکان مذکور  
پیش سرداران و زبور شتافته هرنج تن با اتفاق همدیگر و سپاه خو لادشکن در باره قریه آتیه و قس با فوج غنیم آتش جدال  
و قتال برافروختند چند گاه مبارزان طرفین با یکدیگر نزد محاکمت و منازعت بافتند و بسا دلیران مجبوراً جانبین از ششدر  
سرای غالی بیرون دویدند از ترس و عیبیک ترک و محرم بیک از سبب غلبه کشمیریان امان خواسته پیش سردار خود  
در سرکار نوشهر رفتند و از انجام یافت همدیگر جانب بلده کاجی چک درین مرتبه استقلال تمام  
یافته و ققایی اربعه مسطور و سران دیگر بهریت اجتماعی بلا قزاحمت معاندت در انقیاد و اطاعت او گوشیدند و بعد یکسال  
دیگر سلطان سعید بادشاه کاشغر پرتو بلغار در اطراف ملک نسبت افکنده سلطان سکندر قره العین خود را فرستاد که با  
میرزا سعید و لشکری و کاشغری و امرای دیگر و فوج چهارده هزار سوار طر از طرف کشمیر سباز ددان مملکت را در تصرف اولیا دولت  
قا حره در آرد سلطان سکندر مذکور با امرای منعیه فوج مسطور حسب الامر و الدنا دار از راه پرکنه لار طرفه العین خود را در محله  
نوشهر از محلات نفس بلده کشمیر رسانیده ملک کاجی چک با سران دارکان وقت کمر فرار بر میان جالبه در قلعه چهره آذرفت  
اتحامت گشوده سلطان سکندر در ایام زمستان انواع ظلم و اقسام تعدی نسبت باهل شهر و ریحان نواحی بیکار برده بفرمایند



اگر مردم تجار و حرفه گر فرا شده با فانی غریب و غنچه و پیران کشنده در اول موسم بهار عساکر کشمیر پان و افواج کاشغریان  
بر دست گاه میدان متن او در نزدیک چاه با بل یکجا جمع آمده هنگامه مقاتلات را آرایش افزودند و از معسکر کشمیر پان ملک  
علی چادوری با مبارزان جنگ خوی و دلاوران تنده خوی و از لشکر گاه کاشغریان شرف میرزا بابا احمد سوار خوار و خا بچیدان بهیار  
همچنین اعلام تقابل و تجارت کشیده تا دو ماه با هم دیگر قوت یارزی آزمودند در آن مدت یکبار او ششصد نفر دلاور از افواج  
جانبین رحمت هستی بیاد فنا ملک علی چادوری نیز در زوره قتلا ی معارک و زبوره داخلست آنگاه سلطان سکندر پادشاه زاده  
کاشغر بمشایده تهور اندازد که کشمیر پان متحرک ماندند و ابواب صلح باز گردانیده جانب بارگاه پدر نامور کوس و مراجعت گرفته  
میرزا صدر کاشغری از دامن صا جیزاده خویش رفته و شش گسسته در بلده دیلی که پای تخت ملک هندوستان است طوق  
اطاعت و القیاد بجا یون پادشاه زر گردن آویخته کشمیر پان بعد ازین واقعه برضا مندی یکدیگر قبضه مسکن موضع زینیه پور در ملک  
اضلاع آنست بعهد ملک کاجی چک و تصرف دارالامارت شهر کشمیر ما بحکم باقی اطراف تمام ملک برزده ملک ریگی چک لبرکت  
ملک ابدال و ملک نوهر واکری مقدر داشتند ملک کاجی چک عنان لکها و اختیار جانب تعلقه متقیه خود تا فتنه ملک  
ریگی چک رحمت اقامت در دارالامارت شهر کشمیر کرده ملک ابدال و ملک نوهر واکریان شرکای ملک رنگی چک در قلعه قصبه پور  
اعلام مراست افراختند و چند سال بدینینوال بند و بست بملکت برقرار بوده که ناگاه ملک کاجی چک بقصد انزعام شرکای بملکت از مکان  
مقیم خویش کوچیده در افواج آبادانی شهر از دست دو لشکر امان ملک رنگی چک و شرکای او هر یکت خورده جانب کوهستان



که در سمت بند و ستان واقع است بتجلیل تمام گرنجینه بعد از انوار اولدک رنگی چک طرف سرکار جموجینه خواستگاری دختر راجه  
 انجا از شریف فرموده به استماع حرکت در لایف از مکان دارالامارت ملک کاجی چک فی الفور از کوهستان معادیت نموده در موضع  
 کیسوز نزدیک قصبه سوپور بار اقامت کشاده ملک ابدال و ملک نوهر ماکر پان از جنبه عدم استطاعت مقابله او در قلع قصبه  
 و مذکور متخفص کردید و در همیسی هنگام ملک رنگی چک بعد از انوار اولدک از داج دختر راجه سرکار جموج از انصوب بازگشته در دار  
 لامارت بر مسند حکومت نشست ملک کاجی چک برای محاربه و محاربه محصوران قلع قصبه سوپور ملک دولت چک و ملک  
 غازی خان چک و ملک نوروز چک و سید ابراهیم خان با بعضی ران دیگر در بادیه حوالی قلع مذکور برگشته با ملک محمد باجی  
 چادوری و سپاه کینه خواه جانب دارالامارت شهر رو نباده ملک رنگی چک در محله علاء الدین بونه پیش روی مارگاه خویش لشکر را  
 زافراهم آورده ملک کاجی چک نزدیک خانقاه کاجی دار معسکر خود آراسته در نفس سواد بشهر محاربه عظیم و مقابله شدید بوقوع  
 پیوسته بعد گشتش بسیار و پوششش بیستاد ملک رنگی چک جلد کام فرار را زیر ران سواری کشیده ملک کاجی چک علم فتح  
 و لغوت بر افراخته متخفصان قلع قصبه سوپور با ششبار حرکت ملک کاجی چک طرف دارالامارت شمر کشیده با ملک ابدال  
 ماکری و ملک نوهر ماکری سرداران خویش از درون مصداق بیرون شتافته بالشکریان مدعی اشتغال مقابله در زیده هر چند در زنده  
 و تجدد کشیده از ملک کجر قنار یاوری ندیدند ناچار هر یکت زده بار سرداران خویش بر تیر و سوار فرار شدند پس از آن  
 ملک کاجی چک باستقلال تمام بلا ممانعت و منازعت احدی زمام تسلط در دست خود محکم گرفته برای نمود خلافت در ان موافق



دنا موافق بنام اسماعیل شاه یکی از اولاد سلطان زین العابدین <sup>علیه السلام</sup> فرموده که داماد خودش بود بر خبر دیده قمارک رقم سلطنت  
ثبت فرموده قهجات مملکت نحو یک خواست بتقدیر سائیده در رعایت سران و اهل لشکر و پرداخت رعیت سواد شهر و اطراف  
صحباری و جبال کو شش کما ینبی لکار برده در اشتهار امور مذاهب نور خسته و اقامه میرافقت میر شمس الدین محمد عراقی رعایت  
بلر سیده بعضی سران اهل سنت و جماعت بسبب تکلیف انقلاب مذہب و ملک ابدال واکری و ملک رنگی چک بواسطه منازعت  
سلطنت جدا جدا هر کرده طرف هندوستان فرس عزیمت تا ختنه که از پیش هماپون بادشاه افواج کمک همراه آورد و ملک  
کاجی چک را از مسند سلطنت بردارند در آن ایام هماپون بادشاه از حبه غلبه شیر شاه افغان دشت بهیمای اقالیم ایران گردیده  
شیر شاه مذکور بر سر سلطنت هندوستان ممکن پذیرفته و رزاعدر کاشغری از رکاب سعادت هماپون شاه جدا مانده  
بر دو کرده کشمیر پان را بمشاورت و موافقت یکدیگر اتفاق افتاد که و رزاعدر مسطور را همراه گیرند و زمام سلطنت ولایت کشمیر بدست  
او سپارند بدان داعیه با و رزاعدر قول و قرار کرده او را همراه برداشتند و از راه چیره هار در سرزمین کشمیر قدم گذاشتند  
و از شهرت غلفه این عترده سران اهل سنت و جماعت یکسر پیش دویده و با عساکر و رزاعدر در منازل پس پیش  
از دل و جان گردیدند و ملک کاجی چک بدیده خودم لشکر میرزا صدر و مشایده پیوستگی خاص و عام کشمیر پان با افواج او تا  
مقامت نیاورده بی آنکه با فیر و رزاعدر و کشمیر پان مقابله کند با اسماعیل شاه و متوسلان و اقربای خویش از راه  
موضع چیره پور دشت و بیابان منازل هندوستان پهموده از شیر شاه افغان جدا گردیدند و سلطان استمداد و اعانت



طلبیده لشکر بیکران بطریق کمک از شیر شاه و زبور با خود رضیع گردانیده قبل عادت کوفته بعد قطع مسافت راه در بادیه  
موضع دژ ناره بار اقامت گشوده میرزا امید که در هنگام گریز او بلا امانت و منازعت اخذی و معاودت و مطاوعت گریزان  
بر سر سلطنت مستقر شده بود با سران کشمیر و سپاه دلیز پرتیبه با نجابت و شرافت چند گاه مبارزان کینه خواه از عساکر جانبین در  
در قتل و زجر یکدیگر کوشیدند و هنگام برسات آب بجا روانبار از چپ و چار طغیان نموده خود لشکر از آن مکان برخاسته  
نزدیک قریه زانیه صفوف گردیدند و آتش محاربات متعدد بین همدیگر برافروختند نهایت کار ملک کاجی چک  
شکست یافته عنان فرار جانب ملک هندوستان باز یافته در موضع تنه متعلقه سرکار را جوهر برضی موت مبتلا گشته در آن اطراف  
از دنیای ناپایدار درگذشت در ضمن این فرصت میر شمس الدین محمد عراقی پیش از نزول قدم پیمنت لزوم میرزا صدر و دیعت  
هیات بمالک محات سپرده هنگام انفراد ملک کاجی چک و نزول اجلال میرزا امید شیخ دانیال پسر میر شمس الدین مذکور با  
بعضی برادران پدر و متوفیان مذاهب جدید طرف سرکار شتت خود در فرار دو انیده در آن اضلاع بدستور پذیر فرشت  
استقامت گشوده بعد از هنگامه غای و خوفه الصدر قطع نظر از اخبار مختلفه با قوال صحت اختیار حسب الاطاعت و اختیار  
جمع سران اعیان و سایر سکنان تمام ملک کشمیر میرزا صدر کاشغری عفا الله عنه در سینه نهضت و چیل و پنج صبری از هجرت سرور کائنات  
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بر سر سلطنت نشسته رعایای خاص و عام را بمرتبه از احسان و اکرام نواخت که اقلام شکسته  
زبان و لبان آشفته بیان در تحریر و توثیر آن عاجز است و التوبه دین پروری و عدل گشایی در هر چپ و چار اطراف و کثاف  
برافروخته تسخیر طرف و جانب مضافات ملک کشمیر قرار واقعی پرداخته در اندک زمانی اضلاع کوهستان هر سمت و بقعات



مملکت شریف خورده بقبضه تصرف دولتی امان بارگاه خویش در آورده سرکشان خود میزد و میزدان فتنه انگیز را بصره میبرد  
و تیرید بر شکسته تا مدت ده سال پاکری کم و زیاد میکرد و خشاکم در میدان تسلط را میزد از تقطیع و تکریم عر فاد فضلا و الطاف اعلا  
مساکین بنیوا اصلا غافل نمانده لبها چتر که موجب از دیار آبادانی مملکت است بو خورکیا سرست و فراست خویش در آن دیار  
جلوه کر سافته از انجمله همای هر محله که یکطرف غسلی آنها و سمت دیگر عباد لکاه دارد و در ایام شدت برودت هواد کثرت بارش  
و برف و باران پشت پر شب و روز گرم میباشند بمرله مساجد زمستان با ضامات بدایع دیگر مثل در و درچه عمارات و طاق بندی  
ایوانها و غیره در آن سر زمین از صنایع موضوعه او پیدا است لکلف در طبقه سبب زیبا و اطعمه و لذت باقسام متعدده  
افزوده کل کاری در چمن بندیها و نهال اشجار در گلشن سراها و تزیین داده از راه کمال دینداری در رفع نشو و نما ی امور و  
نور بخشیدن و اقامت بجهت عایت کوشیده حسب الارشاد استاد فقهای نیلکو منبعا عاقل و عالم و کامل و فاضل و روح احکام شریعت  
مشید خوانین طریقت ستوده آمال خوف مولانا جمال المودیکنا سی طاب الله شراه و جعل النجده مشواه و بنابر استدعای علما  
و مشایخ زحان و اعیان و اکابر سائر الناس و سرشد اکبر شیخ عمر فرزند قدوه اعظم شیخ فتح الله عالم را قدس الله سرهما با جمعی  
دانشمندان و ارباب توحید و عرفان از سرکار سپاه لکوت و افاکن و دیگر در کشمیر طلبا بنده هر کدام را بجهت کتب قدیم خود مخطوط و محفوظات  
منیده بر علی قاضی اهل تشیع را بواسطه انقلاب مذہب در ملک کشمیر مذلت تمام و خفت قالا کلام اخراج کرد و شیخ دانیال  
والدیر شمس الدین محمد عراقی را از ملک بتمت دستگیر کنایه کار برد از آن درگاه آسمانجا حش حسب الفزان واجب



الانزعان عنكم ما يكره شيخ دانيال را پياسته اعلي سرير صفو راسطع النور را سايندند شكلي ريشي و صوفي دارشوهيان و ذاهيب جديده  
و فريدان بابا اعلي بخارا كه قايم مقام ميرشمس الدين محمد عراقى بود پسر از شهر كشيد و شكبه نموده و هر سه تن را بچكه عدالت العاليه حاضر  
كردايندند و ارباب عدالت از جهت اشتغاف اهل سنت و جماعت بحكم ميرزا احمد معامله و نفس و ناس را كوشى از روي اداي شهادت  
بر هيز كاران وقت برگردن شيخ دانيال و شكلي ريشي داد و مذكورون بابت فرموده بر طبق حكم شريعت مخراعه سه نفر نامعتبر را  
در زير تنغي جزا بيدريغ كشيدند و گردنواچ شهر را منادي زدند كه هر كه در امور مذاهب نورخشبيه و اماميه عمل كند و طيعان  
ميرشمس الدين محمد عراقى را اطاعت نمايد مانند سه نفر مقتول مسطوره لبراي خود و اصل خواهد گشت و بابا اعلي بخارا مذكور قايم  
مقام ميرشمس الدين محمد عراقى بعد فقت بسيار و سياست بي شمار بسبب كبر سن از زجر و توقع قتل و تشهير بجات يافته در ظاهر  
بامور اهل سنت و جماعت اشتغال ورزيده در باطن از محراب معتقده نا پسنديده خويش رو نشافته بر وقوع اين واقعات  
خاص و عام ارباب تشن كوس شادي و طبل طرب كوفتند و اهل تشيع در كوشه هاي سر و اختفا مثل موش در دباه و خزانه  
بعضي سران مانند ملك عبيدي و ملك محمد باجي چادرپان و غيره كطوق اطاعت امور مذاهب جديده در كردن داشتند از  
مشاهده تشد بلي اندازه ميرزا احمد و فضلاي والا كه بمشاورت و موافقت همديگر در فكر قتل ميرزا چادر افشاده با طرف حدود  
جبال فتنه اديگن شدند و ميرزا را اقربا بهادر برادرزاده ميرزا چادر بنا كردن كشان كوه پيك طرف بندهستان لغرمان نامور  
ردان كردند و كوشمال منيعان روزگار قرار واقعي بكار برده در آن اثنان زمينه اوان سميت تبهت خود و بنابر سفيان سران هم  
ذذيب رفتند چو قدم فساد در باديه بغني نهاده در هر ضلع دست قتل و غارت بر نواب ميرزا چادر كشاده طرفداران هر دو



از سبب مغربی پیش میرزا حیدر بر خاسته آمدند بدین جبهه میرزا حیدر با سرداران اهل سنت و جماعت و دلیران عساکر  
خود برای مقابله و مقاتله ارباب بغی و فساد در صحرای موضع آدن پوره معسکه زده جنود معسکان ملک عمیدی چادر  
را بر دار خویش برگزیده در آن وادی با لشکر میرزا حیدر رو برو شدند بعد محاربات شدید و مقاتلات غلیظه شبیه  
میرزا حیدر را کلید منشور و من بقاتل فی سبیل الله فیقتل او لعل فسوف توبه اجرا عظیما بر تارک مبارک آید  
بنفس خویش با جمعی از دلاوران صف شکن بقصد شجوه انواع مدعیان مقصد رخش بهمت بصحرای شجاعت  
ناخته باشند دلان را بجز آید از شکم دریده ناگاه در عین گرمی اشتغال آتش گیرد و دارد دست قصائی بدرجه  
شهادت فایز گشته اگر چه مورخان در باب شهادت او بحسب اختلاف روایات انواع اقوال بر صفحات محافل  
نوشته اند اما قول در قوم بهجت مقرون است بهیچ یکا باشند میرزا حیدر سردار کشته و نامداران همراهی او  
بتفرقه تمام و اضطراب نهایت با طراف و جوانب جدا جدا گریختند و میرزا اقربا در برادر زاده میرزا حیدر  
حدیچ نافرذ بگوشه نزاری که ممکن دید بتکفین و تدفین نالیده در قبر گذاشته با اهل و عیال و توابع پس ماندگان  
طرف ولایت کاشغر فرس عزیمت دوامیده گشت ادراک تاریخ شهادت آن سراپا سعادت در نظم لبت برای  
یادگار عالمیان برین صفحه بر لکاشت رباعی سه

حیدر لبوی خلد میرین و کب راند سه سلطان ملک دین رسول معبود  
تاریخ سال پاک و نالتش فی القور سه دل نجسم آسمان شهادت فرمود



شهریادت میرزا حیدر رحمت الله علیه ملک عیدیه چادوری در او افرسند و پنجاه و پنج از حضرت  
رسول گویند علیه الصلوات الله فی الدارین برسند تسلط نمکین پذیرفته بموافقت ملک دولت چک پسر ملک کاجی  
چک و ملک غاز پخان چک و ملک شمسین خان چک و ملک عیدخان چک برادرزاده ملک کاجی چک مذکور در  
اطراف و جوانب طبل حکم نواخته بهیات مدلی و حراست اکناف و اعتماد کلی در هر مقدمه بدست چکان نامبرده در شده  
ایندای اهل سنت و جماعت بواسطه قتل شیخ دامپال پسر میر شمس الدین محمد عراقی و تشکیل ریشی و صوفی دارد و هو  
داران میر مکتوب از حد متجاوز گشته در اندک فرصتی چکان مذکور و محمد النش با حبیب شاه فرزند فتح شاه  
جها نزار سابق که مذکور او چند مرتبه تکرار یافت از دل و جان پیوسته طریق فغانیت و کینه داری با او پیوندد  
و از پنجیت ملک عیدیه چادوری با سپاه و متوسلان خود در محله علاء الدین پوره که بنفس شهر واقع است بارقا  
گشوده و دلی بامردعیان مسطورده در مقابل و محاربه بخت و طالع خویش آزموده روز کاری چکان اربعه فرموده  
و حبیب شاه فرقوم با ندما و دولتخواهان خود را در خانقاه معلی که پیرامون محله علاء الدین پوره بنی است  
مجلس مشورت و تدبیر آراستند و ملک نوروز چادوری بعد از طلاع تشریف مجلس مدعیان بحکم ملک عیدیه  
چادوری از راه شقاوت قلبی جانب خانقاه معلی توپی سرداده از دشت صدای توب و نکل اهل مجلس برهم  
خورده همان زمان هنگام که و دارنیماسین خونخواران طریق آراشش یافته ملک نوروز چادوری توب از ارکلتوب



بشامت عمل مطبوع خود اول حمله بیکار بر خیم بندون از دنیای ناپایداری در گذشت پس از کمی دیگر یکبار غصب قیام  
اگر جل جلاله بجای حکم توپ انداختن طرف خالقاه علی بر ملک عید می چادر می تاخته و در اخیر در وسط بلاد افتند  
که بنابر غلبه مدعیان بر زمین سکنه فرار شده در موضع راول پوره سه میل از شهر سیردن اسپیش لبر در آمده لرزیده العین  
جانب دارالعدم شتافته چکان نامبرده های مذکوره شاد پانه فتح و نصرت کوفته حبیب شاه مسطور را بعد زیارت  
اطراف خالقاه علی بر تخت حکومت منتقل گردانیدند در آن دولت چک وزیر را از جمله رفقای اربعه خلعت  
وزارت از پیشکشا حبیب شاه پوشیده غاز بخان و شیخان و علینجان چکان سه رفیق باقی را در تبه پیمساله  
و درجه هم سلطنت داری با استقلال کمال بخشیده در آن نزدیکی سعید خان نام سرداری بالشر بیکران بعزم خیر  
ملک کشر در اطراف کوهستان سمت هندوستان سر کشیده ملک دولت چک وزیر حسب الفغان حبیب شاه  
باسپاه رزم شاه عنان لغا و در بد الجانب تافته در سرحد کوهستان و قوم میان «لشکر ابواب مقابله باز کردید»  
لشکر یان سعید خان از آن سیردگاه کم کسی جان سلامت برده دوس و اجساد تمام حبیش او در آن میدان با خاک تیره یکان  
گشت از قوت بازوی ملک دولت چک مکتوب اخبار نویسان مبالغه نوشته و مسوید ادوات بر دو مقدمه اختصار نموده یکی  
آنکه پای بیپاره دم فیصل مست رابد است خود مضبوط میگرفته فیصل از حرکت باز میماند جوشش و خروش صدای فریاد باد ج  
فلک الافلاک میرسانند که بیز که فیصل از تحکم وزارت همراه پدر یعنی ملک کاجی چک در هندوستان پیش شیر شاه افغان  
بادشاه دهلی رسیده هنگامیکه ملک کاجی چک را از شیر شاه استمداد کمک خواست بر سمیل تریف شیر شاه را در آن



خود بنمایند که قوت بازوی این جوان چک نژاد یعنی ملک دولت بدین درجه است شیر شاه مبالغه دانسته فیل سنی  
را در موک طلبیده ملک دولت چک بادشاه شیر شاه حضور در گشان بندوستان خیل دست راست را مثل پشته نیم خواب پنداشته  
بجمل مذکور دست در بازیده خیل بچاره از جانشینانست جفید شیر شاه در گشان بندوستان از هر گوشه آفرینش گفتند و موک  
آرامیان نامور در حلقه ارتباط و اختلاط ادبیز از آرزو توصل جفتند و هم آنکه وقتی از اوقات خانه برای خود بطول جیل درج  
و عرض بهشت درج بنا ساخته شاه تغیر انجانه را وقت بالا بردن رستمها بنا کنند ملک دولت چک بیک دست شاه تیرا  
بر سوار نگه داشته دست دیگر بر زمین تکیه کرده تالارخ دستش در زمین فرو رفته مقدار زمانیکه سر گشان دکار گشان عمارت  
رستمها بنا باز بستند شاه تغیر نزد یکدست ملک دولت چک بر سوار معلن بود به العیدت علی الراوی القصد بعد از فتح و تصرف  
هم سقید خان ملک دولت چک زوجه عم خود را بحباله کجای خویش در آورده عم زاده پیش غازی خان و حسین خان و علی خان چکان سبب  
از دواج ادبای خود را از در بختند و غازی خان تنهها از در برادر دیگر در وقت فرصت روز از در بختند و سر گشتی  
تالاب دل قابو دیده فوج سواری او را با تخشیم و تخمیش در محله حسن آباد بر کنار آب تالاب مسطور بهر هم زده ملک دولت چک  
باستماع دست برد عم زاده و بر بر فوج سواری و تخشیم و تخمیش از میان تالاب دل طرف کوه پر کف بهار کر نیت بوقفا  
آلبی در دست جو پانی از لاق اسیر شده بواسطت چه پان در قوم بر دست عازم خان مکتوب افتاد بعد انقضای مدت  
دو سال و سه ماه از حکومت وزارت خویش شهبسوار فحوای غرای اوجاء انقضای غمی البهر بر سر او دیده غازی پنهان



ز کوه میل در پستان جهان پیش کشیده خلعت منصب وزارت از کوه دگ دولت چک و در ای دیگر مجبور در پیشگاه چیر شاه  
غازنجان دستور بفرستاد خود را اسب تا یک سال بفرستاد و وزارت و بند و پارت مملکت داری بدستور مملکت  
دولت چک و وزیر ای دیگر بوجه اسب پرداخته در تاریخ سنه نهصد و شصت و دو از هجرت بادشاه علیه الصلوٰه الرحمن  
غازنجان چک را دغدغه سلطنت در خاطر گذارده بآبرادران خویش سپید علی خان و از نهانخانه لیلونان به پیشگاه  
نظیر رقبه داده میرد و برادران اندیشه باد موافق گردیدند و بشکام قاپو وزیر اسیر دیوان عام حضور سرکشان و امان  
دولت علی خان چک برادر کو چک غازیخان چک از جای معین بر فاست جانب تختگاهش رفت تاج فرمانروایی از سر  
سب شاه برداشته بر فرق غازی چک برادر بزرگ خود زباده همان لوح وزیر بر سر سلطنت ممکن پذیرفته بادشاه  
در محبوس خانه جا گرفته از اندر دوازده چکان اسلام سلطنت اسکارا بر پا کردند اول که با استقلال تمام در قوم چکان بزرگ  
جهاننان نشسته و بکلیل مملکت بر سر گذاشته دم سلطانی بر ملازده غازی خان چک بوده همین که گوش سلطه جهاننداری  
در اطراف قلمر و کوفت اصلاح سرکارات کشور و سیره و دانه کلی بکلی را با نواح کوهستان به سمت طرف خود معین کمال  
خان لکوه رسیدار سرکار دانه کلی بحباله کج خویش در آورده ملک شمس چاوری از شدت معاندت و کینه جوئی منازل  
دشت و بیابان چند درستان پیچیده از پیش همایون بادشاه میرد الواعظ را با لشکر کران برای استمداد استعانت رفیق خود  
ساخته بشکام معادرت از راه اراق چوک و چیره طایفه کشیده در آمد و بار اقامت در موضع بن کشید و غازیخان چک



بعد از سماع چون و چرا به ملک شمس چادوری با عساکر خویش در موضع لاجی دیره شریف فرسوده میان دو لشکر  
امر مقاتله به توجیه پیوسته از اول ما و در آن غروب آفتاب مبارزان در پیش چون هم دیگر ریخته و چپا به از نفر از انواع  
جانبین لغو و ندگانه در آن مو که باخته میرا به الموعا مار پس ماندگان همه اهلپان لعل که پند و فرار نواخته ملک  
شمس چادوری در پستی لغو پیرا سر کشته غاز نچان چک اورا بخلو کشیده از سر لای قتلای حبسو در بادیه روزگاه مناره  
بنا کانه بنده پس از چند گاه دیگر لغو تان چک برادر ملک دوات چک با خوان و انخوان خویش و ملک محمد چادوری و ملک  
نور چک و غبه سران به قوم بموافقت و موافقت یکدیگر جسور دریا می بهت سوخته در میدان رال در گره ۱ علال مقاتل  
و محارب افراخته و غاز نچان چک باد و نسو امان و معتمدان خویش منور بدو انجانب شتافته چند روز با هم دیگر بجست و  
طالع از مودند و جمعی کشته از زمین بقتل رسیده فتح و لغو نصیب ادلیا دوات غانه نچان چک شده مورخان در شجاعت  
و مردانگی غاز نچان چک را بهر تنه می ستانند که روز ضرب سمندر و فرمبازرت هر چپ و چار بنفس خود میدادانده از  
دلاوران روزگار که در دشت مو که رستم درستان را مثل خر کوش و روباه می شمرند کسی به روی او بموالت  
استاد دندل و سمیت او بر وجه می نویسند که سماع آن در کنجایش عقل عاقل جاندار و قطع نظر از سرام وافر و عوالف  
رایجا گویند که کار پردازان درگاه و فرمان برداران با و گاه را ز پا ده بر استحقاق خدمت که از ای صلا می بخشید و دعا  
بجای پیر مبر که وقتی از اوقات پیر رشید خود را از سبب ارتکاب امر شنیعه که از سر زد بقصاص رسانیده با وجود



همت و نصفت و غیرت از راه تعصب مذہب مردم اہل سنت و جماعت را زیادہ از مافوق و بجا نیندہ علی  
و کلاً از جہت خود کہ در تکلیف انقلاب مذہب بنیاد است و آنکہ و آزرده خاطر کہ دیدہ بمشورت و اجازت سران صاحب  
فلک ملک نو بہر و ایکہ و خواجہ حاجی سلطان با جمعی دیگر از اعیان زمان ارف و لایت کاشغر از دامن مالتوف کو چیدنکہ  
در انجا از میرزا قرا بہا در برابر زاده میرزا حیدر و مرحوم استمداد و استعانت جویند و ملک یوسف چک و نصرت خان  
چک و ملک محمد ناجی چادوری مدافع خلع امر حکومت از خانوادہ غای خود با بر فاقوت ہمدیکہ در ہمان ایام نیر عثمانی  
جانب ملک کاشغر تا فتنہ کہ از میرزا قرا بہا و مذکور ملک طلبید در اثنای سیرت سیر راہ ہر دو کہ وہ کام خواہ قصد  
غائی الضمیر یکدیگر دریافتہ طالبان امور لطنت علاوہ استحکام مطلوب خود در آن دیدند کہ داد جو مان مذہب ہر  
چند کہ با مخالف مشر بنیاد کہ رئیس تردد باشند اولی است کہ مدعائے چاپش از پیش از آن رونق پذیرد و بدان  
اندیشہ درد بگوینی و مدارات اہل سنت و جماعت بحد غایت کوشیدند و نہ کام نزول در بلرہ بکاشغر ہر دو فرقہ پیش  
و مرزا قرا بہا در امر تعصب مذہب غازیجان چک با اتفاق ہمدیکہ اظہار کردند و ہر را قرا بہا در ارشیدین شد آیز اہل  
کشتن در غیرت افتادہ با ہفت ہزار نفر مغل و ملازم خویش و سہ ہزار کس کشمیری ہمراہیان ہر دو طایفہ بچہر دہ ہزار سوار  
پیادہ جانب کشمیر ہمراہ سرداران ہر دو کردہ و خشن عزیمت در آیند بعد قطع مسافت دشت و بیابان در سر کار راجہ رفت  
اقامت کشورہ چون این غلغلہ بکوش غازیجان چک خود با سرکشان دولت ہزار از دارالامارت کشمیر سرگن و بیرون

79  
2



رویده در قلعه موضع کویر کوهت معسکر خویش آراسته مدتی جدید با هم دیگر نزد مصاف تا خنند و تاناداران سینه  
چون کار در حیاط از شمشیر سراسر ای فانی بیرون تا خنند و غازیان بمشاهده دست ببر دیا اندازه لشکریان مدعیان سر در گریان  
تجربه بر افکنده بسر انجام حال خود فردمانده بعد از تأمل بسیار و تفکر بهیچ شمار قوم در میان که جایید طاع الطریق بر تانت  
شان زیباست و برای با سپاه دلت پر کنه جات مقرر اند از بر موضع قلعه و محروسه طلبیده بهر کدام را دعه العام داد  
که هر یک سپهر غنم بیار و یک اشرفی نزد آن از سر کار بلا مضایقه بیا بد و قوم مذکوره پیوند موجود مسطوره بعنوان رهبران  
هر روز شبانه در لشکریان مدعیان بعمل مشغول خود را پرداخته سرای سرداران چند لشکر میرزا قرا بهادر تخمینا پیدار زیاده  
از شمار بر میدند و سر کلا یک اشرفی و قرار داده و بالایی ان العام دیگر از خزان این داران غازیان چک مزاحمت  
تعطل ستانند از اینجهت میرزا قرا بهادر یا سران کشمیر پان بر زمین تیر کام قرار شسته غازیان چک مطلقه منفرد  
جانب دارالاحارت باز کثرت مدت سلطنت او خیار نویسان نه سال در دو ماه نوشتند در عرض موت زمام محکم بدست  
حسین خان چک برادر کو چک خود سپرده از دست قابض ارواح لدت شربت موت ششید بعد از فوت غازیان  
چک برادر کبیر او حسین خان چک در سینه نهید و بهفتاد و یک از محترت مغیر العباد علی الله علیه و آله و سلم  
جبهانمایی به سر نهاده در مدت حکومت خود ایام سبوح را بدین دینیه گذرانید که روز جمعه با علما و فضلاء بهم میزد  
خویش در روز شنبه مورخان سپرد و سلیمان دانش منش در روز یکشنبه با مجاهد زاهد مذاهب نور بخشید و افاضه و روز



دوشنبه بار بابت عدالت این سنت جماعت بنا بر ضرورتی داد جوپان غریب روز شنبه با سران نامدار  
در سپرد لشکار و روز چهارشنبه با سپهرمندان فنون پیراندازی و شمشیر بازی و غیره اعمال سپاهی گری در روز پنجشنبه  
با مطربان شیرین مفراب و خوش الحان نمکین اواد توالات قاعده دان و اهل نشاط و لادیر سیر و ساینده هر روز  
بر فرقه راجوالطف مردانه و مراحم بارشانه محفوظ میگردانیده بهنگام رخصت مبلغی زر نقد بطواف فرجوره  
بیمیشد در روز نوبت هر کدام کرده را بلا ناعه و رحمت پیغمبر نمود عمارت عالی نواح محد سکندر پوره در غایت توسیع  
جهت سکونت خویش مرتب گشته اند الحال خالقاه و حفرات خواجگان نقشبندی به سنت اسرار هم در آن مکان  
واقعست بعد فتح سلطنت از خوانده او اهل شیر قطعه قطعه اراضی عمارت مذکوره جدا جدا بنا نمودند و با انوار محل  
خواجگان و حسین شاه سرکان کشمیر نام آن آبادانی میگردند در اوایل سلطنتش شکر خان چک برادر خور داد  
الوان محاصرت و مخالفت بار نموده سرکار نوشهر که در سمت کوهستان بنده وستان واقعست با اغتلاص قصد سپهر  
و اطراف سرحد را به کلی در قصد خود تصرف مطابق نالش سران قوم کلکان زمینداران اکناف دان کلی از ظلم سرکش  
مرتو علی علی خان چک برادر کو چک دوم حسین خان چک با ملک محمد ناجی چادر وکی و سپاه بنکاه و نور و حسب الحکم حسین  
خان چک از پیشگاه صفور برای تبیه برادر سرکش مکتوب کردیمت بر میان جان بسته در سرحد قصد پیروی با لشکر شکر خان چک  
مور که مقابله را آرایش افزوده بعد قتال و جدال لامثال برادر سرکش منبرم ساخته در هر مکان مقبوضه او طرف داران



را با استقلال شانیده پیش برادر حکیم خان حاضر آمده در ادراک حکم است او دوری حسین خان چک لغز  
سیر و شکار طرف موضع دته مادر شریف برده کوکر زاده او با اتفاق خواجه فتی نام شخصی مخاطب بجان زمان از راه  
تعویب مذهب و غرور بدستی در محسن خاص و عام دارالامارت بایگی از سر داران اهل سنت و جماعت بر مذکور  
چون و چیرای مذایب جنگیده در سوال جواب خشنونت انگیزه بیکدیگر کوکر زاده بدیده خواجه فتی نام صبری محابا نا  
سزا بر زبان رانده و سر دار ارباب تسنن از راه عجزت با بر دو کم سخت در آویخته اشتغال آتش تیر و غضب  
طرفین بر اوج افلاک رسیده جانی نشان سر داران اهل سنت و جماعت در دوازه بارگاه حسین خان چک را آتش  
کشیده خواستند که دارالامارت را بنارند در آن اثنا ملک محمد ناجی چادر داری نکیهان قلو دولتیانه بکم کوکر  
زاده و خواجه فتی از سر دویده توج ارباب تسنن را از صحر که کرد و دار کرد پیرانیده روز دوم جنگ و جدال جمعی از اهل  
سنت و جماعت حسب الاماره سر دار خویش مقدمه ناسزاگوئی کوکر زاده و خواجه فتی در پیش ارباب عدالت  
کر محکم اظهار کرده ناسزاگوئی را بدارالعدالت العالیه طلبا نیدند حسین خان چک بر عایت نسبت رعایت  
کوکر زاده و مخالفت قلبی خواجه فتی بهم مذهب خویش ارباب عدالت را پیغام فرستاد که حمایت کوکر زاده و خواجه  
فتی نظر سپاس خاطر ایچان شب شمار از در است قاضی عرض بالعفی مقتیان و سایر اهل عدالت و بر درین  
ماده حسب التماس سلطان زمان سکونت و در دیده اطاعت حکم دارایی وقت واجب دانسته در نفر  
مفتی یکی زبده الفضله عمده العلماء فقیهت و دانش امتیاس مولانا التماس المودف یکنایه ثانی



تدره الفقهاء اسوه الاقيا کو بر عهده دانا ي مولا ناسخه کنای ملقب به ملا محمد فیروز جنگ فتح الله علیه السلام  
الحبته از تهديد و تعذيب حسين خان چک اصلا نرسیده لغاذا حکم شریعت از دل و جان پسندیده قبا ي نحو الی  
اولیک علی بدی من ز بیم و ادلیک بیم المفلحون بر قامت خود را آراسته نکذا نشنند که امر خیرا بر کو که زاده و خواهر  
فتی جاری نشود در حکم شرع ملت خفیه آشکارا نکرد و آخر کار قاضی و مالقیه ارباب عدالت امور دین و ملت قرص  
عین پیدا شده بر افتت در فضی مستطوره حکم نامه قتل کو که زاده و خواهر فتی بر سر محکم نوشته بود و ناسزا کو را بشمار  
رسانید زیم بعضی مورخان اینست که خواهر فتی مذکور سردار ایل سفت و جماعت بود با کو که زاده فرزبور و یکی  
دیگر از سرداران ارباب شیع گفت و گویش شرح صدر واقع شد از سبب جد و کد او فرمان دهن نمند محکم  
عدالت العالیه کو که زاده و سردار و کتوب بدین حکم شریعت عمر ازین دار غرور در گذارد العلم انذ الله  
بدان حبیت پو ح سینه و تحت فکر حسین خان چک بسوز آتش عمارت سراپا سوخته مثل مار سپاه شب و روز خلا  
دعلا بر خود بیچیده در هر جا ایل شین را با انواع ایدار بخا میده از آن و بهشت جالگاه با مشایخ غریب گزین  
و فقهای کوشه شین و اعیان و اکابر سایر الناس با جمعی از مردم عوام جلای وطن کردند و در اندک فرصتی  
جمله ای سیج و پو ح انگیزه خون دو مفتی مز پوره بیکانه پس و پیش ایام موعوده بشمار کیده و تعصب ندید  
میرا قهرآ بیدریغ بر دو خدا پرست در خلوتخانه والدین جاید و امتیان سلنا بارام تمام خوانیدند و تقدیم و تاخیر



شهادت آن بر دو سر ایا سوادت از اخبار و قایع نگار را بنظر در میآورد و بر دو بزرگوار را بنکام  
قتل لغو پیلان نهایت گنا نیده فرمان برانش مولانا التماس گنائی را بعد شهادت بر دم قبل بست کرد و شهادت  
عبرت اهل سنت و جماعت محله بخود کرد و ایندو تاریخ شهادت مولانا التماس که مولف نامه در سلک نظم کشید  
برین صفحہ بر تو م ساحت قطعه ~~سری~~ سه

سری باخت لی مذهب دملت التماس سه بادش ز خدا رحمت و تحسین ز رسول

تاریخ شهادت ز پیا گفت سر و دش سه التماس معا سوادت و قبول

مولانا بنی گنائی را نحو دیگر از همیں قبل که واضح و منفیع در تواریخ و تصانیف بنظر بر رفت شد  
تیا نموده وقت غروب افتاب سرد مش را میان کورستان خاص و عام بعد غن تمام نگید اشتند که هیچ  
لکاه از لکاب امر شنید را باز جلا دهد قضای ربانی در خوف شب وجود با جودش مردم غیب برداشته  
بردند و در مکانی که بالفعل قبر او نموده است انداختند حسب الاتفاق سواداری که از کثرت پیچ و تاب  
در حسب وجود بر سر او رسیده بی اطلاع دیگر می سرعت بر چه تمامتر در قبرش نهاده نگهبانان چون  
از خواب بخت بیدار شدند چست و چاه رنگ دو گردیدند و نشان بدن او جایی ندیدند آخر الامر  
مسلطت سوادار مذکور بران مردم مغرور بعد از تی مدید مبرایل عالم ظاهر کشید و آخر معلوم شد که شهر  
است که مولانا بنی گنائی بنکام شهادت خویش در قتل گاه با و از بلند گفت که ز علم و جلال در



نگار بهمان کلمه کارش تمام ساخته جمعی از ارباب لیسن که لفظ مرتوم را در آن مو که جان که ابکوش  
پوش شنیدند در حساب شمر دهند و تاریخ شهادت او برابر یافتند مولف نامه تاریخ مکتوب ماد پیکر تاریخ  
منظم در آورده برین اوراق جبهه با کار عالیشان بر لکاشت قطوعه

خلعت فخر شهادت کرد در بر مولوی سه با عنایات المستعین کنز اعداء از ظلم  
سال پاک قتل ناحق در کلام اقرین سه وقت گشتن از زبان خویش کفار ظلم

تاریخ که مولف رساله گفت قطوعه

مولوی مردانه جان کرده فدا سه از برای مذهب ائمه دین  
سال تاریخ وفاتش ناحق سه گفت بر وجه محمل و یقین

پس از شهادت بر دو مفتی موقوفه در اندک زمانی شامت محل نامطهر مذکوره سینه غلبه و  
صاحب کبریا یی جل قدره بر حسین خان چک از آسمان نازل گشته دولت اقبالش رو به نرس آورد و ابراهیم خان  
چک پسر مذکور در احوال روان او در سن شباب بمرض ابد از دنیا یی گذارد و گذار گشته بهجوم کثرت مهال  
دشمن کلال معاش کامرانی را سر اسر بی حلاوت دیده بعد انقضای مدت هشت سال از حکومت خویش  
زمام سلطنت بدست معلی خان چک برادر کبر خود سپرده در موضع زین پور رحل اقامت انداخته باقی ایام



صیانت را در غایت بشیمانی و بیایست بی آزاری در محال خالی گذارند بعد از ترک سلطنت حسین خان چک  
برادر خود او علی خان چک در سنده و سقند و منه از بهر ت خیر الام صلی الله علیه و سلم نواری حکم رانی بروج  
کلبانیایی افزاشته بمکی بهمت خود پیر عدل و داد میرایا و احسان و اعطاف رعایای خاص و عام بر گماشته  
سال اول حکومتش حیدر خان و سلیم خان بر دو از اولاد زین العابدین انار الله بر ما من بانه و پیام بعضی  
سردن دارگان اعیان از سر زمین ملک بندهستان عمان عزیمت جانب بلده کشمیر بر تافتند و لوهر  
خان و محمد خان چکان برای مدافعت لشکر بر دو سلطان زادگان حسب الحکم علی خان چک با سپاه معزز  
گیر و نبرد از راه کتل سرخیال بسرعت تمام شتافتند در موضع تنه متعلقه سرکار راجو محمد خان چک رفیق کار  
خود لوهر خان چک را مقید نموده بدان حیدر در سرکار نو شهر بمبرافقت و بمهرافقت حیدر خان و سلیم خان  
کمر مطاوعت و متابعت بر میان جان بسته قابو جوین در رکاب سران مذکور آن مسافت معاودت بعنوان  
خیر خواهی و اتمام اطاعت و ری پیموده در سرکار راجو که بر مدعای مرغوب و نصیب قلبی دست یافت سلیم خان  
را از جان گشته حیدر خان بمشاهده عمل دغل دزدی او عنان مراجعت باز گردانیده از بمان مکان محمد خان چک  
طبل فتح و نصرت گرفته رفیق کار خود لوهر خان چک را از قید حکر و شید خلاص سیافته میردو چک نیز اربابان  
یکدیگر دارالامارت جهاننداری حاضر آمدند پس از آن راجه بهادر سنده طرف دار سرکار کشور



سرادق فرمان بر داری بیرون کشیده علیخان چک بعد استماع سه گذشت با دولت خوانان و سرکشان نامی  
از بارگاه خویش طرفه العین کو حیدر در نواح سرکار سطور اعلام مقاتله و محاربه بر پا کرده راجه بهادر سنگ  
از حیدر عدم استطاعت مقابله با عساکر بادشاهی ابواب مصالح گشاده دختر یکی از اقربای خود که در حق و  
لطافت بنما نداشت پیشکش فرستاده علیخان چک بدیدن جمال دل ربای دختر مزبوره از شدت خفگی  
در گذشته دختری بیک را در سبک از دواج خویش انتظام داده فرس معاددت جانب کشیده یافته بعد سال  
دیگر راجه بهادر سنگ مرقوم از راه غرور و طبع شوم باز در مقام سرکشی استاده علی خان چک ارکان مملکت  
را از سر فرمود که اسماعیل کنایه و ملک حیدر چک با سپاه فراوان در سرکار گشته و رفته بهادر سنگ مفه  
سرکش را قرار واقعی کو شمال دهند بر دوسر دار نام برد چون در سرحد سرکار مکتوب رسیدند فخر بدستی از  
سراج بهادر سنگ بریده در سرانجام کار خود دستگیر ماندند ناچار خواهر عینی خود را برای تنزیل یعقوب خان چک  
بنیره علیخان چک بدست سران مذکوره سپرده از وجه باج علی الدوام مبلغی فراخور حال هر دو خویش  
لازم گرفته که هر سال بلا مضایقه و ایهمال بجز این دالاسر کار علیخان چک حاصل سازد اسماعیل کنایه و ملک  
حیدر چک صلح مسطوره پسندیده با خواهر راجه بهادر سنگ کوس مراجعت نواختند و علیخان چک بعد دخول  
سران مذبوره در شهر کشید خواهر راجه بهادر سنگ را با بنیره خویش یعقوب خان چک فاتحه عقد نکاح خوانده  
بنفاد و وفات و مقدمه عروسی شان بدستور بادشاهان در جهان آراستة ..... حکومت خویش از روز بوی



تا افرقیات سران بر مذهب را بحسن سلوک نهایت راجی و ممنون گذاشته بر که در به راه سران و بحر سران  
عطیات دافره می بخشیده گویند که در عهد او قلاد احمد نامی غزلی با قعیده در مدح حضرت مرتضی علی صلی الله  
علیه و آله تبای نیت تمام و لطافت مالا کلام گفته که مطلعش این است مطلع ب

مرتضی انکه شمسند عالی نسبی است سه آفتابی است که برج شرفش در شمس است  
علینان چک با ستماء معنایین ابیائش بر خود با لیده صد بی الله از او در امر حمت فرموده  
در رعایت و رماه هم مذهبیان خویش از حد مبتدیان و زکوشیده اهل سنت و جماعت را ایدای نمایان نرسانیده  
با طایفه اهل الله ارباب شمس مثل قطب الاقطاب فرد الاقطاب نورشید سپهر بی نظیری محمدوم حمزه  
کشیری و سالک سالک طریقت مالک مالک حقیقت شایده مشهور بابا داد المودف بدی کنای کشیری  
و مرتاض یغانه مجاهد زمانه کل کله از خلفا کشی بابا پردی ریشی المشیر بر شیه مالوی کشیری بر در سر بد محمدوم  
سینج حمزه مرتضوم و جامع الکمالات شهباز اوج و نقضای مقامات شیخ المشایخ بر جاده حقایق و معارف راجح  
کاشف اسرار غیب مولانا شیخ یعقوب بن خواجه محمد حسن کنای کشیری التخلص لبحر فی المللق محفوت  
ایشان و مقننه ای کاملان پیشوای داعلان و رشده ارباب تحقیق خواجه محمد رفیق بن خواجه محمد ابراهیم کشیری  
و حمزه جمعی از خلفای پنج تن مکتوب دکر دهمی سوای شان که بر یک شیر پیشه ولایت و ننگ عمان هدایت



بود قدس سر اسیم و روح الله اراحم علیچان چک نظام داری اخلاص و اتحاد می دروید و از زخم پیر  
جذب ایشان مانند برگ بید بر درخت میلرزید با وجود این که خوف و رعب نگاه کرم تعصب آمیز هر کدام  
اکثر اوقات با انواع امتحان بر کس را جدا میداد می آزمود تشخیص مخدوم شیخ حمزه و شیخ یعقوب عربی  
و اقدس الله سر سیمایار الم بزرگ بعضی متفحصان بهم مذهب خود در ضمن امتحان قصد ابد الیکار برده  
همیشه از افعال ناشایسته خویش بمعاینه ظهور عکس مدعا و مطلوب خجل و منفعل گردیده گاهی بی تنگ  
او بر منزل مقصود نه پیوسته مسخران عبادن الا قوال میعاد حکومتش با قلام صحبت ارقام برادران  
صحایف بلاغت انجام نه سال رقم زدند و آخر حیات در میدان عید گاه رخس بازی در شغل چوکان بازی  
بر امعای او رسیده فی الفور جانب داران مارت دیده پسر خود یوسف خان چک را بر سر سلطنت  
نشاند کوی زندگانی از جلوه گاه دنیا جانب مکرر وسیع فوات و فساد ریافت بعد از فوت علی خان  
فرزند یوسف خان چک در سن نهصد و بیستاد از هجرت رسول ذوالجلال علیه صلوات الله الملك  
المتعال بر سر پیر فرمان روا شده و داد و عمل تسلط ادا اخبار نویسان در صحایف چنان نوشته  
که روز اول فوت پدرش ابدال خان چک عم حقیقی او خواست که برای مشایعت جنازه برادر خود برود پس  
صیب خان چک پدر را مانع زد که تا عهد نامه بچیان نیاید در مشایعت جنازه رفتن مصلحت نیست یوسف خان چک  
بر این معاملة مطلع شده سوگند علیطه نیر زبان رانده که عم من در خوف و هراس متر در نباشد و نماز ان



روزگار را نشنیده است و نماز را نهی افروخته اند که یوسف خان چک بی تپه و تکیه و تکیه و تکیه با دست  
خواهان فتنه انگیز بکار به ابدال خان چک از شدت اضطراب در سر است هر چه تمام تر دویده در محله نوبه کرد و  
عالم خویش بکامه مقدار و محاد را از کثرت کینه و بی آرایش افروخته بعد از زد و بدل گیر دارد و در آن بی کار  
و قتل مبارزان ابدال خان چک از دست سپه مبارک خان میان قتله و زخمگاه سر از تن جدا بر فرست  
زمین خوابیده پس از رنج کار از او مرده مصاف محمد جد او را محمد قاسمی مسما بر بکوسی همان روز در خاک  
سپرده یوسف خان چک روز در پی محاربه نفس پدر در قبر گذاشته تا چهل روز بر سر دست شمع  
بوده که سپه مبارک خان بر قاف و مولفقت لوهر خان چک و علیخان چک و ملک فتح چک کوپواری و جمعی  
دیگر از سران نامور بخار و عت و معاندت یوسف خان چک برخاسته و بجای دانه اشهر از هر جا  
در هر مکان و پیران گناییده با فواج خنجر گذار بار اقامت در ساجستان بادیه عید گاه گشته و بعد از استماع هجوم عساکر  
سپه مبارک خان یوسف خان چک دلاوران سپه انگن و مبارزان صف شکن را از مسلک خویش همراه  
محمد خان چک و ملک حبیب چک سرداران برای مدافعت لشکر اعدا مانده با د جانف و عید گاه  
دوانیده هر دو گروه شجاعان لشکر در آن داری با سیمد بگر جنگی عظیم بجای بردند و در عرض یکدیگر  
دو روز سپه نفر کینه افروزان را با بنین لذت زهر موت چشیده محمد خان چک و ملک حبیب چک



با حبوشش خود را منبرم کرد دید بدو سید مبارک خان را پست فتح و لغوت برافراشته یوسف خان چک بجز  
استماع این تاج خان و جان تاج شاهی از فرق عالم پناهی میدا کرده مصحوب ملک تازی چا دوری برای  
سید مبارک خان ارسال شده طرف کوهستان سمت هندوستان بامتوسلان دایم و عیال مضطرب  
احوال گردیده سید مبارک خان تاج مملکت آرای نرسر نباده شریف فرمانروایی بر قامت خویش پیر  
مدت دو نیم ماه در شغل سلطنت پرداز می ادوات گذرانیده در ضمن میعاد مذکور یوسف خان چک  
حسب اشاره بعضی سران وقت بعزم تسخیر ملک موردنی یکبار از کوهستان معاد دت نموده در موضع  
برنل چک و شیو متعلقه برگزیده شیو پیام موکد زده سید مبارک خان با سپاه بیکران نیز بدانجا متوجه  
بی آنکه حریفی میان فریفتن واقع شود اکثر سپاهیان رکاب یوسف خان چک با عا که سید مبارک خان  
کردیدند و بدان سبب مرتبه ثانی پیچیده یوسف خان چک از راه بلده کشمیر کلپیل سطح زمین دشت و بیابان  
هندوستان پیچوده پس از آن لوهر خان چک بمعاد دت و مرافقت ملک حیدر و ملک شمس چکان و ابدل  
تب از منشیان مرصع خویش و مخیره سران نامدار که مخالفان سید مبارک خان بر میان  
جان بسته بنا بر مصلحت ظاهر داری برای یوسف خان چک فکر و مشورت و رایض نگاشت که شریف  
شریف جانب این دیار بر کف از زانی دارند و با اتفاق سران موافق جمهور شیو از دریا با می خود دینزگ



هر مکانی سربازی سوارگی با تشن نواز زینده در میدان ازل در کبر رعل اقامت انداخته سپید مبارک خان  
اجبه عدم استطاعت مقاتله انواع معاندان بی آنکه طرف در نگاه عثمان توجه نماید در جوار بابا خلیل  
مرشد خویش در بی مدعیان خود و مقتدای جمیع اهل تشیع از راه اضطرار پناه جسته تاج جهان بنانی مصحح  
بابا خلیل مسطور پیش نویر خان چک ارسال فرمود از آن روز باز تا مدت یکسال نویر خان هر سینه  
شهر یاری اقامت کرده در ایام اخلیل آرای و رعایای خاص و عام با سران دسریشان از حسن  
سلوک و کثرت لطف و احسان او در ~~مختار~~ امن و امان و مومن و معین ماندند و پوسف خان چک در زندون  
پیش حلا الدین محمد که اکر بادشاه رسیده از آنجناب گردون قباب استمداد و استعانت می طلبید  
که مکاتبات نویر خان چک و سران دیگر بنظر مطالعه او در گذر شسته نظر بر آن از ارکان اعلی سربا که بادشاه  
بشرط آنکه بعد بنزد دولت ملک و استقلال قرار واقعی باز در رکاب سعادت انتساب حاضر که در خدمت  
خواسته بغیر کمک عثمان سعادت جانب ملک کشمیر بر تافته در آشنای راه حقایق چون و چرا ی  
روداد مستواتر شنید که نویر خان چک مضامین مکاتبات مرسله لیا منیا" انگاشته زمام مملکت  
را بخاطر مظمین قاضی و مشهور است از آن جهت در گرداب تحیر و تفکر غرق گشته بر طالع و از کونه <sup>51</sup>/<sub>2</sub>  
خویش کمر بسته بدرگاه قاضی الحاجات در مناجات شب و روز با چشم تر زار زار نالیده که ناگاه  
محمد بیت وزیر سابق او بایز از نفر ابطال برای استقبالش از راه بملول پور در بلده لاهور رفته بنا بر



مخبر و در ماندگی او مصلحتی از مردم تجارت و عرض گرفته. بزرگوار نفر دیگر نوکر نگیداشته. یوسف خان چک با جمعیت  
قدیم و جدید محمدیت و سیمرا بیان رکاب خویش لقا در عزیمت بقوت سمیت و غیرت جانب جناب ولایت کشمیر تاخته  
در نوشهر یوسف دارخار سارا نحد و در بابا نوچه متعینه منهنم ساخته در سرکار راجو رایی بهادر زمین دار اقلو  
والعنایات خسر دانه مطیع منقاد خویش کرده اندیده نوهر خان چک حسب الاستماع مراجعت یوسف خان چک بر نواق  
محمدیت و عا که نصرت فاش و اطاعت رایی بهادر زمین دار سرکار راجو ربا دولت خوانان او و اقرار یوسف  
دار و از کذب سرکار نوشهر محمد یوسف ولد حسین چک و نازک بت و مارک تیکو ربا لشکر که ان و سپاه فرادین  
برای محاربت و خنای صمیت یوسف خان پیش فرستاده محمد یوسف ولد حسین خان چک در موضع سد دبار  
نقای خویش سلوک فتوننت امیر بطور آورده نازک تیکو در قید زنجیر افتاده و مارک بت رو بگر نه نهاده  
محمد یوسف مزبور با عا که یوسف خان چک پیوسته تلک شمس دینی و ملک حسن چادوری و ملک داداد  
چک بر فاققت یکدیگر رفته تو اسل از دامن نوهر خان گسسته بهو اداری یوسف خان چک از اعا کن خود  
بر مراکب سوار شده در موضع تنه متعلقه سرکار راجو رلفه مطااعت یوسف خان چک بر کردن خود  
آدینجند بهو خویم متابعیت سران بر جنوب رایات عالیات یوسف خان چک از موضع تنه لبر در آمده  
براه الاق چیده غاره در قصبه سو پوره و بنو داد سر کشیده پل دریای پربت که در آن قصبه انعتت لبد  
معبودان -



عسودان روی دریا ویران کرده سمّت پرکنه کاجراج را تصرف نموده بدان سبب نویرخان چک را با  
تاجان از مواعض پیوه بود و طرف داران دیگر را با جمعیت همراهمی از میر محبوب طلب حضور فرموده با  
لبست و بجهت از سوار و پیاده کمر مقابلند یوسف خان چک بر میان جان لست از دارالامارت کثیر کوچه ۹۵  
در موضع کنست با اقامت کثرت مدک حیدر چک را در سرحد میرکنه کو پیاده با جمعی از دلاوران یکدنا از قایم و  
مستقل گذاشت که هنگام قتال لشکر غنیم را ناگهانی کمر سکند و یوسف خان بعد مشاورت و مصلحت با مدک  
شمس دلی و مدک حسن چادوری و سران دیگر امر کرد که از راه الاق کروی درک جانب سرکار پیروی  
که بعضی مدبران او گفته بودند و مصالح بابا خلیل مرشد خود و مربی خویش اعلان پسندیده افواج  
را فرمان داد که برابر قصبه کو پیور از آب دریای بهت بی صحابا درگذرند و در حرت و قتال با لشکر حریف  
بمیدان دلیرانه دست و بازو کشانند هنگام عبور و جوشش یوسف خان چک از آب دریای بهت گردن کشان  
جنود نویرخان چک با هر همت و مدافعت پر داخه بنا بر کثرت چرب زبانی دوست و دشمن فریفتن در  
سمان بادیه و نواح قصبه سو پیور رکنند و از اجان جنود جانبین آتش مقابلند و محاربه برافروختند و هر دو  
فرمانروای کینه خواه در قلب گاه عا که خود را جاگزیده مبارزان شیرآهنگ را در جست و جوی  
خبر گیر و دار ستیزه جوی با عطای و مراتب اکرام تحسین و آفرین قوت بازو و سمّت جو لانگری انز و دند  
مشهور از قضا نجیر اب دارا جل خون خلقی کثیر و جمعی مغفیر دران جو لانگاه عبرت پذیر بر روی زمین دریا



در یار یحیی عاقبت بی کار و مهر خان چک بر زمین سمند فرار شسته پوسف خان چک سمند مولی را  
کرت ثانی بجلوس خویش زینب و زینت بخشیده وقت عزم دخول شهر کشمیر الی و مولی اعیان و غیر اعیان  
در موضع بر تپه از شرف قدم بوس ادبیره سعادت از دوختند در همین جلوس ثانی بی تخت حکم رانی در دار  
الامارت مورد ثانی با استقلال تمام بر کدام سران دارکان دولت را علی قدر انهم باللطاف شالامه و  
عنایات خسروانه جدا جدا نمودند در اندک فرصتی مهر خان را از خانه قاضی محمد موسی باستقصا اب  
خواجه سراد ملک حسن چک یکی از سرداران لشکر او را از اضلاع پر کنه مانقل بموخت خراسان آن سمت و  
محمد خان چک برادر مهر خان چک را از قصبه باره موله بدست گذر بانان آنصوب و ملک شمس چک  
رفیق موافق او را از قلعو فیروز که در نواح سرکار پهلوی واقعت بنک و دو لواقب ملک مهر خورجی  
لیسر کنه بنده بر یک را بخشید و در پشیمان جهان بین میل کشیده از کار و بار و پیروی عاری گردانید  
و ملک حیدر چک سپه سالار فوج مهر خان چک بمشایده الهرام لشکر خداوند خویش از حدود پر کنه کوچان  
دشنت و بیابان دسوت گاه فرار پیچیده در اطراف شهرت فرد فرس اقامت گزیده تا چهار سال کاهی  
اکتاف سرکار کشیده اردو کاهی اضلاع بقوات دیگر را غارت میکرد و الا و نظر بر عدم استقلال و استحکام  
شکند و خویش دانست که ازین کار و بار تحصیل حاصل است و حصول مدعا اصلا متصور نیست ناچار طرف بلده



لاهورگر نخبه راجه رن سنده حاکم آن دیار حاصل دو برگنه یکی نپیره و دویم نوشهر از مضامین محال  
جاگیر خویش بهت صرف معیشت از وجه بشیکش با و کذا رانیده در سایه جوار خودش مخطوط نشانیده یوسف خان  
چک بود شکست مخالفان و معاونان و تسلط سلطنت کرت ثانی بمدت حکومت خویش در پیر درش رعیت  
و خاطر داری سران وقت حتی المقدور با پیش نیک کوشیده بوعنی بدعنا معمله حکام و سلاطین متقدمین  
مثل زر جبرلمیه شهر داران بولت رفاقت در مسافرت های عاکر بلا ابره و حاصل سه درختی میوه دار  
و وجه معین سرفری حرفه گیران و غیره امثال آن از دوه رعایا مطلق ساقط کرده جمعی پریشان حال  
را حاصل و اچسی معاف شمرده اوقات شب و روز از اشتغال عیش و نشاط بربستر کارانی در محافل  
شادمانی نخوی از حد تجاوز بر سر میز ساینده که از آن روز باز سرکان گشته در محاده یکدیگر با اعتبار مبالغه عیش  
یوسف شاه مثل کوبند و حدت ذایقه اش در لذت اطعمه و مباحث مقام شناسی او در علم موسیقی و لغو  
آرامی مورخان از اندازه بیرون نوشتمند ادایل سلطنتش بجلال نهایت و کرت دویم تسلط او سخاوت  
مبغایت در صحایف بر لکها شتمند باغی طرب افزا و لطافت انگیز در پیرامون آبادانی شهر مرتب  
ساخته که بالفعل با سواد شهر مخطوط است در مردم بعد انتقال سلطنت از خانواده او قطعه قطع جدا  
جدا خریده عمارات مرتب ساخت و محله باغ یوسف شاه مشهور است و شهر داران مکان بلده و اطراف  
صحاری و جبال در هر صورت از اوضاع ستوده ادراستی و شاگر بودند الا بواسطه سنایش و رعایت



فرقه ارباب طرب و اهل نشا طالعی الدوام بر حال آنها از جد پیرون لکهار می برد کرایت کردار او و زوایایان در خاطر  
داشتند چون تسلط اطراف و اکناف تراد واقعی یافت و عرصه روزگار از مخالفان ذوی الاقتدار بر چپ و چار  
خالی دید بهتر و بیخ امور مذایب نور بخشید و افاضه پرداخت با مشایخ و علمای اهل سنت و جماعت هوای  
منازعت و مخالفت بر افراخت اکثر عرفا و فضلا با مردم اعیان سایر الناس از وطن مالموف جدا کردیده  
بعضی ز ۴۰ کوشه نشین دعیا و عزالت گزین از دست متعصبان مذاهب مذکوره در اطراف بودی  
و قتل جبال شربت شهبازت نوشیدند و جمعی از فاضل و عام در نفس شیر لذت زیرا پیدای کوناگون آشکارا  
چشیدند در حق ائمه میرزا طاهر و میرزا صالح و میرزا عاقل و پیران جلال الدین محمد اکبر بادشاه با فرمان  
عالیشان رو پیش یوسف خان چک حاضر آمده بعد تقدیم آداب و تبلیغ امور ربانی بر لایع و واجب  
الایضا بدست او سپرده و مضمون فرمان آنکه از هنگام رخصت لایعایت نکارش منشور و الا  
بیمگاه عریفه شما مشتمل بر احوال ملک و تسخیر مملکت از نظر مطالعه عرایض جوانان حضور پر نور  
مطلقاً نگذاشته اگر از منازعت و مخالفت غنیمت بر صوب خاطر را جمعیت دست داد بلا توقف  
و اجمال عازم دریافت شرف عتبه بوس بارگاه آسمان جابه شوند بخواندن مضمون فرمان بهوش  
از سر او بریده ارکان دولت را در محفل تدبیر طلبیده از زبان هر کدام بدبر و ندیم دولت خواه  
بارگاه جواب شنید که از اطاعت امر اکبر بادشاه سپر بچپیده راه گذر بر سمت و ضلع با اتمام



دیارزان و انواع شیرگیر مضبوط و مسدود باید کف نیند دالا قیامت کلبه است که ملک موردی از قبضه تهر  
دولت خوانان سرکار بیرون خواهد رفت بسبب کثرت که در کوشه طاهر یوسف خان جا گرفته و کوشش بیرون  
و چیرای اعیان و ارکان دولت نکرده پس خود حمید خان چک را با تحالف همراه ایلچیان مسطوره جانب  
بارگاه اکبر بادشاه روان سافته حمید خان چک بعد القضا ی مدت یک سال برخصت اکبر شاه  
با فرمان و الا نشان او برای پدر خویش رخس معادرت جانب کشمیر رسانیده این در تبه منشیان مضبوط و لامع النور  
در فرمان چنان نوشتند که اگر یوسف خان چک بجز در روز و زمان واجب الاذعان عزم آستان بروج  
اعلی سرپر کند بیرون او دست دالا اماره جنگ و جدل باشد باطلاع مضمون فرمان ثانی یوسف خان  
چک نهایت عکس و مکر دن گردیده یعقوب خان چک پسردیم خود را با پیشکش تحایف و دیندار  
بدایای سابق افزون جانب بارگاه اکبر بادشاه سرگردان و پیریشان احوال نا دو سال نظر بند  
مانده الگاه اکبر بادشاه محبوب حکیم علی برای یوسف خان چک زبانی پیغام فرستاد که یعقوب  
خان چک پس رشید و دلا در صاحب بخت با تو مجنون و محیط است کوچ را با ت عالیات جانب بلده  
لاهور سفر گشته همراه همین سا پر بلا عز و توقف در بلده لاهور شرف عتی به بوس درگاه عالم نیا حاصل  
سازند حکیم علی طرف کشمیر شب اند روز دیده و یوسف خان چک را ابلاغ فرموده رسانیده و اکبر بادشاه

۱۰۲  
۲

۱۰۵  
۱



نسخ پور ریاات عالیات بیرون کشیده در سده ۱۱۰۰ خورشیدی ملک نور موده کوچ عازم صومعه کابل شده  
در ضلع خود ص پور یعقوب خان مستحفظان خود را از امور حاکم عاقل نموده با دیپلماتی که بر راجه جانب  
ملک کشمیر به تاخت پور سلف خان در حرکت ناملاطم پسر لغایت اندو بگین کشیده حکیم ایلچی را که بنور درگیر  
بود التماس کرده برای اکر بادشاه عرضه داشت نوپا سیده که در دهن پور سلف خان چک جبه آستان بوس  
درگاه دلا درین ایام از سبب سرکشی مخالفان سلطنت متعده است بمیس که کریم بخش یعقوب خان  
چک د لنگ پدرش پور سلف خان چک بگوش اکر بادشاه خود را به بیکو انداس را فرمان دار  
که با پنجاه هزار سوار و پیاده جریده برود و ملک کشمیر را تسخیر نماید راجه مامور مذکور با توج متعده  
قدم در راه نهاده پور سلف خان چک با ستیج تعیین لشکر نقد همواس از خرین کالبد خویش  
در باشته هجوم کثرت توپم از مکان معین اصلا و مطلقا نچیده تا آنکه راجه بیکو انداس در کار

۱۵۴  
پکلی در موضع منته درنگ رسیده بر کنار آب دریای بهت خیام و خرگاه زده بنا بر استیاد این  
غله و اضطرار سران روزگار پور سلف خان چک با قیل برادر سوار و پیاده از دار لاریت شکر کشمیر  
بیرون بر آمده در قصبه باره بوله محمد یوسف دل حسین خان چک ملک حسن چا دوری را سه دار فوج  
پیش لشکر یعقوب خان چک فرزند خویش را سهیل جیش بمیس عسکر و بابا طالب اصفهانی  
و حسن بهت برادر محمد بشواری را سه علقه سپاه بسیار بنگاه مقدر فرموده از راه کوه کوار است



رو بروی معرکه غنیمت شمس خواجہ ملک سہارا طرف دارالامارت رخصت کرد کہ خدمت محل  
را با تواج و لواحق در اطراف کمال کہ محض کوستان است در راه گذرا سرور و عبور طرق  
انحدود پس دشواری الفورد با استیصال تمام ہر ساند پس ازان کمر بخار بہ بالشد اعدا بہر میان جان  
لبنہ مبارزان طرفین شود و غوغای خاصیت و منازعت دران دادی از ہر گوشہ برداشتن  
و از سبب شدت ہر دوت ہر او کثرت بارش باران کہ در عین کشاکش جولان کران واقع  
کردید لشکر را جہ بیگو انداس مغلوب گشتہ بمشورت بعضی رفتار جہ بیگو انداس برای یوسف  
خان چک خطی نوشت کہ ہر چند این مرتبہ عساکر اکبر بادشاہ بنا بر دست برد دلاوران شما داشت  
ہر دوت و بارش از میدان رزم مقام راہ کرینہ پیش گیرند اما کثرت ثانی کہ فوج دریاج  
بر سر تود و اند در الوقت عذر تو چیست و چگونہ حیلہ خواہی انگینت بہتر کہ عیارہ این جانب عازم  
در یافت شرف استان یوس در گاہ اکبر بادشاہ شوند کہ اصلاح دولت دبیر و احوال شما درالت  
یوسف خان چک باطلاع مسفہون نامہ جانہ صبر و طاقت بر قامت خود دریدہ بی انداز کسی تدبیر  
برسد پیش را جہ بیگو انداس با تمام مطاوعت و متابعت تنہا دیدہ سران کشید کہ امری  
خلاف رای و عکس مصیحت در عام جلوه کردید نہ بر قامت یعقوب خان چک جگر گوشہ  
یوسف خان چک در میدان جولانگری پای استقامت فشردند روز دوم دلاوران فوج را جہ



بیگوانداس بکمان اسپندک سردار کشمیریان باما موافقت دست شجاعت در میدان جلد دست  
کشادند که سران دیگر حلقه اطاعت در کوشش گشته دانش نشسته و فادفر و نشیند مبارزان  
کشمیر بحکم یعقوب خان چک با استقدال تمام در مقابل لشکر اعدا شدند و در تنگنای موضع  
بولباس و با جیش متعینه با با طالب اسفغانی دشمن بت لشکر یان راجه بیگوانداس را بخوبی  
مقاتله دست داد که ستره میرزا رفیع خیر گذار را هنوز در زمین یک روز بقتل در آمده در اثنای  
کردن فرد لیران بر دو لشکر بکثرت شدت بارش بل موضع ستره درنگ را سیل طغیان آب از جا  
برداشتند از انجمن در اردوی بر در گرده قتل غلظت بوقوع پیوسته راجه بیگوانداس  
از سبب نالشی لشکر یان قولیش با یعقوب خان چک سپر یوسف خان چک مصالحتی در میان  
آورده دختر مبارک خان کنک زمین دار دانه کلپی بواسطه استحکام دامه صلح نامزد یعقوب  
خان چک آگدا نیده بر زمین سمند معاودت بر نشسته یوسف خان چک حسب المشایده مدارات  
و مواسات لاینا بیت بموافقت او مکرر ستره تا سه مار بعلی با عزاز تمام و اکرام همراه راجه  
بیگوانداس در سران دیگر رسیده در اینجا سرکنان اکبر بادشاه کردن و پایش سلسله  
و مغول گردانیده و بدستور اسیران سیراه بردند و در کنار دریای اتک راجه بیگوانداس  
شرف عتب پوس مارگاه اکبر بادشاه دریانده بعد عرصن چون در چرای سرگذشت یوسف خان



چک را بنظر آوردند از راه قهر و غضب فرمان قضا جریان اکر بادشاه جهان صادر کردید که  
یوسف خان چک را حواله راه تو درمل نمایند که بشد اید اقیح در قیدش گذارند تا بر اصدار حکم  
والا راه تو درمل مثل گنبدان سایر الناس اورا بذلت و خفت تا سنایی چند ماه محبوس  
گذاشته در اندک بر طبق حکم عالم بنام صوبات و عشوبات تحقیق شده بسبب اشتباه  
نازک منرا جی و حایک طبعی او روزی اکبر بادشاه با طعام مقرری چند رکابی فرونی  
وزرند آن خانه میرایش فرستاده بنقام تنادل گفت که از فرونی سپیدی آید این سخن  
بوساطت تو درمل اکبر بادشاه شنید از بقا و لان کارخانه مطبخ معلوم نموده که پیش  
کاود در وقت شیردوشیدن پوست سیر و پیاز را میخورد دانست که اثر آن در زایقه  
است محسوس گشته از قوت نازک منرا جی او متعجب مانده بقاریه دازان را فرمان داد که  
بعدا لیوم یوسف خان در دربار حیان مدار میراه ارکان اعلی سیر باز فاضل او عام  
حاضر آمده باشد روزی مطربی تهمان سین نام که در فن علم موسیقی یکتای عالم بود پیش  
اکبر بادشاه بالای طبقه ثانی کوشک طنبور یا سازد میگری نواخت دیو سف خان چک  
حاضر آمده مابین طبقه دویم ایستاده بعنوان امتحان اکبر بادشاه از وی پرسید که سینه  
نوازنده چگونه می نوازد که استاد بی بدل است اما ساز او شکست خورده

۱۰۷  
۱۰۸

۱۰۷  
۱

پیرا خد



آن نمیکند سازنده در تفحص افتاده تا در دینی ساز را شکسته دیده بادشاه و خضدار مجلس  
و نغمه سبجان ضرب المثل از رسای طبیعت ادعاب برداشتن روزی اکبر بادشاه  
سیر و شکار رفت یوسف خان چک را در رکاب سعادت همراه گرفته بنیقام رفت و در  
شکار کار بازان و نهایت کرمی آفتاب در شکارگاه یوسف خان چک جانم و قلده  
بارانی پوشیده همه نلذشت که باران از آسمان رو آورده اکبر بادشاه و جمه دریا  
تقاطر بارش را از او استغاثه استفسار فرموده عرض کرد که صدای غنوک موافق آینه  
را که منبع ملذذ یعنی مقام نوابگویش من فورده دانستم که بتا شیر مذکور او از باران  
خواهد بارید تمام شکر بیان از قوت نغمه نیمی او جبر است دانستم افزوده روزی حسب الامر  
اکبر بادشاه جمعی از مقربان درگاه او پیش یوسف خان چک رسیدند و بر طبق  
استدعای جماعه مذکوره یوسف خان چک در یک نشیمنی غیر مختلف الاوان با ارتفاع  
یک و جب بالای نرس مطربان شیرین بند و قاصان پری بیکر از سیمای خویش  
طلبیده مطربان را بر کف فرشت عنبر جاداده رقا صانرا سیمای طاقیای چار دیوار نشیمن زیر  
برده و پنهان نشاندند بعد آرایش مجلس بهمانان تماشا بین را در محفل پیش خود  
خوانده مطربان حکم او نغمه آراستند باینکه آینه جنگ و عود و نوای رود در

۱۵۵



در سیم آینه تخت و قاصدان پیری پیکر از زیر پیرده های منورین و مسکله سپردن دو دیده پای کوبل  
بر فرشت عیسی استبرق و یاقوت و گهر رنگ برقص در آمدند و از کعبه باد دامن لعلی آن  
ماه رویان کرد و عیار عیسیر کوناگون بر فاسه مثال استاره های رنگارنگ بر رخسارهای  
انروخته ایشان جان بخش ساخت محفل رشک فرمای گلشن فرادیس کردید  
بزم نشینان را از کمال تعجب و تحیر کمان شد که طلسم بکار برده چنین عجیب را در چشم مشاهده  
ایل مجلس جلوه گر ساخته کیفیت صحبت سر اسرار بخت پیش اکبر بادشاه اظہار نموده  
گفتند که عباسش مثل یوسف خان چک اغلب که در عالم بوجود نیامده باشد روزی  
اکبر بادشاه بیان سیم قوال را که بعد از افلاطون در کمالات فن علم موسیقی دم میزد با یوسف  
خان چک در مجلس یک جا کرده بر دو صاحب کمال را امر فرمود که بنیاید کمالات نغمه آراستی  
و غایت تاثیر آینه پردازی با سیمین شالیه از زیر جیب باز نمایند و در تن مدعیان  
با سیم دیگر در اظہار کمالات فنون خود کوشیدند و قوال افلاطون مثال بر یوسف خان چک  
در هیچ شعبه اصلا مطلقا نگرفتند از راه دل بسببکی نغمه رفت انگیزد موثر القلوب بودی  
کار آورده هوش دشتی باشد آینه قول افتاد و فیزان از زیر سود دیده در گرداد  
با سماع ادا از نغمه اش مبهوت و معده حرکت جاگزیده قوال در زور مردارید گلوی  
فولیش در کردن آسودگی و شتی پیراسته نوای نغمه بمقام دیگر برگردانیده فی الفور گوش بدارت

۱۰۹  
۱



بعادت و هشت ذاتی فولیش در سپر آسون قوال جانب داشت و بتیال رویناده بعد رنجستن  
و هشیان قوال یوسف خان چک را گفت که زور مرزدارید من از آیهو بجه و هشتی بازار و  
کمال فن خود را در دشن ساز و هشیان مذکور بجه داستان استماعی قوال در آیتک نغمه پر خسته  
بدستور حال مستدعی مزبور و خوش را در مجلس حاضر ساخته زور مرزدارید از آیهو بجه و هشتی  
در بوده بر گردن قوال آوریخته پس از آن خان مسطور متصل او از نغمه جان گذار آراسته  
بتا شیر نوازی او سنگ مانند آب نرم و بتنگ گردیده خود را بر آن سنگ انداخته  
نخویکه سنگ در زیر آب دالت ساز در لطن سنگ تا پدید گشته که دالت ساز من از  
لطن سنگ بیرون گش خود را نشو نما بخش قوال در آن سرش در زنده بکمال عجز و فروتنی  
بزرگان را ندیده بدین درجه ندادم که در لطن سنگ بزرگ آیتک برابرم یوسف خان  
چک با استماع جواب قوال بی الحال او از ارجح نشاطه آمیز بر کشته بتا شیر الحان شیرین  
اولت ساز در لطن سنگ مثل زینور از آیتک صدائگان بی درنگ بیرون چیده قوال  
حلقه بگوشش در پایش بوسیده و اکبر بادشاه که آن در هر چپ و چاره تحسین و آفرین او  
زبان کش دند علی بنی القضا کمال است یوسف خان چک چه در حدت زلیقه و چه در ریاضی  
نغمه سنجی و غمخ ذاک اکبر بادشاه زیاده از مبالغه شایده فرموده بعد القضا ی مدست



در سال یاکتری کم بصدارت و سفارش راجه مان سنگه زرمنید زندان مطلق بجات یافته  
قدری بوی منیه جیت حرف معشیت مقرر نموده و تعینات صوبه بنقاله اش گردیدند و در  
دران طرف اوقات بسر برده در عهد فرمان رانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه خلف الصدا  
محمد اکبر برای ناظم صوبه بنقاله در بات قتل شیر افکن خان افغان فرمان قضا جریان  
صادر گشته بر دیوان خواست که (مردالا درگاه بعمل آورد) شیر افکن خان مرد در دانه  
در گردا سیده لفر شمشیر پیکار گشته و جمعی مجروح ساخته و بکریز بنیاده پیچ یکی را از  
حصار رسو که زبیره نمازند که در بر دی بر در عنائش بکیر و یوسف خان چک از جای خود بر خلاشته  
بتعاقب او در دیده میان سخن دارالامارت بر روی او ایستاده بیک زخم نیز کارش بتمام  
رسانیده و لوله شجاعت در دیده شهادت او دران روز کار از جهت تبدیل ایام عشرت با شهادت  
گذران روز کار عشرت دعا غش خلل پذیرفته بیهان مرض در صوبه بنقاله جان بقالغن  
انواع سپیده بعد از دستگیر شدن یوسف خان چک در دست راجه بنگوانداس سرفوج  
جلالدین محمد اکبر بادشاه پسر ادهوقوب خان چک طبل شهر یاری نوافته با جنود راجه بنگوانداس  
مذکور در رسو که تنال و جدال بای استقامت افشاده اصلاً و مطلقاً جان نداشت که  
دلا دران همیشه اکبر بادشاه اطراف ملک کشمیر را تصرف یا بندد مبارزان در لب خواه او



نحوی در جان نشانی خدا دهند خویش دشت سپاه اعدا در میدان رزمگاه کوشیدند و راج  
بیلگوند اس ناچار از قتل و دولت کثیر جانب پایه اعلیٰ سریر اکبر بادشاه عثمان مراد  
بر تافته یعقوب خان چک با اعیان دارکان دولت فریش عزیمت طرف دارالداری  
کثیر دانیده از سبب غرور دلاوری و ادغام ناایموار خود پسندی بیج یک از سران زمانه  
در مشاورت مهمات مملکت ندایم و یاد در خویش مقبول طبعش نیفتاده از کسی مصلحت  
انجام نداد و بر گزیده پرسیده ویرگونی بد بیکه در الهام کلی و جزئی بخاطر او یکدشت بران عمل  
در زنده همیشه بر سریر جهان بینی ممکن گردیده بشریح احکام مذاایب نور بخشیده و امامت شدت  
ایزای ارباب لسن لغزش قالا کلام پر داغی روزی افضل الفضل اعلم العیال محمد مبانی "محمد مبانی عدالت  
مشید قوانین حقایق مروج قوانین شرعیات غرا حمل الشیخ مولانا قاضی لبالی محمد موسی  
را برد الله سبحانه و تعالی عام طلبیده جمعی متعصبان مذاایب نور بخشیده و امامت بمقام امام  
در مجلس ثانی سیده با عیدیکر مباحثه و مجادله معتقد است مشارب نمایند قاضی مسطور مغفور  
لکرمی انا لله و انا الیه راجعون بر زبان صدائت بیان رانده انگشت تحمیر به ندان لغزیده  
بخت علمیه را از ابواب و فصول معتقدات ملت حنفیه که در محبتات تفاسیر و احادیث  
و کتب مستداول معتبره مندرجست با متعصبان مزبور سر فرموده در آشنای بدل نکرار لای



و بر این فرقی یعقوب خان چک سخن نامعلوم خود را در میان کنی بنده که بر کیف منسوب  
 ایل تشیع را در ج باید افزود و قاضی و بعضی سران ایل سنت و جماعت که در آن محفل حاضر بودند  
 بیست ایشماعی جوالبش گفتند که با دشمنان را بخت بر مملکت ستانی و کشورگشایی با بیکار داشت  
 و کیوت تعصب بر قامت رعایا فرما میزدایان محضر ناز به است شیوع چنین امور که موجب  
 تشویش خاطر خاص و عام و باعث افتخار و فساد است در خاطر گذراست در مقتضای  
 شان سلاطین نیست متعصبان مذایب مرتومه از راه قسارت قلبی بعضی امور داده نقص معروض قاضی  
 و سران دیگر بر زبان آوردند و یعقوب خان چک بنده وستان بیان هم مذایبان خویش شده از هجوم قهر  
 غلب در مجلس شوریده جلد در فرمان داد که قاضی محمد موسی را شکم دریده و سر از تن بریده بدو  
 شهادت واصل سازند چون آن صفای کیش عاقبت اندیش از منازل خالکان سفلی جانب محافل عدوی  
 ان القسطن فی ظلال و عیون و نواد که تمایز شبنون رخت کشید فرمان بران یعقوب خان چک حسب الامر  
 او مقتول مظلوم را بعد قتل در جبر شکم دری کرد اطراف شهر کوه به کوه میزدند که با خاص و عام ارباب  
 نشین بمشایده حال او غیرت گیرند تاریخ شهادت ان سعادت منزلت که قابل عظیم الفطرت در  
 نظم است برین صفحه جهت یادگار ارباب همیشه مرثوم گشته یوشید چو شریف شهادت  
 قاضی کردید روان جانب فر دس عده لاف زنی سال بمایون وصال کفار سعاد است امام فضل و از سبب

۱۱۵  
۱

۱۱۵  
۲



این واقعه دشت انکیه ملک شمش چک و ملک عیش ناکری و غیره سران اهل سنت و جماعت بزرگان  
یعقوب خان چک نفرین فرادان خوانده از راه قریه اجول باراده رسیدن بعد سرعت رسیدن  
در موضع سیره پوره و فتنه بار اقامت گشودند و عقابین پناه معارف دستگاه ساجد سجود بابا داد  
المتخلص بجا که دانشیه بدلی کنایه کشمیری قدس الله تعالی سره با جمعی از نیم سران و خلفای خویش و بعضی  
بزرگان هم عصر از شبیه کشمیر نخبه در الدان قریه زنگی پور مستقره برگشته کامراج از آشناد و بیگانه  
مخفی و پنهان اقامت گزیده بدو رکاه قاضی الحاجات و دافع البلیات تعالی شانه شب در روز بعد  
ادای وظایف ادرادوار کار در مناجات بر قامت رفقا زار زار نالیده بجات اهل سنت و جماعت  
از صعوبات مخالفان مذیب در خواسته کیفیت شهادت قاضی محمد موسی و انفراد و بداري  
روز کار همراه خویش و شدت عقوبات قاضی و عام ارباب نشین و غلبه متعصبان مذایب و درختیه  
دامه کجا یب و معاونت یعقوب خان چک از زبان خویش و همراهران در مناجات متواتر برای  
ولایت مرتبت بدایت منقبض فاتح البواب قلوب مولانا شیخ یعقوب المتخلص عصر فی کشمیر روح الله درجه  
کردار ابرام از زیارت حرمین شریفین زار و همالده تکریمات عظیمه برگشته در جلال الدین محمد اکبر بادشاه  
تشریف شریف در شت بشکر ارجح و شام پی در پی برافراشته دقده المقر بین عمده الموحدين آفتاب برج  
توفیق خواجه محمد رفیق کشمیری نور الله مرقد از مامن عبادت خانه خود اصد بخیمه بمرافقت نصد و نقیای دیر و نقت



عمرنا دایم الله عظیمه بنهارش مقابلات شتمه مفنا بین مرتبه جبهت هفت در شش لعقوب مکتوب علی السلام  
پرداخته لعقوب خان یک چون ماجرای سران عمرنا و فضل شتمه دانست که از دشت تیر و غضب  
ایل سنت و جماعت یک مرتبه خاص و علم دست دپا در بافتند و از شدت لعقوب و کشت  
غریب و مکرنازعت بر میان جان لبه بر جاد و لشی یا نا صلی را دید تعلیف القلوب مذموب  
کرده بر که بر دین و ملت خویش مستحکم ماند و درانی الغور لعقوب رسانیده بر که و در ایا نوع  
لعا ذیب و بخانیده روزی بقصد کشتن خواجه محمد رفیق در عبادتگاه او رفته بنا بر مضمون  
کرامات الاولیا الحق فوج فوج مادر کز دلم در دامنش چسبیده لرزان دل طیان بعد عقد و خواهی  
و فردنی راه دارالامارت خویش پیش گرفته ازان روز باز کرد خانه خواجه محمد رفیق بقصد  
شوم خود کا بی سر کشیده اوازه شداید شد و دعو غای عذره آوازانه کشید افلاک  
گذرانیده بدان جهت ملک شمشیر یک دینک علی شیداکری نصح عزیمت بندهستان  
پسندیده از موضع پیره پوره سرکن و برکن جانب دارالامارت شیداکری شتافتند و لعقوب خان  
خان یک را بروز مقابله دشت مختار به تاسیفت روز در قلعه محصور ساخت عاقبت الله  
بابا فلیل و شش حسن سر کرد ایل شش در میان آمده آنها بین زرقین ابواب مصالحه

۱۱۲

۱۱۳



بنی شطرنج دند که از سه حصه سوپوران نری دریای بیت سمت پرکنه کاراج با اصدع  
دیگر در حصه تصرف سران مذکوران سلم باشد بعد استقامت صلح سطر ملک شمس حک علی بیاری  
بقصد استقامت خون اهل سنت و جماعت بابا خلیل و شیخ حسن مزبور آن را در کانه خود را همراه  
بردند که در آشنای راه میرد همراه را بکشند در نواح حصه کوه ملک حسن چادر ریاری الفخیر  
سران مرقومه و قوف یافته بجهت دالتجا و معذرت بلاد استیازان مملکه جان میرد و متعصب  
با دینها را واره بنیده چون یعقوب خان حسب حال سه گذشت مرشدان خویش در کوشش خود مثل  
مایه بی آب در سه آب شرارت غلطیده بالهبت و دینار سوار پیاده از دارالامارت شهبه بیرون  
رویده در حصه سوپور کوس مقانده و بحار به کوفته ملک علی شهبه از جهت عدم استطاعت مقاومت  
در جنگ و جدل بهر سبب کام فراز نشسته در اللق کویستان دینی خود را زیر نقاب ستر و اختفا پوشیده  
ملک شمس ملک جانب شهبه کثیر مرکب عزیمت یافته در خانه شیخ ابراهیم حبیبی بلی بنا به حبه مضای  
ریای از آن مامن بی یمن در پنجه تعدیر افتاده یعقوب خان ملک ادرا بغل کردن و زنجیر با محبوس گذاشته  
در ضمن آن فرصت شیخ یعقوب صرفی نزد س الله تعالی سره در اردوی جدل الدین حسب الامر  
شیخ یعقوب صرفی در میدان کارزار سبجاعت را کارفرما شده افواج مخالفان مزبور را از موکه  
جدال دقتال مانند رو با کریرا بنید مذفر از یان مذکوره بموافقت یکدیگر در موضع پیر پور نشسته

۱۱۲۰  
۲۳



حسن خان چک دلا سته شاه چک را بر سر بر حکومت نشاندند و درین هنگام ملک شمس چک از  
 مجلس یعقوب خان چک نجات یافته جانب فریب پیره پور لکاو در دوا سیده حسن خان دلا سته شاه چک  
 را بغرب زد و از رسیدن حکم برداشته لشکرش را به قاصت پیره سته عروق طمع  
 سلطنتش در کالبد از روی دینوی پیوسته به پیوسته تا ختمند با دولت خواهان خویش طرف معتر  
 محمد قاسم خان بقصد محاربه عنان عمر میست بر تافته ظفر خان چک لپه نامور ملک شمس چک  
 بمحرم استماع تعلق پدر بر سر حکومت در شیر کشمیر از غیرت تعصب کرده بمذاهل کشید در  
 شکر ایذا گرفتار نموده علی الرغم مخالفتان مذیب ایل کشمیر در خانقاه میر شمس الدین محمد  
 محمد عراقی را در محله جدی بل سبوت با شکاکان گردنوا حلقه انش سوخته پدرش ملک  
 شمس چک بر کتل پیشانی و رخ با عا کر محمد قاسم خان بنقاصه قتال و جدال آراسته لباناداران  
 از جوهر طرینها کالاکا حیات را بباد فنا سپردند ملک شمس محمد چک و ظفر خان چک نایک  
 از سیرا نیان ملک شمس چک داخل فتادی آن معرکه میشتند آخر الامر ملک شمس شلیست  
 خورده جانب برگشته امر اگر خجسته فتح و لغت نصیب اولیای دولت مایه ابر با دشا گردیده  
 درای سجاد کشمیر یعقوب عرفی و خواهر محمد ناد حی با بهادر خان چک و ملک ابراهیم بامداد  
 لولانی و سهران دیگر در لفس شیر کشمیر فتول همدل فرمودند بابا دلواد با جمعی ایل الله سائیر الناک



سیمای از الاقه قرمه زنگی پور و عرفاد فضلا واعیان را از کوششهای امروا در شیره طلبا بنیده در باب  
 نسن را از بهر هیئت اطمینان خاطر افزوده محمدتاسم را است بر چه تمام تر شتافت در نفس شیره کثیر  
 کوس دور در اکر باد شاه در میر کوچ و بازار نوافتد سران اهل سنت و جماعت یکسره حلقه اطاعت  
 امور محمدتاسم خان بر کردن خود را او بختند و اهل تشیع مثل موشش و در باباه در کوششهای زاویه زلفت  
 و خواری در فرزند بدند محمدتاسم خان ملک حیدر چک را که از پیکاه صفور برای رهنمونی سیمای شش  
 آمده بود دستگیر کرده سلسل و مغلول محبوس گذاشته در کرد شهر سناری کنایه نیده که میر که از سران  
 نامدار نیز قوم بیای خود را در الامارت حاضر آید و مطاوعت فرمان اکبر بادشاه پایه رفعت و اراج  
 آسمان در گذرد و میر که در ملازمت دستا بعت اباد در د خون اویدر خود ز خان مانس بناراج خواهد  
 رفت و جاسوسا نیز در اکناف الاق محاری و جبال فوج فوج در هر مکان هر کمات که کیفیت دوست  
 در دشمن بگوشش من میر ساینده باشند تا اغبار همانکما به حقه ظایر کرد دران اثنا یعقوب حبیب السب  
 دل بستگی از سر کار کشوار با قلی بی سپاه مراجعت نموده محمد یوسف ولد حسین خان چک و ابراهیم خان  
 ولد ابدال خان چک و ملک حسین چادری با بعضی سران دیگر بر عایت بهم مند مبی از شهر مخفی طور  
 بر مرکب لشکر در سمت سراج باد موافقت در زیدند یعقوب خان چک با ستظهار و موافقت سران  
 مذکور اضلاع الصوب متصرف گشته ملک شمش چک بر نایقت و مطاوعت بعضی سرکشان فتنه

۱۱۵  
 ۲



انکیر الکاف کما راج در قیضه تصرف خویش گرفته دلا دران عسا که محمد ناسم بدستبازی کشیده یان بر روز  
افواج غنیم را در هر دو جانب سر جنگ میزدند ناگاه یعقوب خان یک روزی بعنوان شب خون مواد شهر  
را از طرف مغرب آتش بهشتار گشته بکشته ت بهجوم کشیده خائنی مردم بسیار سوخته لشکر یان محمد ناسم  
خان را دران تاریکی شب اشتعال اعداد شد مدعو غای عام محمد ناسم خان از دارالامارت مضطرب الحال  
کوچیده در باغ ملک ناری جا دوری فرشت اقامت گزیده ملک حیدر یک رانی الفور در محسوس  
خانه شتر از تن جدا گنا نمیده هنگام با مدار یعقوب خان یک نظر بر کرد در دولت فواعت پنداشت که  
از شبستان امانم صبح مندی رسید در چنین از رویم کل فیر دزی خندیده بی تخاصی از فرط خورسندی  
دکال استقلال تا جوری حکم کرد که حسن خان دالدا سپه شاه یک رالعت سندکر یسی بجم در وضع  
بیره پور بار فیقا نشین بدین وزیر شیخ کشید بکر استماع امر الدار و اعوان موافقتش اردشت  
قتل جمعی علی العموم همان لحظه طریق مخالفت پیمودند و بچاره یعقوب خان یک نادم و منفعل از بخت و حال  
خویش بهزار خبر بقتل ازان مهلکه جان بسدست برده پس ازان محمد ناسم خان شیخ دولت بختیار را با جمعی  
لکه ان برای مقابله بخار به ملک شمس یک طرف کما راج فرستاده بعد از کشتن و کوشش  
بسیار ملک شمس یک نیز بقتل خورده از سمت کما راج طرف قلعه هره ادر دویدید ه دران قلعه  
چندگاه آرمیده شیخ دولت بختیار از جهت ظهور و بروزت بواسطه اوستغاث اول و دوم بار

۱۱۴۸  
۱

۱۱۴۸  
۱



میرزا علی خان بابشت یزدان سوار بحکم محمد تاسم خان بیست مخالفه و مقابله فوج یعقوب خان  
 کمر بسته بالای کوه دکنی سرده کرده یکجا شده جنگی عظیم بوقوع پیوسته آفرید و میرزا علی خان  
 در آن روز کاه کوهت و خات بر قامت خویش پوشیده جنگریان او قدم بر فراز نهادند و یعقوب  
 خان چک کسمند تعاقب بدینال فراریان تاخته بالای کوه سلیمان که گنار آبادانی شیره مایین  
 حدود جنوب و مشرق دافقت رخت اتامت کثاده ملک شمس چک به استماع سرگذشت  
 یعقوب خان چک از قلعه حیره او در کوچه چیده در قلعه تریه ها جنگ سه میل از شیره دور کوشت  
 گزیده یزدی در پیرامون دامن کوه سلیمان مبارزان محمد تاسم خان بادلان یعقوب خان چک  
 حسب الحکم سردار خویش از طلوع صبح تا غروب آفتاب جنگیدند و نورنگ خان چک  
 میرادل لشکر یعقوب خان چک را با جمعی از معرکه گران در عین جولان گری روزانه کشتند و بیستم ظهر  
 شام دلیران و جبهه اش صرفین از سبب ماندگی دست و پا و جراحت بدن و اعضا طبل بازگشت  
 کوفته آدرماکن خود بمعالجه دستراحت پرداختند و میان شب بوساطت ملک چا دوری نمایان  
 یعقوب خان چک امر صد بوقوع پیوسته بر قامت همه گیر در قلعه موضع حاجت فایام معرکه  
 سرده کرده یکجا آراستند صبح یکجا روز دوم دلیران عشاگر محمد تاسم خان نیز بدینجانب شتافتند و در نواح  
 قریب دقله مرزبور سمد و منازجان فریفتن اشتغال آتش مخالفت برانروخته سبکاه هیات



حیات یکدیگر بی با سوختند در آن هزار دیا لصد نفر از جیوش محمد قاسم خان و خلقی که پیر از کوه  
خان ارواح سپرده گویند حسن پادری نحوی آن روز گیر و دار پی کار جو شیده چشم ستاره فلک نیم

۱۱۸  
۲  
بسی نظاره غاشای جولا نگرید و خیره گانده شکر یان محمد قاسم خان بنابر شایعه شرددی از دره

اش قیل سیتی را بر سر او دوانیدند و ملک حسن قاسم شیری بر پیشانی قیل چنان زد که بد روز خم آن

مانند رعد غراان فرود شیده روز از مو که بر گردانید مردم بشمار دوازده شکر یان طرفین فستق و بجر دوح

ساخته افواج محمد قاسم خان رو بگریز نیاده ملک حسن مکتوب دلادری و سردانی را کار فرما شده

تا نیز نال در کو که در اتصال شیر واقع است بد شمال لشکر اعدا بکه ناز رفته از آن صده

محمد قاسم خان دست مقانده کوتاه کرده در دارالامارت لغز بشهر سر در گم شسته یوسف خان حک

و ملک شمر حک در قلعه قریب حاجیک استقامت گزیده بموافقت و موافقت یمدیگ تا حیات اطراف ۱۱۹

ملک را در ضبط لغز خود را آوردند چون محمد قاسم خان غلبه مخالفان و عجز متوسلان خویش معاینه

فرمود برای اکبر بادشاه کیفیت چون و چرا و دلادری کشمیر یان و شدت خیره سری و جیره دست

شان مفصل و مشروح در ضمن غرضه داشت بر نگاشته ملک و امداد از بارگاه انچه سپاه ملهمیده

کار پردازان درگاه اسمان جابه اکبر بادشاه حسب الاستدعای محمد قاسم خان به طبق فرمان واجب

الا دغان پناه عالمیان یوسف خان رضوی را با سبب و پنجه ار مواری برای معاونت و مظاهر



<sup>۱۲۰</sup>  
 محمد شاه خان فرستادند و محمد بیگ وزیر یوسف خان حکم چینه استمالت سران کشمیر بجا داشت دادند و  
 چون عا کر یوسف خان رضوی در قصبه شیر رسید یعقوب خان چک و ملک شمس حکم بعد شورت  
 و مصالحت همه بیکر ملک نویر خان حکم برادر ملک شمس حکم را با نواج بیکران بمقابله یوسف خان رضوی  
 از قلعه تره جا جنگ پیش دادند و ملک نویر حکم مکتوب بوساطت با ما خلیل مرشد ایالت شیع و دوست عالی  
 خویش با محمد بیگ وزیر یوسف خان چک اردل و جان آینه بوساطت محمد بیگ مذکور خلعت اطاعت یوسف خان  
 رضوی بزرگ کردن خود آرد بخت چون کیفیت ما برای عذر ملک نویر خان مسطور یعقوب خان چک و ملک  
 شمس حکم بگوشش جوشش شنیدند هر دو رفیق نقد حواس خود را با نقد و شیر کام فرار از قلعه موضع  
 ها جنگ بر جانب که خواستند جدا جدا با متوسلان خود را با خشنود و یوسف خان رضوی با قبیل  
 اکبر بادشاه موافقت کردند و روز کار بلا نزاع و مخالفت بخان غدار در شیر کشمیر با محمد خان  
 فان ملحق گشته با اتفاق یکدیگر در قلعه و قمع اطراف و کثافت و تهدید و تادیب سران اشرف  
 و اعیان و تصرف اقلع و بقاع بر سمت صحاری و قبیل قرار واقعی پرداخته برای اکبر بادشاه  
 عراقی دولت خوانانه متضمن فتح و نصرت کلی با حقایق انحراف اعدای مخالف برنگاشته معصوب  
 رسولان سریع السیر رساله داشتند و در حضور لامع النور سیمیکه تا بجای فتح و سرور از نظر اکبر بادشاه  
 گذشت دایات عالیات جانب کشمیر افرات بعد از طی منازل و قطع در حل و در دارالامارت

۱۲۰  
 ۱

۱۲۰  
 ۲



کشمیر بدولت و سعادت نزل اجلال فرموده ارکان سلطنت را فرمانداد که این بلده دل پذیرا  
صوبه کشمیر حین نظیر در دما تر مملکت متوسعه باشند صاحب نسخی تاریخ نزل اجلال آن  
خورشید مثال در شمس کشمیر حین نظیر خیر مقدم و گفته شود اوراق تاریخ نزل را در نظم بسته برین صفحه  
جبهه یادگار عالیشان نگارش نمود قطعه اجلال الدین محمد شاه اکبر کندر شمس دارای عالم

جلال الدین محمد شاه اکبر کندر شمس دارای عالم قدم زده بر سر مملکت کشمیر

باقبال بمایون تخت ۱ پنجم به گشت ششم سال تشریف قدوس

زادج عرش گفتا خیر مقدم

قطعه

جلال الدین محمد شاه اکبر کندر شمس دارای عالم

قدم زده بر سر مملکت کشمیر باقبال بمایون تخت ۱ پنجم

گشت ششم سال تشریف قدوس زادج عرش گفتا خیر مقدم

بعضی مورخان نزل اجلال در سنه نهصد و نود و شش بدلائل قوی و براین روشن و صریح که پسند

طبیعت فردمندان و ارباب سخن است در آنها نیف و تواریخ رقم زدند نظر بدان روایت صاحب تواریخ

رقم زدند نظر بر بعضی ضعیف و مطلق است می نماید العلم عند الله و هر ذره مقدار بحال بخاطر

گذشت



گذشت که شاید در تاریخ حمیه خواهد بود "مقدار بنحاط گذشت که شاید" و نیز آن سهوا باطلها را تعمیمه تفاعل  
در زیدند با خطای کاتب در اصل نسخی بکار رفته و علم خلاف درین مقدمه نمایان و پدید آمده ایند آثار تاریخ  
مذکور را تعمیمه کرده مکرر در نظم بسته برین ادراک سرگرم گردانید قلمونا مور افاق ابر بادشاه <sup>۱۲۱</sup> <sub>۲</sub>

افسیر برج سپهر عقل و دانش <sup>۱۲۱</sup> <sub>۲</sub> گلشن کشمیر ازینست نروده  
بدیل قدرت شده کرم فردش بر سره بر داد لطف چو لشت  
در جهان آمد خم شیدای بخوش <sup>۱۲۱</sup> <sub>۲</sub> و عیش بنوک نطق سفت  
طبع والا فطرت و حکمت نبوش <sup>۱۲۱</sup> <sub>۲</sub> سال میمون نزدش گفت زوده  
خیر مقدم از سر بهجت سرودش

الحاکم جلال الدین محمد اکبر بادشاه بر احوال رعایای مستمند و بی پناه چشم ترحم از راه تفضلت ده و ده  
معروف مقامات فرقه سادات و ایل الله و غلایف زمره فضلا و نقیای رشادت انبیا و معشیت طایفه فقرا  
و غریبای خیرخواه در اکثر اماکن بدستور سلاطین متقدمین اند باز بحال ویر قرار گذاشته <sup>۱۲۱</sup> <sub>۲</sub> در بعضی جاهای کم  
و کاست تنخواه ندیم شیر بکار برده جمعی عرفا و علماء مساکین بی نوار از عمل عیال و اولاد خویش بقدر استحقاق بر یک  
بغضوان پیوسته و سالیانہ انعام بخشیده <sup>۱۲۱</sup> <sub>۲</sub> سران صحرای و جبال را بعطایای استاد محمد و زمین داری اطراف



و اکناف مطابق معمول پسندیده قدمالشرطه است حدود علی العموم سر افرشته ارکان و اعیان بدیده را موافق  
مراتب بر که ام مناصب مناسب و عنایات خردانه سر افرشته دلاوران بارگاه را با انواع سنگین  
جایجا بر گماشت که یعقوب خان چک را با ملک شمس چک و مستوسدان ازیر گوشه که پیدا اند و سید  
سازند و در حضور پای اعلی سر بر حاضر دارند کار پردازان درگاه آسمان جا پیشه شب القوم  
و ارجب الادعان او بر نافت و موافقت سران کشور و کریمی از جا سوسان و پذیر در اخذ و کوشش  
بر سمت و اکناف بقعات عمارت بر گوشه در بخش و تفحص مستردان فراری مسافت بیابان  
بر صوب دشت دشت پیچیده جمعی کثیر از قوم چکان و قبایل انصار و اعوان شان در اینجاست  
الات بر تاقیه و سواد مواضع است بر مکان دیادیه بجایا هبر انداز و سیوف برق گردان  
دنیای غدا در گذرانیده جمعی عصر بعل و در بخیر دستگیر کرده با یعقوب خان چک و ملک شمس چک سلسل  
و مخلول در بارگاه خلایق پناه حاضر گردانیدند پس از آن اکر باد شاه حسب الاستماع قوت  
بانوی بی انداره چک ترادان شده تن از جمله اسپران مذکور یکی یعقوب خان چک و ثانی  
ملک شمس چک و ثالث ملک حبیب چک را بواسطه آزمایش قوت و تما شای دلاوری در دانی  
مکان در اینجا هر ارشد حام و دیوان خاص و عام طلبیده بر سه فولاد بیگل رادر حضور پیر نور  
فولیش میان رنجه معرکه با فیلان مست بر یک را جدا جدا هنگام سیده آن نیند طغیان  
بغیر صلاح و قریه بر گدام با فیل مقابله فولیش در آرد پخته بعد حملات بسیار و سترگی

۱۲۲

۱۲۳  
۱

بشما



بیستمار یعقوب خان یک دم نیل مقابله خود را در دست پنگ توت خویش منقبض گرفته نیل  
 بیچاره بناله و فریاد در آمده هر چند زور زد که از دست یعقوب خان چک را شود راه گریز کرد  
 غیر این خلص نیل صورت به نسبت که دم از جسد نیل جدا گشته در دست یعقوب خان چک ماند  
 نیل نیز از خبر فصل نجات یافته جوشان و خروشان از غلطه مو که بدر رفت و ملک شمس چک و بروی  
 خود را بر دوش شیر بازوی خویش بر زمین غلطانیده از یک جانب دایره مو که بسمت دیگر مثل بوباه  
 کشا کنان رسانیده و ملک حبیب چک فرط غم نیل پیش روی خود را بدست ایمن شیکار خویش پیچیده  
 دست خالی بقوت ذاتی در بازیده فرط غم نیل مانند رشته سوت خام از بدش بریده بغرب فرط غم  
 و حسرت او از خویش از میان مو که نیل را بر گریه رسانیده اگر باد شاه بمشاید توت بازوی پشته چک  
 ترا در تماشای جرات و نیز دستی شان بر سر کس آفرین خوانده معتمدان درگاه را تا بکشد و دشمن فرود که  
 جمیع چک ترادان را بایشن شالیده در قید نگه دارند و از حال هیچ یک غنا نباشید که مبادا کسی راه گریز  
 یا بد در قیامت است بعد چند گاه بدولت و سعادت اکبر بادشاه را یات غالیات جانب صوبه اکبر آباد  
 پای تخت خویش از ولایت کشمیر بیرون کشیده بعضی نامداران عساکر خود بنا بر منبرید احتیاط تعینات صوبه غوده  
 جمعی دیگر باناظم صوبه ممدکار گذاشته اسپهان را در کباب سعادت انتساب مسلسل و مغلول  
 همراه برده در بده اکبر آباد بر کدام را از قید ابد نجات بخشیده زمره را مناصب و ممالیف را وظایف بر می



فرافور حال بر یک بر چه مناسب دانست مقرر کرده جمعی را طرف صوبه بنقاله و برخی را جانب بلده بریان پور گردان  
 مضامین مک حاند بس است بطریق تعینائی فرستاده تا بقیه را در صوبه اکبر آباد جاداده و چه مواجب  
 مناصب و عطا ی وظایف بر کدام در مکان معین تعینائی بر کس از دفتر دیوانی خویش ننخواهد و پند  
 از آن روز با زایل تشیع مغلوب ارباب نسین غالدند و زمام نصرت ملک کشمیر در قبضه اقتدار اولیای  
 دولت تا پیر اولاد امجاد جلال الدین محمد اکبر بادشاه بلا منازعت مخالفان مستحکم است و سرانجام  
 روز کار و الهرام بانی ایام حیات یعقوب خان پیک مورخان فصیح اللسان در انصاف نیفد خان نوشتند  
 که در صوبه اکبر آباد به تکیه عواطف و مواجبت فرزانة اکبر بادشاه نسبت بابنای جنس استیاریهم  
 رسانیده نظیر اطاعت فرمان بری و تقدیم امور مقبوضه در زمره مقریان درگاه او فوقیت پیدا کرده  
 اتفاقا امری بملامت انگیز از دسر زده عباد گردد در کوشه خاطر اکبر بادشاه خیال بلاکت آتش تیز کشنده  
 نصای ربانی قبل از وقوع فعل مطبوعش زمین داری در اطراف بلده اله آباد با الکاف قطع دیگر سر از  
 راجه اطاعت اکبر بادشاه پیرو کشته که دن کشان پای رکاب با عا که جلدت قباب برای پنهان  
 حسب فرمان واجب الاذعان روان گردیده بودند و زمین دار مذکور کشی لای پیر امون اضلاع  
 تعلقه خویش از پیر کرانه در ضبط خود نگاه داشته عبود سرور را که در دریاسد و دسافه نداشت  
 افواج بادشاهی بر سر حدود چند سال گردیده نیا نشند و در میان اسرار عا که سطره بشخص عرایض

۱۲۵  
۱

۱۲۵  
۲

مؤثر



در لشکر ایشان پادشاه علی سیر را از چو و دجیرای سیر گذشت ذات گاه کردانیده استمداد و استعانت از دلا بارگاه

خواستند و اکبر بادشاه تحصیل غای قلبی در خانه گذرانیده یعقوب خان چک بکمک لشکر نر بزرگستاده بواسطه افواج را حکام

پنپانی اعلام کرده بود که بعد حصول فتح دلهرت سر از تن یعقوب خان چک جدا سازند خان در قوم پس از سه عمت

سیاحت دشت و بیابان یا جنود مکتوب شامل گشته سبب در ماندگی از اهل لشکر معلوم نموده تن تنی با یک

پیا ده خانه زاد خویش پایاب حبه از یک گران دریا بکناره دیگر عبور کرده زمین دار مذکور را پیغام دار

که همراه من روانه حضور شود یا در میدان بر آمده با مور شرب و قتال بر دار و زمین داران مسطور با اجتماع

پیام یک هوارد در محب افتاده با فوج آماده خویش رو بردی او رفته لشکر بالشت از چپ و چار حکم

و درست و باز و کش دند که فی الفور با تمام رسانند یعقوب خان چک تعاد و برانگیخته پیروی هواردی زمین

مردانند بر جا ایستاده آتش جلال با شریف میدان قتال برانند و فتنه در کرمکاری رد و بدل شیخ و سنان

جانبین دست خود را باز بد و باز روی زمین دار مقبول گرفته از بالای پشت قبل او را در بروده عنان

مرکب باد سپارایده دو انیده براه پایاب معلوم از آب دریا مثل ننگ جان گذارد گشته یک نفر

پیاده نیز از عقب او مانده موج برابر دریا دیده خواهم دلفر با غنیمت سپاه افتر جانب معکوف خویش

ساعت زمین مسافت پیچیده چون سران افواج غنیمت را در دست یعقوب خان اسیر دیدند

عنایات الی و تحسین دلاوری خان مسطور و دلفر بارش بر زبان رانده شاد بانه فتح دلهرت خواخته در



امیر قل خان مشایخ بمرافقت سید بکر نعل در زید و عرض داشت برای اکبر بادشاه آذربایجان که  
 ادلا از شیرلان کسی حریف بمیدان یعقوب خان چک نخواهد شد و ثانی ببلدکت جان چنین بی غایت مذلت  
 و نیازت اکبر بادشاه از سبب غبار خاطر برای او خلوت بنزد او و معصوب بکرز دارا و سید برای یعقوب  
 خان مغضوب ارسال داشت خان مزبور همین که تشریف مرقوم بر قامت نازنین خویش پوشیده شد  
 تا کو ارجل یکدم پوشیده نقد حیات مستحار بی توقف و تعلل در یافت بعضی مورخان در باب موت او  
 قول مکتوب تا ضعیف شمرده و دلیل وفاتش بحرینی از امراض بدنی بر لکاشند العلم عند الله ذکر  
 شمه از حسن تعریف و ثویلی توصیف یلده کشمیر با حقایق چگونگی بدایع و احوال و نواد مشموله اش و بیان بعضی  
 غرایب و عجایب مشهور و معروف آن دیار سر اسر و بهار کر بلاد شایسته شرد و سکنان در سیر مکان  
 اشعار است فی الواقع در بعضی ربع سکون قطع کشمیر دلاستی است بر روی زمین دلپذیر و گلشن ساری  
 است در ساحت افاق جنت نظیر صا به الله عن الافات و الله میر تقیبات آباد و ساکن غیر بادش  
 از مضامین محاکم شمالی طولانی طویش از حدود جنوب باکناف شمال پیوسته و عمر یمن عمرش  
 در اطراف مشرق تا اهلل مغرب در نیم آینه سواد دلا و پیر نفس شیشه تخمین مقدار سستی میل  
 را مدد در از سبب سمت اربعه کرد و نواح بل از ان اصنافه هنوز آبادانی پیرامون به خویش بفضل  
 آبی رود افزون و در شمار بهفت کشور داخل اقلیم چهارم است رصد بنده ان طبقات ارضی و درجات سماوی

۱۲۵

۱۱۵

۱۲۱

شمس عالم



شمس عالم افرو را از جمله سبع سیاره مریخی آن معموره داشتن میولیند آتش در بنایت عذوبیت و  
 هوایش در غایت لطافت اشجارش اکثر سه سده در موسم بهار مانند گلده سده جابجا پراشته و  
 پیرپا و در ایام فزان چون یاقوت در مرد و کبر با مختلف الاوان برک ریزان بهر دشت و صحرا  
 اسماش همه وقت شاداب در آوان تالستان اقام اقام میوه نرد تازه و حلاوت افزا در زمان  
 زمستان انواع انواع فواکه ملذذ و معین و گوارانایم در بیوش نشاط بخش نقوب عشان و اهل الله  
 و اعتدال فصل حریف طرب انگیز چون طرستان میبکده نفا فالله و اعتدال فصل اربعه پیر سده اش در  
 در نوبت گردش بان چار عنبر خشم انان مفهوم اجزای کالبد شادمانی صبح و شام بر لیل و نهارش در همین  
 طلوع مفری مثال الفاس شب زنده داران مشغله افروز چراغ کامرانی چنین ای پیر گلستان  
 هلاکت آمیز شهاب کیر از کحل رخسار و غار صوفیان کله داران و تخلصان پیر بوستان طراوت  
 بینایش خراج سنان از سر و قدان و شمشاق دستان باغستان عالم چشمه ساز پیر کرانه اش خند  
 تر از زلال عین کو شرف نصای پیر گوشه اش مصدر رفیوضات خالق اکبر تظلم پیر انجمنش لغز بر افلاک

۱۲۸  
۲

برین است بی شبیه نمونه فرادیس همین است  
 کشیده مکود رشک پیری خانه چنین است  
 القعه بهشتی است که بر روی زمین است

۱۲۹  
۱



و عجایب و غرائب که از صنعت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در آن راخت آباد شد  
 بود که چون بر قتل عیال و امثال دیگر می رسید و در راه گمراست نو عید مورخان عیسی علیه السلام در کتب مشهور  
 اظهار فرمودند برین ادراک بی گمان است که کماست نیز نگارش خواهد یافت العمید علی الرادی  
 سیاهان بواردی جهان تحقیق و فسحت کماه دوران تدقیق شرح و تفصیل بدایع عجیب در تصانیف  
 و اصح و توارخ غریبه بدلائل روشن و برای بین میرین چنین ابراه بخودند اول در پرکنه و یناک  
 چشمه طربناک میان غاری و احدی است که سال تمام آبش بخ لب می باشد هر که از  
 سیاران زمانه درون غار رفته سر چشمه بخ میخورد و خوشگوار و شیرین تر از آب سلسیل  
 لذتش می یابد و اگر کسی پاره یخ از آن غار بیرون آوردنی الفور از هشت بخ ذات  
 تبدیل پذیرفته است سنگ خاره گیرددیم در پرکنه برنگ حوضی سنگین سنده براری  
 تمام بقول ده درع و عرض ده مربع دستور موجود است یازده ماه هر سال قطره آبی  
 از آن حوض کایسی نمیدارد و در ماه اردی بهشت شیردازدیم سال هر روز سه مرتبه  
 از غیب آتش جوشش میزند و بر کثرت جوششش بقدر دوسه سیاهاب بیرون می تراود  
 در در اطراف بادیه جاری میشود و در آخر ماه مذکور باز خشک میگردد بعد انقضای یک هزار و یکصد سال

۱۲۹  
 ۳

۱۳۰۵  
 ۱

بکری



بحری ساک درگاه الله شیخ عبداللہ در دستش قدس اللہ تعالیٰ سرہ بعضی کوششیهای حوصله بالیام غیبی شکسته  
 در آن مکان سجده بنا ساخته پس از وی زاید بکماله بابا بر دالته <sup>مفهمه</sup> با بندام حوصله و صبرست مسجد <sup>قدس</sup>  
 ظهور تراوش آب مطابق معمول سنوات گذشته بحال خود برقرار است سپهر در پیرکته و سیور قله کوهی  
 کنده براری نام مکانی است که مقدار ریخت و پشت میل راه در حوالی آن بقعه آبی مطلقاً پیدا نیست به نهم شهر  
 پور پنج شش آسیا آب از آن مکان بر می آید و بقدرت الهی تا چند روز جریان می یابد و بعد بایام معینه  
 هر سال خشک گردیده سال تمام بازی آب میما نذیرام در آتشیای پیرکته و چین پاره متصل سر خشک  
 بالای کوهی لنگ میا دیو نام غاری طایر است که اندک آبی از آن غاری علی الدام تراوش میکند و از  
 غره هر ماه آبی آغاز یخ بندی می نماید تا یا شندیم ماه مثل جسم انسان صورتی مکمل پیدا می سازد و از پانزدهم  
 ماه رو بقاء شش میگذارد و تا آخر ماه بکدار میرود و در گذشت عجیبه مسطور سال تمام بدینمنوالست ششم در پیرکته  
 لاری قله کوهی سنگی شکل کما در قدحی سنگین که مقداره شک آب در شکم آن می گنجد متصل سنگ مزبوره در یکی  
 نمایانست سیزدهم فروردین از میان سنگی که صورت کما دارد بحکمت <sup>۱۰</sup> لم یزل آبی آن سنگین <sup>۱۳۷۱</sup>  
 میریزد و پنجاه و سعت قدح را از آب بیکه دان بگردانیدن قدح از تراوش بازی آبیست و سال تمام  
 مطلق خشک می باشد و روز معهود هر سال بدین دپیره در لغاه چشم نمایان جلوه میدهد بد ششم ایضا در پیرکته



مستکش شده نفعی که با قاعده ام کوپه فشانمی کرده است

$\frac{1134}{61224} = \frac{1}{5.4}$

$$\frac{(\mu)}{\mu}$$



از کتب و نظم و نثر در هر جلد ۵۰ فارم کوشید خلعت جو شازد

دفتر دانش کتا درم حاجا ۵۰ اشعارا بر سال اقسام

گفت فتح نام و تف از سیم

تحت تمام شد تواریخ کوشید بیایح لبست بیفتم اسرل

۱۱۲۵ عسوی پنجده عام فقیر بقالده لکان له

فصلنامه

۱۰۹۱  
۱۱۰۵  
۱۱۳۱

۱۰۹۱

۱۱۰۵

۱۱۳۱

۱۱۳۶



